فنون شاعری

شامل :

تاریخچه شعر در ایران

و

عروض و قافیه و بدیع

تألیف :

جعفر ثامنی

مهرماه ۱۳٤۱

فهرست

فهرست

(بنام خدا)

سالها پیش ازآنزمان که شعر سعدی وغزل حافظ ونوای جدائی نی را از زبان مولوی شنیده وباخود زمزمه کنم آرزو میکردم بدانم این نغمات دلفریب والحان آسمانی از کدام چشمه جوشیده و بکدام بحر فرو ریخته. این علاقهٔ شدید نسبت بشناسائی قالبهای شعر پارسی مرا بر آن داشت تا ازهرجا وهر کس جویای کتبی دراین زمینه شده ونسخه‌ای از آنرا برای خود تهیه نمایم.

مدتی به بررسی وغور وتعمق درمضامین کتب مذکور سپری شد و نتیجهٔ صرف آن ایام عزیز فراهم ساختن یادداشتهای متعدد وسودمندی بود که بصورت رساله‌ای شامل فنون عروض، قافیه و بدیع در آمده وبا اضافه شدن مطالب تازه‌ای بر آن کامل گردید. مشاهدهٔ خواستاران متعدد این فنون وفقدان کتبی که بتواند در کوتاهترین مدت اطلاعات ذیقیمتی ازعلوم مزبور دراختیار علاقمندان قرار دهد فکر انتشار رسالهٔ حاضر را درمن تقویت نموده ودر راه نیل بدین منظور ازرو بروشدن بامشکلات ومبارزه باآنها نهراسیدم.

روش من درتألیف این کتاب انتخاب راه اصلی وصحیح وواگذاشتن راههای فرعی بوده است که باطریقهٔ قدماء بکلی مغایرت دارد. زیرا مباحث واصطلاحات علمی باالفاظ مأنوس وجملاتی ساده بیان گردیده ودر تفهیم آن قواعد کمک مؤثری مینماید.

رسالهٔ حاضر درعین حال که حاوی کلیهٔ نکات عروض وبدیع وقافیه است منحصراً درپیرامون اشعار پارسی بحث نموده وازایراد مباحث غیرضروری صرفنظر گردید. همچنین ازنظر روشن شدن بیشتر اوزان اشعار، دربخش دوم اینکتاب متجاوز ازدویست بیت از آثار شعرای مختلف آمده است تا بفهم مطالب کمک بیشتری شود. دربخش چهارم نیز محسنات لفظی ومعنوی اشعار ازلحاظ کمک بحفظ آنها وجایگزینی درذهن خوانندهٔ بترتیب حروف تهجی مرتب گردید ضمناً بمنظور تکمیل بخشهای مذکور واز جهت مزید فایده بخشی بسیار موجز تحت عنوان تاریخچهٔ شعر درایران که شامل سه گفتار است درآغاز کتاب نهاده شد تا خوانندگان پس ازوقوف بادوار مختلف شعر پارسی وخط سیر آن ازقدیمترین عهد تازمان حاضر شعر مکمل راکه همان شعر عروضی است شناخته و سپس بیافتن قالب وبحر آن بپردازند.

یقین دارم ازآنجهت که آدمی پیوسته درمعرض خطا ونسیان قرارمیگیرد اینکتاب نمیتواند نمونهٔ کاملی از علوم مزبور باشد و ادیبان فاضل و عالمان ذی‌فنون را **فنون شاعری** کفایت کند.

امیداست که ادبای والامقام لغزشهای مؤلف را یادآوری فرموده وازجهت تنبه موارد ناموزون ونارسا را متذکر خواهند گردید تا درچاپهای بعدی دررفع نواقص کتاب سعی بیشتری مبذول گردد.

شیراز - مهر ماه ۱۳۴۱ - جعفر ثامنی

(بخش اول)

گفتار نخست : در پیرامون هنرشاعری ودگرگونی شعر درایران

هنروادبیات که مظاهر تمدن و ترقی اقوام جهانست با ارتقاء سطح افکارملتها چون موجود زنده‌ای نمو پیدا کرده و بمرحلهٔ کمال نزدیك میشود.میزان پیشرفت هنردرمیان اقوام بشر گوناگونست بهمان‌اندازه که هرملت رشد فکری ودماغی پیدا کند،علایق‌خودرا ازمادیات‌بگسلد وبمعنویات پیوندد بهمان میزان ترقی‌وتجددوبلندنظری ازفحوای کلام آنها بخصوص گویندگان که آئینهٔ تمام نمای تمدن قوم خویشند آشکار میگردد.

شعرزبان عواطف واحساسات آدمی است.زبانی که دراولین مرحله حیات دست‌آویزنوع بشراست.

زبانی که شاید پیش‌ازخواندن ونوشتن یااگر قدری پا رافراترنهیم قبل‌اززبان گشودن وحرف‌زدن‌بیاری‌مامیشتابد. کودکی که تازه پابدنیا میگذارد،مردی که دربرابرمشکلات مقاومت می‌نماید،زنی که درفراق فرزند خود اشك میریزد،پیرژولیده موی وکهنسالی که درپشت سرایام صباوت وجوانی نهاده ودرپیش پای مغاکی هولناك می بیند هریکرا احساسی‌ازرنج وشادی،بیم‌وامیدوهزاران‌عارضهٔ‌دیگرروحی‌است که‌برای بیان‌این‌مفاهیم زبان ماازترجمهٔ آن عاجزوقاصراست. بهمن دلیل کودك قبل‌ازآنکه خواندن ونوشتن بداند باشنیدن بیتی‌خودرا درعالمی دیگر مییابد و جوان باخواندن تغزلات عاشقانه روح سرکش خودرا از این

چشمهٔ فیاض سیراب میکند و کهنسالان درمراحل آخر حیات بمسأله‌نا پایداری جهان ومذمت ازدلبستن بمشتی خاك برمیخورند . این اندیشه های‌تابناك والفاظ نغزواشعار آبدار باتاروپودحیات‌ماپیوندداردوزندگانی بدون آن‌مردنی تدریجی است.

همه چیزدرمعرض زوال وفناقرارمیگیرد.پول وثروت ، زوروقدرت، زیبائی‌وحشمت رامرك‌وزوالی‌درپی‌است.درآنحال که‌ازتمام‌این‌پیش آمدها احساسی بانسان دست میدهد برای مبارزه با اندوه جانکاهی که هستی مارا تهدید میکند بدامان شعرپناه میبریم. راستی که وجود گویندگان وآثارجانپرورشان مایهٔ حیات وموجد خوشبختی‌است.

آنچه را میبینیم‌ونمی توانیم‌بگوئیم، آنچه رابشکلی‌ناقص‌وناموزون ادامیکنیم دلراخرسند وروح رامصفانمیسازد.

کثرت گویندگان درمیان هرقوم حکایت ازتمدن آنهاو اعتلاء روح آنمردم می نماید. عده‌ای‌معتقدند که‌قدیمی‌ترین پیمبران ازنژاد آریائی شعراء بوده‌اند.این مسأله درایران‌وهندوستان ویونان مصداق‌پیدا کرده وآثار آنها بهترین گواه‌وشاهد ما براین‌مدعاست.(۱)

ملت کهنسال ایران طبق مدارك موجود غنی‌ترین وارجمند ترین ملتهای جهانست که بادردست داشتن گنجینهٔ گرانبهای ادبیات میتواند بخود ببالدودرراه ترقی فرهنك وعلم وادب خویش ازپیشینیان سرمشق ارزنده‌ای گیرد.

اگراشعارایرانی راازقدیمترین عهدی که‌ازآنها اطلاع‌داریم تازمان

---

(۱) رجوع شود به ص۱۰ اشعردرایران

حاضر مورد دقت قرار دهیم ملاحظه خواهیم کرد که قالب وشکل اشعار ولیهٔ پارسی بااشعار کنونی وحتی باشعرهائی که چندقرن بعد سروده شده تفاوت دارد. زمانی احساس واندیشه‌های خودرا که هنوز لباس موزون و خوش‌ترکیبی برایش نساخته بودند **باآهنگ وسرود** میخواندند و گاه بخاطر آتش درآتشکده گرد آمده ومراسم مذهبی‌را بطرزی بدیع اجری میکردند. زمانی نیز فرزندان روستا دردامنهٔ دشت‌و کوهسار **ترانه** های محلی را باهجاهائی کوتاه‌وبلند که هنوزبرای موزون شدن آنها محتاج بآهنگ‌مخصوصی بودباخود زمزمه‌میکردند. ازآنپس که‌روزگاریزد گرد سوم سپری‌شد ودین‌مشعشع اسلام باتعالیم‌آسمانی ومقدس خود سرزمین ایرانرا منورساخت مفاهیم‌اشعار عربی همراه باقالبهای مخصوصی که شعرای عرب برای بیان مقاصد خود ازآنهااستفاده میکردند واردایران گردید وشکل ورنك اشعارپارسی بطرزی‌بدیع جلوه گـرشد. شاعران پارسی گوبپاره‌ای‌ازاین اشکال و قالبها دلبستگی‌نشان‌داده وبعضی ازآنها را بمناسبت دور بودن ازطبع مشکل پسند ایرانی وذوق لطیف اورها کردند وبدان‌اوزان شعر نسرودند زیرا آنها را با بیابان و ریگهای گرم عربستان و کیفیت‌مسافرت‌باشتر علاقه‌ای‌نبود ومناسبتی‌باجنگلهای‌انبوه وسرسبز وآبشارهای عظیم ونغمات دلکش پرندگان نداشت.

شاعر ایرانی برای ایجاد مضامین تازه بقالبهای نوی نیازمند بودو موقعیت سیاسی‌این سرزمین با ازمیان رفتن‌سلسلهٔ ساسانی وتسلط‌عرب برایران‌باواجازه‌داد که‌قالبهای‌جدیدرا ازمیان‌اشعارعـربی‌انتخاب کند کیفیت اختیاراوزان‌عربی وتحلیل آن مطلبی‌است که‌درفصول آینده‌مورد بحث واقع میشود

(گفتاردوم ـ شعردرایران پیش ازاسلام)

قبل‌ازآنکه انواع شعر هجائی‌درایران‌پیش‌ازاسلام‌را برشماریم‌بذکر هفت کتیبهٔ مهم تاریخی که‌دانستن آن برای‌درك این منظورضرورت‌دارد می‌پردازیم:

اول سخنان زردشت ـ بگفتهٔ ملك‌الشعراء بهار: «قدیمی‌ترین شعر ایرانی سخنان زردشت است که‌درضمن کتاب بزرك‌ومقدس‌اوستاتاامروز باقی وبرقرارمانده ومایهٔ‌اعجاب دانشمندان جهان ومورد فخر ومباهات مردم ایران‌زمین برسایرملل‌ومردم گیتی بشمارمیرود... مرادمااینجاتنها اشاره بقسمت گاتاهای‌زرتشت‌است که بشعرسروده شده وباید آنرا قدیمی ترین‌شعرایرانی شمرد که بدست‌مارسیده‌است...وزن قطعات گاتاهجائی واین طریقه بااوزان‌عروضی امروزما که‌بعروض‌عرب‌اشتهارداردمتفاوتست چه عروض‌امروزماازسبب،وتدوفاصله۱ تشکیل‌یافته وهریك ازاین‌ارکان نیزبدودرجه تقسیم شده است .لیکن شعرهجائی ازاین‌تقسیم دقیق‌خارج است ومیتوان گفت که‌این وزن‌تنهاازسبب خفیف ترکیب میشودوازسبب ثقیل‌واوتادوفواصل بی‌نیاز است‌وبهمین جهت بعض‌اشعارعروضی‌ماباوزن هجائی‌تطبیق‌میشودامااوزان‌هجائی‌بندرت بااوزان‌عروضی‌ماقابل‌تطبیق‌است

اززمان ساسانیان اطلاعات زیادتری دردست داریم‌ونخست‌شعری که ازآن زمان‌بمارسیده‌است سخنان **مانی** معروف است.اینمرد بزرك‌درعهد اردشیربابکان‌میزیسته‌ودرزمان شاهپورپسر اردشیردعوی‌نبوت کردوبدست جانشینان شاهپوربقتل‌رسید.مانی کتب خودرا که زیاد بوده‌است بخط و

---

۱ ـ رجوع شود به‌ص۱۳

زبان سریانی نوشته بودولی یك کتاب بفارسی داشته است بنام **شاپورگان** که ظاهراً تازمان ابوریحان بیرونی ۱ دردست بوده وابوریحان درالآثار الباقیه قسمتی از آنرا نقل کرده است...

دوم کتیبه حاجی آباد ۲ ـ ازجمله اشعارزمان ساسانیان کتیبه حاجی آباد است که بوسیله اساتید فن پهلوی شناسی خوانده شده و آن عبارت است ازیك قطعه شعر که استاد کریستن سن ۳ آنرادر مجله کاوه سال دوم ازقول استاد اندریاس پهلوی دان معروف نقل کرده و ترجمه آن عبارت چنین است: مردی که او این بنا بطرف مغرب بنا کرده ودستش نیکوست پای در این دره نهاده و تیری بجانب این بنا انداخت پس مردی که تیر بجانب این بنا انداخت دستش نیکوست **سوم** یاتکارزریران ـ دیگر ازجمله اشعار پهلوی تصور میشود که قطعاتی باشددر کتاب حماسی موسوم به یاتکارزریران که بتدریج بسبب جهل کاتبان بانثرهای همان کتاب درهم وبرهم شده ومعذلك هنوز گمان میرود که قسمتی از آنها سالم باشد مانند سخنان جاماسپ که از گزارش رزم فردای گشتاسپ با ارجاسپ پادشاه هــونها خبرمیدهد واین اشعار هفت هجائی است ...

چهارم درخت آسوریك ـ دیگر رسالهٔ درخت آسوریك است کـه

---

۱ ـ محمدبن احمدبیرونی ازفضلا ودانشمندان ایرانی نیمهٔ دوم قرن چهارم وآغازقرن پنجم هجری است.

۲ ـ کعبه زردشت بنائی است درخطهٔ فارس بارتفاع ۱۲ مترمقابل کوه تاریخی حاجی آباد آرامگاه ابدی شاهنشاهان هخامنشی که از۱۶ ردیف سنگهای گران وزن مرمرنما ساخته شده وکتیبه هـائی درقسمت پائین عمارت بخط معمول آن عهددر پیرامون آن نقره گردیده وبکتیبه حاجی آباد معروف است (ص۱۷ مجلهٔ دانشکده ادبیات سال اول شماره۲)

۳ـ Christensen

اهل فن گویند دراصل همهٔ آن بشعر بوده‌است و آن رساله ایست درمناظره نخل وبز وازشیوهٔ کلمات قدیمی وجمله بندی و کم داشتن هزوارش ۱ بالنسبه بسایر کتب وبودن بعضی لغات ، معلوم داشته‌اند که از نوشته‌های قدیمتر وشاید متعلق بزمان اشکانیان ودرشمال ایران تدوین شده باشد. ۲

پنجم چامهٔ شاه بهرام ـ دیگر از آثار منظوم هجائی قطعه ایست موسوم به (اپر متن ی شه‌وهرام ی‌ـ ورزاوند) یعنی اندر آمدن شاه بهرام مقدس واین قطعه از آثار زردشتی بعدازاسلام است که درایران سروده شده لیکن چون کاملا باقتفای اشعار عصر ساسانی گفته شده ما آنرا جزء آثار شعری ساسانی قرارداديم . این قطعه در اصل اشعار ۱۳ هجائی بوده ولی در آن ظاهراً تحریفهائی شده وقسمتهائی از آن ازانتظام افتاده‌است.

این قطعهٔ درمژده ظهورموعود (مزدیسنا) وطلوع شاه بهرام وورژاوند است ودرضمن شکایات ملت زردشتی را ازحمله تازیان شرح میدهدو بیاد پریشانی تخت و تاج ساسانی ندبه‌و نوحه میکند. تفاوتیکه این قطعه با اشعار قدیم ساسانی دارد آنستکه دارای قافیه است...

ششم سرود کرکوی ـ یکی دیگر از آثار برجستهٔ ادبی ساسانی که بنظم هجائی بامراعات قافیه گفته شده است سرود کـر کوی میباشد . سرود کر کوی ازبرکت کتاب قدیمی ومهم تاریخ سیستان باقی مانده و بدست مارسیده واگرقدری در آن تحریف بعمل آمده لیکن باز بسیارجالب

۱ ـ درخط پهلوی عدهٔ زیادی لغات سامی مینوشتندوفارسی میخواندند. این قسمت پهلوی راکه عبارت باشد ازکلمات سامی که فارسی خوانده میشودهزوارش مینامند (ص ۱۹ تاریخ ادبیات ایران ـ آقای دکتررضازاده شفق)

۲ ـ ص ۱۰۹ سبك شناسی ج ۱

توجه ومفیداست ونیز بقرائنی چند که جای گفتارش اینجانیست ازاشعار صحیح ومسلم ساسانی است این قطعه ازاشعار شش هجائی ودر آتشکدهٔ کرکویه واقع درمملکت قدیم سیستان این سرود خوانده میشده است وتـاریخ سیستان فصلی خاص درباره این سرود ایراد کرده است..این سرود ظاهراً بزبان دری است نه پهلوی زیرا اطلاع داریم که درمشرق ایران زبان ادبی دری بوده وطبعاً این شیوه مملکت جنوبی خراسان را هم متأثر میساخته است.،،*

هفتم شعر بهرام گور ــ شعری را که درتذکره‌ها بصورت:

منم آن شیر یله ، منم آن ببر گله نـام مـن بهرام گور ، کنیتم بوجبله

ویا

منم آن پیل دمان ومنم آن شیر یله نام من بهرام گـورو پـدرم بوجبله

ضبط شده وبه بهرام گور نسبت میدهند بچند دلیل از بهرام نمیباشد:

(الف) آنکه شعر درایران ساسانی مطابق عروض عرب نبوده است وبیشك درعهد بهرام گور قافیه هم نداشته.

(ب) همین کلمهٔ بهرام گوردر آنزمان (ورهران) وبعد (ورهرام) وسپس وهرام وبهرام شده ونسبت ابوجبله بکسی که زبان عربی قطعاً نمیدانسته صحیح نیست.

(ج) دیگر آنکه بعض تذکره نویسان مانند عوفی بعلت یافتن کتابی درداستان بهرام مشحون بنظم ونثر که ازفارسی بعربی ترجمه شده تصور کرده‌اند که ازخود بهرام میباشدواین حدس باطل است. ازطرفی برحسب دلایل موجود بزرگان و اعیان ایران ازساختن شعر خود داری داشته‌اند

* ص (۱۰ـ۲۵) شعردرایران

واگر ابن‌خردادبه شعری‌ازبهرام یادنمیکردما نسبت‌شعر پهلوی رابآن پادشاه روانمیداشتیم‌شعری که ابن خردادبه ازبهرام نقل‌میکندا ینست (منم‌شیرشلنبه ومنم‌ببرتله ۱)ظاهراً اصل پهلوی‌آن چنین بوده است:من اوم‌شیری‌شلنبك‌ـاومن ببری‌یلك)یعنی‌من‌هستم‌شیر بیشهٔ شلنبه‌ومن‌هستم‌ببر آزاداین شعر بوزن هفت‌هجائی‌است‌ویك بیت‌تمام‌است.

(د)دلیل‌دیگر برسقم‌قول‌عوفی و بعض‌دیگر ازتذکره‌نویسان‌درمورد شعری که‌به‌بهرام‌نسبت‌میدهند اینستکه‌شعر منقول آنها ببحر رمل‌سروده‌شده وبا زحافهای‌مختلف‌است‌واین‌یکی‌ازوجوهی‌است که‌موضوع بودن‌این‌شعررا تأییدمیکندواگر اصل‌وحقیقتی‌داشته‌باشدقول‌ابن‌خردادبه صحیح است. باین دلیل که نواحی دماوند درقدیم بمراتب ازامروز پر بیشه‌تر وبلکه شایداین‌صفحات‌تاحدودتهران‌وشمیرانات‌در آن‌عصورمشتمل‌بر جنگلهای انبوه وجزء جنگل بزرگ مازندران بوده‌است. ۲

باتوجه بتمام این آثاروا‌قوال‌میتوانیم‌اشعار‌ایرانی‌را بسه‌دورهٔ‌مختلف تقسیم نمائیم:

۱ـ دوره‌ایکه بنای اشعاربر آهنگهای مخصوصی بوده و نمونهٔ آن گاتاهای زردشت میباشد

۲ـ دورهٔ شعرهجائی:وآن چنانستکه بنای‌شعر بر تعدادهجاها باشد یعنی‌تعدادهجاهادردومصراع باهم‌مساوی‌بوده‌وهجاهای‌بلنددر برابر هجا های کوتاه قرار گیرد. بهترین نمونهٔ‌اشعار ایندورهٔ شعری‌است ۱۲ هجائی

---

۱ ـ حاشیه نسخه بدل :یله(الممالك‌والمسالك طبع‌لیدن ۱۱۸)

۲ ـ رجوع شود به‌ص ۲۶ـ۲۹ شعردرایران

درستایش درخت نور که از کشفیات طورفان استخراج گردیده و مربوط بزمان مانی است ترجمه آن چنین می باشد: «خورشید روشن و بدر برازنده روشنی دهند و برازندگی کنند تا از تنهٔ آن درخت، مرغان روشندل سحری سخن گویند از روی شادی سخن سر کنند کبوتران وطاووسان وهمه گونه مرغان، سرود گویند و آواز بر کشند... دختران، بستایند همگی پیکر آن درخت را،»۳

۳ ـ دوره شعر عروضی: دراین دوره شعر پارسی ازهجائی بعروضی تکامل پیدا کرد و تعداد هجاها وهمچنین وزن آنها درهر مصراع مساوی گردید دراین نوع شعر که بنای آن بر افاعیل عروضی است وزن وقافیه وتعداد هجاها مورد دقت قرار میگیرد.

نوع اخیر کـه کاملترین اشکال شعر پارسی میباشد قرنهاست کـه شاعران بزرگ ایران بدان توجه نموده والحان خوش خـود رادر آن قالبها ریخته‌اند.

(گفتار سوم ـ شعر در ایران بعد از اسلام)

تسلط عرب بر ایران موجب تغئیر زبان ولهجه‌های محلی نگردید و گرچه ملت ایران پس ازقبول دین مقدس اسلام بمنظور اجرای فرایض مذهبی بفرا گرفتن زبان عربی پرداخت لیکن این مسأله که خلفا برای ازمیان بردن زبان پارسی سختگیری میکرده یااوامری صادر کرده‌اند مورد تردید است. قدر مسلم اینستکه عرب بافتح ایران بـرای ادارهٔ دستگاههای دولتی خود ازایرانیان دانشمند استفاده کرد و این فرصتی بدست داد تا تعداد زیادی ازلغات پارسی وارد عربی شود. البته ایرانیان

۳ ـ ص ۱۰۷ و ۱۰۸ سبك شناسی ج ۱

نیز بدو منظور مهم اولاً برای انجام مراسم مذهبی وثانیاً راه پیدا کردن بدستگاه خلافت زبان عربی را بدون آنکه اجباری در کار باشد فرا گرفتند.

ازطرفی چون این زبان متدرجاً زبان علمی و ادبی شد دانشمندان آثار خودرا بزبان عربی نوشتند و اگر احیاناً امیری درایران زمین خواستار متن فارسی آن میشد آنرا بفارسی ترجمه میکردند. دراین مورد اسنادی دردست داریم که بعض فضلا کتابی بزبان عربی نوشته‌اند و بعد باصرار اهالی یك شهر یا بامر امیر یا پادشاهی آنکتاب را بفارسی ترجمه کرده‌اند.۱

درمورد شعر نیز همین علل و موجبات پیش آمد یعنی ازقرن دوم ببعد ایرانیان بشعر عربی رغبت نموده و بسیاری از آنها بتازی شعر سرودند. ازجملهٔ قدیمترین شاعران ایرانی که بعربی شعر گفت میتوانیم زیاد الاعجم ۲ رانام ببریم که اصل و منشاءِ او اصفهان بودو از آنجا بخراسان رفت ودرهمانجا بودتا در گذشت. اورا ازآنروی اعجم میگفتند که کلمات عربی را بلهجه ایرانی ادامیکرد. ۳ دراینهنگام که متدرجاً نژاد ایرانی و بویژه گویندگان باالفاظ عربی آشنائی پیدا کرده وبرای اظهار فضیلت و نمودن هنر شاعری خود بعربی شعر میسرودند موجباتی پیش میآمد که ایرانیان رانسبت بزبان مادری خود علاقمند ساخته و در تقویت آن گامهای مؤثر ومفیدی برداشته شود . زمانی کـه یعقوب لیث صفاری ٤ بفتوحاتی درایران نایل گردید شعرا اورا بتازی مدح گفتند لیکن مورد

۱ ـ رجوع شود به ص ۱۴۵ سبك شناسی ج ۱

۲ ـ زیادبن سلمی توفی فی خراسان ۷۱۸ (المنجد)

۳ ـ رجوع شود به ص ۱۶۶ تاریخ ادبیات در ایران جلد اول ـ آقای دکتر ذبیح الله صفا

۴ ـ آغاز کار و فتوحات او ابتدای نیمهٔ دوم قرن دوم و وفاتش بسال ۲۶۵ هجری اتفاق افتاده است

پسنداوواقع نشد و گفت: «چیزی که من اندرنیابم چرا باید گفت؟ ۱ ،،
وازاین پس گویند گان وبخصوص محمدبن‌وصیف که ادب نیکو میدانست
بپارسی گفتن پرداخت . محمدبن‌وصیف در تاریخ سیستان بنام نخستین
شاعرپارسی سرا معرفی شده‌است.شاید منظو رصاحب تاریخ مزبوراز
اول‌شعرپارسی شعری‌بوده نزدیك‌باوزان عربی‌معمول‌ومادر فصل گذشته
درمورد نخستین شعردرایران بحث‌کافی نموده‌ایم.

باین ترتیب ملاحظه میشود که بعض‌امرای‌ایرانی شاعران پارسی
سراراتشویق وحمایت میکرده وقدم بزرگی در راه‌احیاء زبان پارسی
برداشته‌اند.

عامل دیگر که بترقی زبان پارسی کمك کرد وجود نویسند گان و
گویند گانی بود که با استعمال الفاظ دری‌ازفنا وزوال آن جلو گیری
کرده وبدان مباهات‌نمودند.واین‌همان‌زبانی است که‌ما آنرابنام فارسی
دری یازبان‌دری مینامیم.فردوسی شاعربزرگ ونامدارایرانی شاهنامه
رابزبان‌پارسی ۲ میگویدوناصرخسروازریختن‌درلفظ‌دری‌بپای‌خوگان
یعنی آنان که ارزش آنرا ندانند امتناع دارد . ۳

خواندن شعردری بما فرصتی میدهد تاروح راازچشمهٔ فیاض افکار
دلپذگویند گان‌صفائی بخشیده ودراین‌اقیانوس بیکران بیافتن گوهر
های پرارج‌ادب وحکمت پردازیم.

درك آثار شیوای گویند گان ارتباط کاملی بصحیح خواندن‌منظومه
های آنان دارد . وچون این‌اشعاردر قالبهای گونا گون واوزان‌مختلف
سروده‌شده‌تشریح وتطبیق آن باموازین‌عروضی کاری سودمند خواهدبود.
واین همان راهی‌است که مادر بخشهای آینده‌اینکتاب درپیش گرفته‌ایم

---

۱ سبك شناسی ج ۱ ص ۱۶۵ بنقل ازتاریخ سیستان ص ۲۱۰ ایضاً تاریخ‌ادبیات‌در ایران ج ۱ ص ۱۴۵

۲ـ بسی رنج بردم در این سال سی — عجم زنده کردم بدین پارسی

۳ـ من آنم که در پای‌خوگان نریزم — مراین قیمتی در لفظ دری را

(بخش دوم - علم عروض)

فصل اول : در معنی عروض وشرح ارکان آن

تعریف عروض ـ عروض‌درلغت بمعنی طریق صعب‌وهم چوبی‌است که خیمه رابرپادارد. دراصطلاح میزان کلام منظوم است . ازآنجهت عروض گویند که شعررابرآن عرضه‌دارندتاموزون وناموزون بودن‌آن معلوم شود.

موضوع علم عروض ـ موضوع علم عروض‌همانطور که درتعریف این علم گفته شد کلام منظوم‌میباشد وبنای اوزان عروضی بر(ف،ع،ل) نهاده شده‌است.

فایده علم عروض ـ دانستن عروض ازآنجهت ضروری است که هنگام‌سرودن شعرشاعررااز‌انحراف بر کنار میدارد وازاینکه‌ازبحری به بحر دیگر رود ویك قصیده را دردو بحرمختلف سرایدبازش‌میدارد.

تعریف بیت ـ بیت درلغت خانه را گویند ودراصطلاح اهل عروض اقل مقدارشعری است که چون شاعرازنظم آن فارغ شد وبرآخرآن وقف کرد ازسر گیرد وديگری مثل آن آغاز کند وحرف آخررادرهر بیت برهمان حرف ختم کند هر بیت شامل دو مصراع است . جزء اول مصراع اول را صدر وآخرش را عروض گویند.جزء اول مصراع دوم بنام‌ابتداو جزءآخرضرب خوانده میشود.اجزائی که بین صدروعروض یا ابتداوضرب‌میآید حشویا آگین نامیده میشود.

اوزان عروضیـ مداراوزان عروضی برسبب،وتدوفاصله است .سبب

درلغت بمعنی طناب ،وتدمیخ وفاصله جدائی میان دو دامن است . ودر اصطلاح سبب یکحرف متحرك ویکحرف ساکن یادومتحرك متوالی است.سبب دو نوع است : سبب خفیف وسبب ثقیل سبب خفیف مانند: نم ، سر، بر...(باین شکل نوشته میشود ١٥)

سبب ثقیل مانند:همه،رمه، گله...(حرف‌هاء دراینکلمات‌غیرملفوظ است)سبب خفیف دراصول اوزان عروضی نه مثال دارد ١ ـ فا ٢ ـلا ٣ تن ٤ مف ٥ـ عو ٦ لن ٧ عی ٨ـ مس ٩ـتف

وجه تسمیهٔ سبب ثقیل آنست که دومتحرك متوالی درلفظ گرانتراز یك متحرك وساکن است.دراصول افاعیل عروض تازی آنرادومثالست (عل ـمت) عل‌ازمفاعلتن ومت ازمتفاعلن . صورت خط آن درعروض چنین‌است (00)

وتد نیز دونوع‌است: مقرون ومفروق مقرون دومتحرك‌ویك‌ساکن است مانند : اگـر، ـ وتد مفروق دو متحرك است بردوطرف حرفی ساکن چون ناله، خامه... که (هاء دراینکلمات ملفوظ نیست.)

وتد مقرون دراصول افاعیل عروضی چهارمثال دارد : ١ فعو(ازفعولن) ٢ ـ مفا (ازمفاعلین ومفاعلتن) ٣ علن(ازفاعلن ، مستفعلن‌ومتفاعلن) ٤ علا (ازفاعلاتن)صورت خط آن‌در عروض دوصفراست وخطی (100) وتد مفروق سه مثال دارد: ١ لات (از مفعولات) ٢ فاع (ازفاع لاتن) ٣ تفع(ازمس‌تفع‌لن)صورت خط آن دوصفراست بردوطرف‌خطی (0/0)

فاصله بردونوع است:١ صغری ٢ کبری

فاصله صغری سه‌متحرك وساکنی‌است‌مانند:چکنم، بدهم(1000)

دراصول افاعیل عروضی دومثال دارد: ۱ علتن(ازمفاعلتن) ۲ متفا (ازمتفاعلن).

فاصله کبری چهار متحرك وسا کنی است چون بدهمش، بزنمش(۱۰۰۰۰)

آنرادر اصول افاعیل عروضی مثالی نیست و در فروع و منشعبات افاعیل جزازمستفعلن نمیآید بزحافی که آنرا (خبل) خوانند وخبل انداختن س وف از مستفعلن است متعلن باقی میماند بجای اینکلمه فعلتن میگذارند.

تبصره: ابوالحسن اخفش ۱ که ازدانشمندان بزرگ نحوولغت است فواصل راازارکان ندانسته وترکیبی ازسبب و وتد بحساب میآورد اما قول جمهور مخالف این عقیده است

✩

علت آنکه در ارکان عروضی سبب را مقدم داشتند اینستکه اول حروفی که مردم میتوانند بدان صحبت کنند دوحرف است. حرف اول بایستی متحرك باشد تا کلام را بدان شروع کنند ودوم ساکن تا بر آن وقف کنند.

(فصل دوم: کیفیت ترکیب ارکان عروضی)

چون کلام منظوم برهیچیك ازارکان سه گانه(سبب ، وتد وفاصله) بتنهائی خوش آیند نبود آنرابایکدیگر ترکیب کردندتاازآن ترکیب اوزانی حاصل شدومقبول طباع واقع گردید. وبنا برهمین ترکیب افاعیل عروضی سه نوع شد ۱ سببی ووتدی ۲ دوسبب ویك وتد ۳ یك وتد ویك

۱ ـ سعیدبن مسعده شاگرد سیبویه عالم بزرك نحواست. وی بحرمتدارك را بر بحوری که خلیل بن احمد کشف کردة بود افزود

فاصله وازتقدیم وتأخیراین ارکان درترکیب ده‌جزو برهشت‌وزن‌حاصل شد که بنای کلیهٔ اشعارعرب‌وعجم بر آن است وعروضیان آن اجزاء را افاعیل عروض خوانند وخلیل‌بن ۲ احمد بصری که خود واضع‌این‌فن میباشد آنرا فواصل سالمه خوانده است.

ازاین افاعیل‌دوجزوازترکیب‌سببی ووتدی حاصل‌شود: ۱ـ اگر وتد برسبب مقدم شود وزن(**فعولن**) بیرون میآید مانندمخورغم (۱٥۱٥٥)
۲ـ اگرسبب‌بروتد مقدم شود **فاعلن** میگردد بروزن غم‌مخور(۱٥٥۱٥)
هریك ازاین‌دووزن مرکب است‌ازپنج حرف سه متحرك ودوساکن‌در اصول افاعیل عروضی **هیچ جزوی کمتر ازپنج‌حرفی نیست.**

ازترکیب دوسبب ووتدشش جزوحاصل میشود،سه‌جزو ازترکیب دوسبب ووتدمقرون‌وسه‌جزوازترکیب‌دوسبب‌ووتدی‌مفروق۱ـ اگر وتد مقرون‌برهردوسبب‌مقدم‌شود **مفاعیلن** گردد بر وزن مخور غم رو (۱٥۱٥۱٥٥)

۲ـ اگرهردوسبب بروتـد مقرون‌مقدم‌شود **مستفعلن** گردد بروزن روغم مخور (۱٥٥۱٥۱٥)

۳ـ اگرسببی بروتد مقرون مقدم وسببی مؤخرشود **فاعلاتن** گردد بر وزن غم مخوررو (۱٥۱٥٥۱٥)

٤ـ اگر دوسبب را بروتد مفروق مقدم کنیم **مفعولات**شود بروزن (دل‌شد تازه)

٥ـ اگروتد مفروق برهر دوسبب مقدم شود **فاع لاتن** گردد بروزن

۲ ـ استاد سیبویه فارسی (۱۰۰ـ۱۷۰)

(تازه شد دل)

٦ـ اگر سببی بروتد مفروق مقدم و سببی مؤخر شود **مس تفع‌لن** میگردد (بروزن دل تازه شد)

✡

هریك ازاین ارکان دارای‌هفت حرف است چهارمتحرك وسه‌ساکن ازترکیب یك‌وتد ویك فاصله دوجزو حاصل میشود:١ اگروتد را برفاصله مقدم داریم **مفاعلتن** شود بروزن(بتا چکنم١٠٠٠١٠٠ ١) ٢ اگر فاصله را بروتد مقدم داریم **متفاعلن**شود بروزن(چکنم بتا)

هریك ازاین دوجزومرکب ازهفت‌حرف‌است‌پنج متحرك‌ودوساکن دراصول اوزان عروض هیچ جزوبیش ازهفت‌حرف‌نیست.

ترتیب‌افاعیل‌ده گانه که‌دراشعارعرب میباشدازاینقراراست: ١ فعولن ٢ فاعلن ٣ مفاعیلن ٤ مستفعلن ٥ فاعلاتن ٦ مفاعلتن ٧ متفاعلن ٨ مفعولات ٩ فاع‌لاتن ١٠ مس تفع‌لن.

قاعده آنستکه ارکان دوجزورا که مرکب ازدوسبب‌ویك‌وتدمفروق است جدانویسند تابآن دوجزو که ازدوسبب ویك‌وتد مجموع(مقرون) تشکیل شده‌مشتبه نشود.

ازافاعیل‌ده گانه بالا آنچه دراصول افاعیل عروض پارسی آمده‌بیش ازهفت نیست ازاینقرار: ١ مفاعیلن ٢ فاعلاتن ٣ مستفعلن ٤مفعولات ٥ فاع‌لاتن ٦ مس تفع‌لن ٧ فعولن دراین اصول تغئیراتی داده و٢٦جز و دیگر بوجود آورده‌اند بقرار ذیل:

۱ ـ مفاعیل (بضم آخر)
۲ ـ مفاعیل
۳ ـ فعولن
٤ ـ فاعلن
٥ ـ مفعولن
٦ ـ مفعول (بضم لام)
۷ ـ مفعول
۸ ـ مفاعلن
۹ ـ فاع
۱۰ فع
۱۱ ـ فاعلات (بضم آخر)
۱۲ ـ فعلاتن
۱۳ ـ فعلات (بضم آخر)
۱٤ ـ فعلن
۱٥ فع لن
۱٦ ـ فاعلان
۱۷ ـ فعلان
۱۸ ـ مفتعلن
۱۹ ـ فعولان
۲۰ ـ مفعولان
۲۱ ـ فعول (بضم لام)
۲۲ ـ فعول
۲۳ ـ فعل
۲٤ ـ فع لان
۲٥ ـ مفاعیلان
۲٦ ـ فاعلییان

تبصره فعولن هم از اصول محسوب میشود
وهم از فروع زیرا در بحر متقارب از
ارکان است و در بحور دیگر از ازاحیف.

« فصل‌سوم : کیفیت ایجاد فروع ازافاعیل‌اصلی »

هر تغییری که دراصول‌افاعیل عروضی پیداشود آنرازحاف خوانند. زحاف‌صیغهٔ جمع‌است ولفظ‌زحف ۱ بصیغه واحد بر آن‌اطلاق‌نکنند.و جمع زحاف‌راازاحیف‌آرند تاهم دراین‌تسمیه معنی‌دوری ازاصل‌حاصل شودوهم‌لفظاً میان‌تغییرات جایز وناجایز که دراشعار آید فرق باشد . گویندبیت مزاحف درست‌است و بیت منزحف منکسر .

زحاف ساکن کردن متحرکی یااضافه کردن یك یادو یاسه حرف میباشد . دراشعارپارسی تا پنج‌حرف‌ممکن‌است ازجزوی ساقط شود و نیزیك یا دوحرف بآخرفعلی بیفزایند.

در اشعار عذب‌پارسی‌بیش‌از یك‌حرف‌زائد درآخرضروب‌استعمال نمیشود . تنها عده‌ای ازعروضیان متکلف دربحری مثمن‌الاجزاء که جزوضرب آن دوتا سه‌حرف آمده باشد فع یا فاع برجزوی که بیش از آنست میافزایند و بیت مثمن‌را مسدس میگردانند . این‌ازاحیف سه نوع است:

(۱) آنکه هیچ‌نوع گرانی درشعرپدید نیاورد و بیت مزاحف وسالم آن‌در عذوبت وقبول‌طبع برابرباشد.

(۲) زحافی‌باشد که ازسالم خوشتر وبطبع نزدیکتر بود.

(۳) زحافی که‌شعربدان گران شود . بنابراین باوجودی که

---

۱ ـ بالفتح : رفتن‌کودك بزانوو بشکم رفتن حیوان وبنقصان رسیدن‌تیر بر نشانه (غیاث‌اللغات) شعرعذب:شعرشیرین وروان

استعمال چنین زحافی جایزاست ترك آن اولی است •

تبصره ـ هر زحاف که ازاستعمال آن پنج حرف متحرك جمع آیـد بهمهٔ وجوه باطل است واستعمال آن درهیچ مورد جایز نیست •

*

کلیهٔ ازاحیف اشعارعجم ۳۵ است که ازاین تعداد ۲۲ زحاف ازاشعار عرب و۱۳ زحاف ازمخترعات عـروضیان عجم میباشد . از احیف ۳۵ گانه بقرار ذیل است :

ازا حیف اشعار عرب

١ ـ قبض	١٢ ـ طی
٢ ـ قصر	١٣ ـ وقف
٣ ـ حذف	١٤ ـ کشف
٤ ـ خبن	١٥ ـ صلم
٥ ـ کف	١٦ ـ معاقبت
٦ ـ شکل	١٧ ـ صدر
٧ ـ خرم	١٨ ـ عجز
٨ ـ خرب	١٩ ـ طرفان
٩ ـ شتر	٢٠ ـ مراقبت
١٠ ـ قطع	٢١ ـ اسباغ
١١ ـ تشعیث	٢٢ ـ اذاله

از احیف موضوعه عروضیان عجم :

۱ ـ جدع
۲ ـ هتم
۳ ـ جحف
٤ ـ تخنیق
۵ ـ سلخ
٦ ـ طمس
۷ ـ جب
۸ ـ زلل
۹ ـ نحر
۱۰ ـ رفع
۱۱ ـ ربع
۱۲ ـ بتر
۱۳ ـ حذذ

*

(فصل چهارم : ازا حیف اصول عروض پارسی ۱

(۱) ازاحیف مفاعیلن ۱٤ عدد بقرارزیراست :

۱ـ قبض (اسقاط حرف پنجم است چون ساکن باشد)

۲ـ کف (انداختن حرف هفتم‌است‌ازجزوی که‌رکن آخرش سببی خفیف باشد)

۳ـ‌خرم(انداختن‌میم‌مفاعیلن‌است. بجای‌باقیمانده‌مفعولن میگذارند وآنرااخرم خوانند)

٤ ـ خرب(انداختن میم ونون مفاعیلن است. بجای باقیمانده‌مفعول ـ بضم‌لام ـ گذارند وآنرااخرب گویند)

۵ ـ تخنیق(همان خرم است. دراشعار پارسی درحشو بیت آید وآنرا مخنق نامند)

---

۱ ـ بص ۱۷ مراجعه کنید.

۶ ـ شتر (جمع قبض وخرم است. فاعلن باقی ماندو آنرا اشتر گویند)

۷ ـ حذف (انداختن سبب است از آخر جزو. آنچه ماندمحذوف گویند)

۸ ـ قصر (انداختن حرف ساکن ازسبب آخر است و ساکن کردن آخرین حرف باقیمانده)

۹ ـ هتم (اجتماع حذف وقصر است. بجای باقیمانده فعول گذارند و آنرا اهتم گویند)

۱۰ ـ جب (انداختن هردوسبب مفاعیلن است. فعل بجای آن قرار دهند و آنرا مجبوب گویند)

۱۱ ـ زلل (اجتماع هتم وخرم است. فاع بماند آنرا ازل خوانند)

۱۲ ـ بتر (دراشعار عجم اجتماع جب وخرم است. بجای فا، فع گذارند و آنرا ابتر نامند)

۱۳ ـ معاقبت ✩

۱۴ ـ مراقبت ✩

✩

(۲) ازاحیف فاعلاتن ۱۴ است:

۱ ـ خبن (انداختن ساکن سببی است که دراول جزو باشدو آن الف درفاعلاتن است)

۲ـ کف (انداختن نون فاعلاتن است. فاعلات ـ بضم تاء ـ رامکفوف گویند)

۳ـ شکل (اجتماع خبن و کف است. فعلات ـ بضم آخر ـ بماندو آنرامشکول خوانند)

۴ ـ قصر (انداختن نون وساکن کردن تاء درفاعلاتن است)

✩ دربارهٔ معاقبت ومراقبت بفصل پنجم ص ۲۶ و ۲۷ مراجعه شود

۵ ـ حذف(انداختن سبب است از آخر فاعلاتن . بجای فاعلا، فاعلن گذارند)

۶ـصلم(حذف سبب و قطع وتد است. فاعل مانند بجای آن فع لن میگذاریم)

۷ ـ تشعیث(آنستکه فاعلاتن رامفعولن کنندو آنرامشعث خوانند)

۸ ـ ربع(اجتماع صلم و خبن است. فعل بماند آنرامربوع گویند)

۹ ـ جحف(ابتدا فاعلاتن راخبن کنندوسپس فاصله را از آن بیندازند وبجای باقیمانده فع قراردهند.)

۱۰ ـ اسباغ(زیاد کردن حرفی ساکن است بر سبب آخر. بجای باقیمانده فاعلییان نهندو آنرامسبغ خوانند.)

۱۱ ـ معاقبت *

۱۲ ـ صدر *

۱۳ ـ عجز *

۱۴ ـ طرفان *

(۳)ـ ازاحیف فاع لاتن که مرکب از دو سبب و وتدی مفروق است به پنج قسمت میشود:

۱ ـ کف *

۲ ـ قصر *

۳ ـ حذف *

۴ ـ سلخ(آنستکه هردوسبب را ازآخر فاع لاتن انداخته وعین وتد مفروق راساکن کنیم)

---

* تعریف این ازاحیف رادرفصل پنجم ص۲۶ ملاحظه خواهید کرد .

* شرح این ازاحیف همانست که درفاعلاتن ذکرشد .

۵ ـ طمس(آنستکه پس ازاسقاط هردوسبب عین رابیندازیم فابماند فع بجای آن میگذاریم و آنرا مطموس گوئیم)

✩ ✩

(٤) ازاحیف مستفعلن که مرکب است از ۲ سبب ووتدی مقرون۹ میباشد:

۱ ـ خبن(انداختن سین مستفعلن است. بجای متفعلن، مفاعلن گذاشته و آنرا مخبون گویند)

۲ ـ طی(انداختن حرف چهارم است اگرساکن باشد. بجای مستعلن مفتعلن گذارندو آنرا مطوی گویند)

۳ ـ قطع(آنستکه نون را انداخته و لام راساکن گردانیم . بجای مستفعل، مفعولن گذاشته و آنرا مقطوع گوئیم)

٤ ـ تخلیع(جمع بین خبن وقطع است. بجای متفعل فعولن قرارداده و آنرا مخلع خوانند)

۵ ـ خبل(اجتماع خبن وطی است . بجای متعلن فعلتن نهاده، و آنرا مخبول گویند)

٦ ـ حذذ(دراشعارپارسی حذف وتدمستفعلن است. بجای مستف، فع لن نهاده ، آنرا احذ گوئیم)

۷ ـ رفع(انداختن سبب اولست ازجزوی که دراول آن دوسبب خفیف باشد. بجای تفعلن، فاعلن نهند و آنرامرفوع خوانند.)

۸ ـ اذالت(زیاد کردن ساکنی است بروتد آخرودر مستفعلن، مستفعلان باشد)

۹ ـ ترفیل(زیاد کردن سببی است بروتد مستفعلن تامستفعلاتن شود

وآنرا مرفل خوانند)

*

(٥) ازاحیف مس تفع لن که مرکب از ١ وتد مفروق و ٢ سبب است چهار میباشد:

١ ـ خبن (همانست که درمستفعلن بیان کردیم)

٢ ـ قصر (درمس تفع لن، مستفعل است بسکون لام، مفعولن بجای آن نهند و آنرا مقصور گویند)

٣ ـ کف (درمس تفع لن، مستفعل ـ بضم لام ـ میباشد و آنرا مکفوف خوانند)

٤ ـ شکل (درمس تفع لن، متفعل ـ بضم لام ـ است، بجای آن مفاعل ـ بضم لام ـ گذارند و آنرا مشکول گویند)

تبصره: قصر و کف و شکل جز درمس تفع لن نیست زیرا جزء آخرش سبب است و قصر و کف و شکل از ازاحیف اسباب میباشد.

* *

(٦) ازاحیف مفعولات ـ بضم تاء ـ ٨ است:

١ ـ خبن (درمفعولات، معولات باشد، مفاعیل ـ بضم لام ـ بجای آن نهند و آنرا مخبون گویند)

٢ ـ طی (مفعلات میباشد، فاعلات ـ بضم تاء ـ بجای آن قرار دهند و آنرا مطوی خوانند)

٣ ـ وقف (ساکن کردن تاء مفعولات باشد مفعولان بجای آن میگذارند و آنرا موقوف گویند)

٤ ـ کشف (انداختن تاء مفعولات باشد، بجای آن مفعولن نهند و آنرا مکشوف نامند)

۵ ـ صلم(انداختن وتد مفعولات میباشد بجای مفعو، فع‌لن گذارند وآنرا اصلم گویند)

٦ ـ جدع(انداختن دوسبب ازمفعولات‌وساکن کردن تاء باشد بجای باقیمانده فاع گذارند)

۷ ـ نحر(اجتماع جدع‌و کشف است. بجای باقیمانده‌فع نهندو آنرا منحور خوانند)

۸ ـ رفع (انداختن سبب اول است. عولات بماند بجای آن‌مفعول ـ بضم لام ـ قراردهند)

(۷) ازاحیف فعولن شش است:

۱ـ قبض(انداختن نون‌فعولن است. فعول بماند و آنرا مقبوض گویند)

۲ ـ قصر(انداختن نون فعولن وساکن گردانیدن‌لام‌است. فعول را مقصورخوانند)

۳ ـ حذف (انداختن سبب آخر است. بجای‌فعو، فعل گذارند و آنرا محذوف نامند)

٤ـ ثلم (انداختن فاءفعولن‌است . بجای عولن، فع‌لن نهندو آنرا اثلم گویند)

۵ـ ثرم(اجتماع قبض وثلم است. بجای عول ، فعل ـ بسکون عین وضم‌لام ـ قراردهند)

٦ـ بتر(درازاحیف‌اشعارعرب انداختن‌وتد فعولن است . بجای‌لن، فع نهند)

تبصره۱ : ثلم، ثرم‌و بتر مخصوص اشعار تازی است‌ودر اشعار پارسی نمیآید.

تبصره ۲ : گرچه تغییرات عروضی رااز آنجهت که دوری‌ازاصل است زحاف خوانند اماعروضیان تغییراتی که باسباب ملحق شود آنرا زحاف خوانندو آنچه باوتادیاضروب‌واعاریض*مخصوص باشد آنرازحاف نخوانند.

*　　*

*

(فصل پنجم : دراصطلاحاتی چند)

دراین فصل از ١٦ اصطلاح ـ که درفصول گذشته بشرح آن مبادرت نکردیم سخن میرانیم:

١ ـ خزم ـ زیاد کردن‌یك یادوحرف‌است که دراول مصراع‌متقدمان شعراء عرب استعمال کرده‌اندبرای‌اتمام‌معنی‌وازوزن وتقطیع انداخته‌اند وبعضی‌ازشعراء عجم‌نیزدراینباره‌بآنهااقتدا کرده‌اند.دراین‌شعر:

هر که‌با مردمست جنگ کند　　　ملامت آنرارسد که هشیارست

م ملامت خزمست و درتقطیع میافتد.

۲ ـ معاقبت ـ آنستکه انداختن‌دوحرف‌ازوزنی طوری باشد که‌اگر یکی بیفتد دیگری‌برقرارباشد وممکن‌است هیچکدام ساقط نشودلیکن هردو باهم ساقط‌نگردد

تبصره ـ معاقبت‌در بحرهزج بین‌یاءونون‌مفاعیلن‌استودربحررمل‌نیز بین نون فاعلاتن‌و الف‌فاعلن‌وفاعلاتن که‌پس‌از آن آیدمعاقبت‌برقراراست

۳ ـ صدر ـ افتادن حرفی است بمعاقبت‌حرفی که‌بعدازآن‌باشد.

٤ ـ عجز ـ افتادن حرفی است بمعاقبت حرفی که پیش‌از آن آمده.

٥ ـ طرفان ـ افتادن الف ونون فاعلاتن است‌بمعاقبت‌حرف‌ماقبل‌و

---

* عروض (جزء آخرمصراع اول ؛ ص۱۲ .)

مابعدش مثلا(فاعلات فاعلاتن)صدر است زیرا نون فاعلاتن اول بمعاقبت فاعلاتن دوم حذف شده و(فاعلاتن فعلاتن)عجزست زیرا الف فاعلاتن دوم بمعاقبت فاعلاتن اول افتاده ودر(فاعلاتن فعلات فاعلاتن)طرفان است زیرا الف اول ازفاعلاتن اوسط بعلت معاقبت فاعلاتن اول و نیز نون فاعلاتن دوم بمناسبت معاقبت فاعلاتن آخر حذف شده.

تبصره :

بعض عروضیان در باب صدر وعجز حرف ثابت را معتبر دانسته اند نه حرف ساقط معاقب مابعد را صدر ومعاقبت ماقبل را عجز خوانند واین بصواب نزدیکتر است.

۶ ـ بری ـ هر جزو که در آن معاقبت قائم باشد وهیچ حرف در آن ساقط. نسازند وازمعاقبت سالم دارند آنرا بری خوانند.

۷ مراقبت ـ آنستکه انداختن یکی ازدوحرف باثبوت دیگری متلازم باشد یعنی دوحرف نه باهم ساقط شوند ونه ثابت بمانند.

۸ سالم ـ جزوی است که سالم باشدازازاحیفی که بحشو تعلق دارد. ازاحیف حشو(خبن، کف، طی وشکل) میباشد.

۹ صحیح ـ ضربی باشد که سالم باشد ازازاحیفی که متعلق بضروب است. آنهاعبارتند از(قصر، حذذ، جب، زلل ...)

۱۰ تام ـ بیتی باشد کهاجزاء صدر آن براصل دایره باشد گرچه بعضی ازازاحیف که بحشو تعلق دارد بعروض آن راه یافته باشد.

۱۱ وافی ـ بیتی است که هیچ از آنچه دراصل دایره باشد از آن کم نکرده باشند.

۱۲ معتدل ـ بیتی است که عروض وضرب آن دروزن یکسان باشد.

۱۳ معری ـ ضربی باشد که هیچ بر اصل آن زیاد نکرده باشند چنانکه در اسباغ و اذالت و ترفیل کنند.

۱٤ مجزوء ـ بیتی است که از اصل دایرهٔ آن جزوی از عروض و جزوی از ضرب کم کرده باشند.

۱۵ ـ مشطور ـ بیتی باشد که یك نیمه از اجزاء اصلی آن کم کرده باشند.

۱٦ منهوك ـ در اشعار عرب جایز است که چهار دانگ از اجزای بحری کم کنند چنانکه از رجز و منسرح که در اصل دایره عرب مسدس اند. اگر بر دو جزو از هر یك شعر گویند آنرا منهوك خوانند.

(فصل ششم : بحور قدیم ۱)

جملهٔ اشعار عرب آنچه در دواوین ایشان دیده شده و راویان گفته اند ۱۵ جنس است که عروضیان هر جنس را **بحر** خوانند ـ تمام این بحور را به پنج قسمت نموده و هر قسمت را در دایره ای جداگانه نهاده اند. ترتیب بحور از اینقرار است :

۱(طویل ـ مدید ـ بسیط)

۲(وافر ـ کامل)

۳(هزج ـ رجز ـ رمل)

٤(سریع ـ منسرح ـ خفیف ـ مضارع ـ مقتضب ـ مجتث)

۵(متقارب)

بنای طویل و مدید و بسیط برجزوی خماسی وجزوی سباعی است. چون اجزاء این سه بحر مختلفند نام آنرا دایرهٔ مختلفه کرده اند.

---

۱ منظور بحوری است که خلیل بن احمد ابداع کرد.

بنای وافر وکامل برسباعیات است پنج حرف متحرك ودوساکن. چون افاعیل این دو بحر درعدد متحرکات وسواکن وترکیب ارکان متفق ومؤتلف بودند آنرادریکدایره نهاده وبدایرهٔ مؤتلفه موسوم ساختند.

بنای هزج ورجزورمل برسباعیات طویل ومدیدوبسیط است. چون افاعیل این بحوردرترکیب ارکان متفق بوده ومستخرج و مجتلب ازاجزاء بحوردایرهٔ مختلفه‌اند آنرا دایرهٔ ۱ مجتلبه گفتند.

بنای بحور دسته چهارم برسباعیاتی است که بطور مختلف ترکیب یافته وچون کلیهٔ این بحوردرترکیب متفق وموافقند همه‌را دریك دایره نهاده‌وبسبب مشابهت افاعیل بحرهادروزن ومخالفت درترکیب آنرا دایرهٔ مشتبهه گفتند.

بنای بحرمتقارب برسه متحرك ودوساکن است. ازینرومتقارب گفته شد که اوتادواسباب آن بهم نزدیکند. هروتدی عقب سببی وهرسببی عقب وتدی درآید.

*

واماعلت اینکه هرجنس ازاجناس شعررا بحرخوانند آنستکه هریك ازلحاظ اشتمال بروزنهای مختلف وانواع متفاوت وسعتی دارد.

بحردرلغت عرب بمعنی شکافتن است ودریارا ازآنجهت بحرخوانند که شکاف فراخی است درزمین. وقتی گویند فلان کس بحری است درعلم وبحری است در کرم ومروت یعنی احاطه دارد درفنون علوم وبزرگیهای عادات ویژهٔ اوست. علت آنکه جملهٔ بحوررابرپنج دایرهٔ مختلف نهادند آنستکه اجزاء این بحور بعضی بواسطه پس وپیش آمدن ارکان ازچند

۲ ـ اجتلاب چیزی ازجائی بجائی بردن است

بحر دیگر بیرون میآید.

اجزاء بعضی از آنها از یك بحر بیش بیرون نمیآید.

بحور (طویل ـ مدید ـ بسیط) را که در اختلاف اجزاء و ترکیب ارکان متفق و موافق بودند و اجزاء هریك ازدیگری حاصل میشد در یك دایره نهادند. (وافر و کامل) را که ترکیب هر دو از وتدی و فاصله‌ای بود در دایره‌ای دیگر نهادند و (هزج و رجز و رمل) را که هریك از دو سبب و وتدی مقرون تشکیل یافته در یك دایره قرار دادند. بحر سریع و نظایرش را که ترکیب هریك از دوازده سبب خفیف، چهار وتد مقرون و دو وتد مفروق است در دایره‌ای دیگر نهادند. متقارب را که اجزائش موافق هیچیك از بحور متقدم نبود قسم پنجم گردانیدند. علت آنکه ازمیان اشکال هندسی دایره را انتخاب کردند اینبود که در دایره جدا کردن بحور از یکدیگر آسانتر میسر است.

شعرای پارسی‌زبان بر پنج بحر (طویل ـ مدید ـ بسیط ـ وافر ـ کامل) شعر عذب نسروده‌اند. سبب ثقل طویل و مدید و بسیط در اشعار عجم آنست که اجزاء آن مختلف است و نظم اسباب آن نامتناسب زیرا بنای هریك ازاین بحور بر جزوی خماسی و جزوی سباعی است.

سبب ثقل وافر و کامل آنستکه هریك ازاین بحور از وتد و فاصله‌ای تشکیل یافته و متحرکات آن از سواکن بیشتر است. یعنی نسبت پنج متحرك به دو ساکن نسبتی ضعیف است و طبع بدان راغب نیست.

تبصره :

عده‌ای هزج را در سه بحر (سالم ـ مکفوف ـ اخرب) و رجز را در دو بحر

(سالم ـ مطوی) ورمل رادر دوبحر(سالم ـ مخبون) قرارداده وسوالم هرسه بحررا نیز دایره‌ای جداگانه نهاده‌اند این تقسیم ازآنجهت که بحراسم جنس است وازاحیف ازاجزاءِ سالم آن منشعب میشود صحیح نیست.

*

فك درعروض آنستکه اجزای بحری راازاجزای بحر دیگر بیرون آریم چنانکه تغییری باسباب واوتادوفواصل‌هیچیك راه نیابد.

مرحوم فرصت الدوله شیرازی در ابیات زیر بحور عربی وفارسی‌و مشترك رابوجه نیکوئی بیان کرده است:

بحوری که‌مخصوص‌باشدعجم‌را جدیدوقریب‌است‌ودیگر مشاکل
طویل ومدید وبسیط‌ازعرب‌شد دو دیگر یکی وافر و نیز کامل
جزاین‌بحرها آنچه‌مانده‌است‌باقی همه مشترك دان تو ایمرد عاقل



درجدول زیر اجزاء بحور مذکور و معانی لغوی هر یك ذکر شده است: *

شماره ترتیب	نام بحر	اجزاء هر بحر	معنی	وجه تسمیه
۱	بحر طویل	فعولن مفاعیلن ٤ بار	دراز	حروفاً از همه بحور بلندترست
۲	« مدید	فاعلاتن فاعلن » »	کشیده	از بحر طویل کشیده شده است
۳	« بسیط	مستفعلن فاعلن » »	گسترده	در اوارکانش اسباب گسترده
٤	« وافر	مفاعلتن ۸ «	بسیار	حرکاتش بسیار است
٥	« کامل	متفاعلن ۸ «	تمام	در دایره بحسب وضع تمام مستعمل است یا اینکه نه وزن دارد بیشتر از بحور دیگر
٦	هزج	مفاعیلن « «	آواز باترنم	اغلب سرودها را باین بحر خوانند
۸	رجز	مستفعلن » «	اضطراب	اغلب در جنگها بکار میرفته
۸	رمل	فاعلاتن « «	نوعی از سرعت‌شتر	ازجهت زیادتی اسباب خفیف بشتاب و سرعت خوانده میشود
۹	سریع	مستفعلن مستفعلن مفعولات ۲ بار	زود	اسباب بیشتر از اوتاد است وزودتر گفته میشود
۱۰	منسرح	مستفعلن مفعولات ٤ بار	آسان	آسان و روان خوانده میشود
۱۱	خفیف	فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن ۲ بار	سبك	سبك‌ترین بحور است
۱۲	مضارع	مفاعیلن فاعلاتن ٤ بار	مشابه	مشابهت بهزج دارددر تقدم اوتاد
۱۳	مقتضب	مفعولات مستفعلن » »	بریده شده	از بحر منسرح بریده‌اند
۱٤	مجتث	مستفعلن فاعلاتن » «	از بیخ کنده شد	از بحر خفیف بر کنده‌اند
۱٥	متقارب	فعولن ۸ »	نزدیك شونده	اوتاد و اسباب آن بهم نزدیك است.

* این جدول با اندکی تصرف از (ص ۶۲ ـ ۶۳) درهٔ نجفی اقتباس گردید .

(فصل هفتم ـ بحور جدید و نقش دوائر)

غرض از بحور جدید بحرهائی است که پس ازخلیل‌بن‌احمد توسط اخفش و دیگران بوجود آمد . متقدمان شعراءِ عجم دراینباب مبالغه نموده وسی‌واندبحر ازایندایره بیرون آورده وهریکرا نامی نهاده اند چون(اصم ـ اخرس ـ ابکم ـ صریم ـ سلیم) وآنهارادرچهاردایره بنامهای (منغلطه ـ منقلبه ـ منعکسه ـ منعلقه) گذاشته اند.خطای این عده برهر صاحب ذوقی پوشیده نیست. دراینجا بشرح سه بحر که آنرا از جملهٔ بحورسریع قرارداده اند میپردازیم:

۱ ـ مستخرج ازسبب دوم آن(تفعلن مس‌تفع‌لن مفعولات مس) تا (فاعلاتن فاعلاتن مس تفع‌لن) حاصل شدوآنرابحر **غریب وجدید** نام گذاشتند.

۲ ـ مستخرج ازوتدهمین‌جزو(علن مستف علن‌مفعولات مستف)تا (مفاعیلن ـ مفاعیلن فاع لاتن) بیرون آمدوبنام**بحرقریب** موسوم گردید .

۳ ـ مستخرج‌ازوتد مفروق مفعولات بر(لات‌ـمستفعلن‌ـ مستفعلن مفعو) تا(فاع‌لاتن مفاعیلن مفاعیلن) بوجودآمد وآنرا بحراخیروبحر **بحرمشاکل** نامیدند.بنابراین بحرقریب ازجزوسوم بحرمضارع جدا میشود وبحرمشاکل ازجزودوم آن.

✡

باتوجه بمطالب فوق میتوان تمام بحوراشعارعجم رادرچهار دایره بشرح زیرقرارداد:

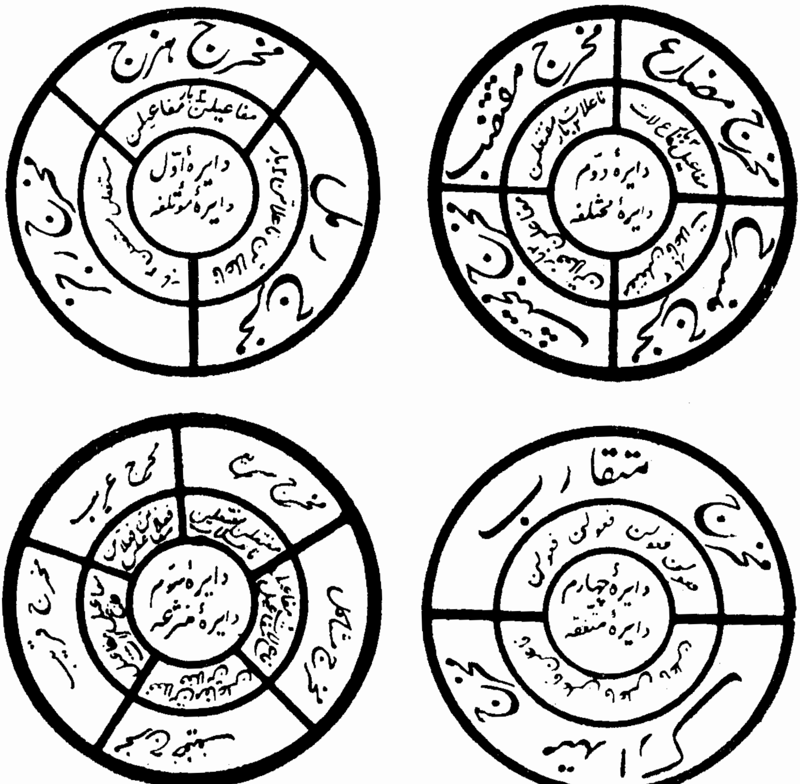
١ ـ دایرهٔ مؤتلفه ـ شامل سه بحر (هزج ـ رجز ـ رمل)

٢ ـ دایرهٔ مختلفه ـ شامل چهار بحر (منسرح ـ مضارع ـ مقتضب ـ مجتث)

٣ ـ دایرهٔ منتزعه ـ شامل پنج بحر (سریع ـ غریب ـ قریب ـ خفیف ـ مشاکل)

٤ ـ دایرهٔ متفقه ـ شامل دو بحر (متقارب ـ متدارک)

نقش دوائر بطریق ذیل است ✿ :



✿ این دوایر عیناً از کتاب المعجم ص ٨٩ چاپ آقای مدرس رضوی باحذف مثالهای شعری نقل گردید.

(فصل هشتم ـ درتقطیع اشعار)

تقطیع شعر آنستکه بیت راازهم باز کنندو بر اسباب واوتاد وفواصل قسمت نمایند تاهر جزوی دروزن برابرجزوی شود ازافاعیل‌بحری که این بیت ازآن منشعب شده بطوری که اسباب‌واوتاد وفواصل هر کدام دربرابر دیگری قرار گیرد.دراینمورد قسمت ملفوظ معتبراست نه مکتوب .

آنچه در کتابت آید وتلفظ نمیشود هفت حرف است(و ـ ه ـ ی ـ ن ت ـ ب ـ د)

واو غیرملفوظ سه نوع است ۱ واو عطف‌مانند(نیك و بد) ۲ واو بیان ضمه‌چون(تو ـ دووهمچنین‌واوهائی که‌در اول‌مصاریع‌دوم‌وسوم و . . . آید. ۳ واواشمام‌ضمه‌مثل(خوارزم ـ خواب)

ه غیرملفوظ چون(خنده، گریه، آهسته)

ی غیرملفوظ چون(نی ـ کی)

ن غیرملفوظ نونی است که ماقبل آن ساکن باشد ودرتقطیع شعر ساقط گردد مانند نون‌کلمهٔ نگارین‌وچون دراین‌مصراع(چون نگارین روی‌اودرشهر نیست)

ت غیرملفوظ آنستکه‌ماقبلش‌ساکن‌باشدچون(مست ـ دست ـ باخت تاخت)واگردرمیان شعرقرار گیرد حرف متحرکی محسوب میشودو اگردرآخر بیت‌افتدو بروزن‌فعل‌زایدنباشدحرف ساکن است.مانند(ای نرگس برخمار تومست) که‌بروزن) مفعول مفاعلن ـ مفاعیل)است.

اگر بروزن‌افاعیل‌اصلی زاید باشدلکن باسباغ‌یاباذالت بتوان آنرا بروزن اضافه کرد ساقط نمیشود مانند این مصراع(اوبچشم امیرسخت

عزیزاست) بروزن فاعلاتن مفاعلن فعلییان.

حکم(**د ــ ب**) غیرملفوظ‌همانست که‌درموردتاءبیان کردیم‌وازمثال های زیر بخوبی روشن میشود:

د غیرملفوظ مانند(کارد ـ بگذارد)

ب « « « (گشتاسب ـ لهراسب)

بطور کلی‌هرحرفی که‌درخلال‌شعریادرآخرآن بلفظ‌نیایددرتقطیع ساقط میشود.

✩

اکنون بشرح اجزاءِ بحوروازاحیفی که درهر بحر مستعمل است‌و ذکرمثالهای گوناگون شعری میپردازیم.

(۱-بحرهزج)

اجزاءِ بحرهزج‌مثمن‌سالم چهاربار(مفاعیلن‌مفاعیلن)درهر بیت‌است مانند: نگارینا بصحراشو که بستان حله میپوشد

بشادی ارغوان باگل شراب وصل مینوشد

ازاحیف این بحرپانزده‌است . ✩

اجزائی که بدین ازاحیف ازافاعیل آن منشعب شود ۱۲ است:

۱ ـ مقبوض(مفاعلن)

۲ ـ مکفوف(مفاعیل) بضم‌لام

۳ ـ مقصور(مفاعیل)

٤ ـ اشتر(فاعلن)

٥ ـ اخرم‌ومخنق(مفعولن)

٦ ـ مسبغ(مفاعیلان)

۷ ـ محذوف(فعولن)

۸ ـ اهتم(فعول)

۹ ـ اخرب(مفعول ـ بضم لام)

۱۰ ـ مجبوب(فعل)

۱۱ ـ ازل (فاع)

۱۲ ـ ابتر(فع)

تبصره = خسرو وشیرین نظامی و ویس ورامین فخرالدین اسعد گرگانی دربحرهزج مسدس محذوف(مفاعیلن مفاعیلن فعولن)سروده شده است.

✩

مثال ازنظامی: نه آن ترکم که من تازی ندانم ـ شکن کاری وطنازی ندانم

✩

مثال ازفخرالدین اسعد گرگانی:

(ترابی من مبادا شادمانی　　　　مرابی تومبادا زندگانی)

هزج مثمن سالم :هشت بار مفاعیلن

چو بیژن داری اندرچه مخسب افراسیاب آسیا

که رستم در کمین است و کمندی زیر خفتانش

(خاقانی)

✩

مکن درجسم وجان منزل که این دونست وآن والا

قدم زین هردو بیرون نـه،نـه اینجا باش و نه آنجا

(سنائی غزنوی)

✩

دلی دارم که در تنگی دراو جز غم نمیگنجد
غمی دارم زدلتنگی که در عالم نمیگنجد
(محتشم کاشانی)

✡

صبا راگاه آن آمد که راه بوستان گیرد
زمین راسبزه در دیبا و گل در پرنیان گیرد
(امیرخسرو)

✡

اگر آن ترك شیرازی بدست آرد دل مارا
بخال هندویش بخشم سمرقند و بخارا را
(حافظ)

✡

فرورفتم بدر یائی که نه پا و نه سر دارد
ولی هر قطره‌ای ازوی بصد دریا اثر دارد
(شیخ عطار)

✡

مکن هردم پریشانم چو گیسوی پریشانت
بترس از آه شبگیرم بتا دستم بدامانت
(دکتر ایرج دهقان)

هزج مسدس سالم (٦ بارمفاعیلن):

نگارینا چرا با من نمی‌سازی   بحسن خود چرا چندین همی نازی؟

✡

سیه روزم من ازچشم سیاه تو   ولی دارم امیدی ازنگاه تو

✿

بیت‌مربع‌سالم (٤ بار مفاعیلن):

(ستم کـردی روا بـاشد   دلـم غمگین چـرا بـاشد)

✿

هزج‌مثمن مقبوض (مقبوض‌صدرین وحشوین وضربین)

هشت بار مفاعلن:

بنفشه رسته‌اززمین‌بطرف جویبارها   ویا گسسته‌حورعین‌زرلف‌خویش‌تارها

(قاآنی شیرازی)

✿

بیت مسدس اخرب صدرین،مقبوض حشوین وسالم ضربین (مفعول مفاعلن مفاعیلن)

ای خرمن عمراز تو بربادم   وی خانهٔ صبراز تو ویرانم

(قائم مقام)

بیت مسدس اخرب مقبوض مکفوف (مفعول مفاعلن مفاعیل)

بیمارم وزاشنا جـدا مانده   رنجور ونژنـد و مبتلا مانده

(**مظاهرمصفا**)

✿

بیت مسدس اخرب مقبوض محذوب (مفعول مفاعلن فعولن)

(آب ارچه همه زلال خیـزد   از گفتن پر ملال خیـزد)

(نظامی)

بیت مثمن مکفوف مقصور (مفاعیل مفاعیل مفاعیل مفاعیل):

زهی‌حسن‌وزهی‌روی‌زهی‌نوروزهی‌نار   زهی‌خطوزهی‌زلف‌زهی‌موروزهی‌مار

✿

بیت مسدس اخرم اشتر صحیح ضرب وعروض(مفعولن فاعلن مفاعیلن)

دلـدارم حال من نمیداند وزرویم قصه برنمی خوانـد

٭

بیت مثمن اخرب صدرین وسالم ضربین(مفعول مفاعیلن مفعول مفاعیلن):

ای طلعت تونیکو وی قامت توزیبا زلفین توچون عنبر، رخسارتوچون دیبا
(**رشیدالدین وطواط**)

٭

ریزم زمژه کوکب بی ماه رخت شبها تاریك شبی دارم بااینهمه کوکبها

٭

(**جامی**)

بیت مثمن اخرب صدرومحذوف ضرب(مفعول مفاعیلن مفعول فعولن):

اسباب معالی بکرم کـرد مرتب واحساب بزرگی بمنن کـرد مهذب
(**رشیدالدین وطواط**)

هزج مسدس محذوف (مفاعیلن مفاعیلن فعولن)

فلك کژروترا ست ازخط ترسا مرادارد مسلسل راهب آسا
(**خاقانی**)

٭

الایا خیمگی خیمه فروهل که پیشاهنگ بیرون شد زمنزل
(**منوچهری دامغانی**)

٭

طهور آن می بود کز لوث هستی تراپاکی دهد دروقت مستی
(**شیخ محمود شبستری**)

*

مکن کاری که برپاسنگت آید   جهان بااین فراخی تنگت آید
(باباطاهرعریان)

*

دلا دیدی کـه جا نانم نیامد   بدرآمـد بدرمانم نیامد؟
(شیخ عطار)

چو بر کندم دل از دیدار دلبر   نهادم مهر خرسندی بدل بر
(لبیبی)

(رباعی و دوبیتی)

یکی ازمتقدمان شعرا وبگمان شمس قیس مؤلف المعجم(رودکی) ازنوع اخرم واخرب بحرهزج وزنی بیرون آورده که آنرا وزن رباعی خوانند.وبنابر آنکه موسیقی‌دانان براین‌وزن آهنگهای خوش‌ساخته‌اند وعادت براین بوده است که‌هرچه از آن جنس بشعر عربی ساخته‌شود قول‌وهرچه برمقطعات پارسی‌باشدآنراغزل‌خوانندانشمندان آهنگهای این وزن راترانه گفتند وشعر مجردآنرا **دوبیتی** خواندند ومستعربه آنرا **رباعی** گویند زیرا بحرهزج دراشعارعرب‌مربع‌الاجزاءِ آمده‌است

اگرابتدای مصاریع مفعول ـ بضم‌لام ـ باشد آنرا **اخرب*** واگر مفعولن باشد* **اخرم** گویند.

ازاحیفی که مخصوص این وزن میباشد چهاراست:

١ ـ هتم (فعول)

٢ ـ زلل (فاع)

* مبتکردوشجرۀاخرم و اخرب خواجه‌امام‌ابوعلی‌حسن‌بن‌علی‌قطان‌مروزی‌یکی‌از ائمۀخراسان‌بوده‌است.وی‌ازادباء وپزشکان‌وحکیمان‌قرن‌پنجم‌واوایل‌قرن‌ششم‌است .

۳ ـ جب(فعل)

٤ ـ **بتر** (فع)

بردو صدر(مفعول ـ مفعولن) وچهار قافیهٔ اوزان دوبیتی ۲٤ نوع بوجود آید ۱۲ برصدر اخرب و ۱۲ برصدراخرم. معروفترین اوزان دوبیتی (مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع) یعنی اخرب مقبوض ازل است.

اخرب مقبوض ابتر (مفعول مفاعلن مفاعیلن فع)

گرمن زمی مغانه مستم، مستم   گرکافرو گبروبت پرستم هستم
هرطایفه‌ای بمن گمانی دارد   من زان خودم چنانکه هستم هستم
(خیام)

*

اخرب مکفوف مجبوب (مفعول مفاعیل مفاعیل فعل):

از گرمی خورشیدرخ روشن او   رنجورتر است از دل عاشق تن او
یکروز که فرصت بودازدامن او   چون سایه درون شوم بپیراهن او
(ابوالفرج رونی)

*

زان سبزه که برعارض توخاسته شد   تاظن نبری که حسن تو کاسته شد
در باغ رخت بهر تماشای دلم   گل بود بسبزه نیز آراسته شد
(عمعق بخارائی)

*

اخرب مقبوض مکفوف مجبوب(مفعول مفاعلن مفاعیل فعل)

بویت شنوم زباد بیهوش شوم   نامت شنوم زخلق مدهوش شوم
اول سخنم تویی، چودرحرف آیم   واندیشهٔ من توئی چوخاموش شوم
(رشیدالدین واطواط)

*

اخرب مقبوض ازل (مفعول مفاعلن مفاعیلن فاع):

شب نیست که چشمم آرزومند تونیست
وین جان بلب رسیده دربند تـو نیست
گرتو دگـری بجـای مـن بگزینی
مـن عهد تو نشکنم که مانند تونیست

(**سعدی**)

اخرب‌مقبوض‌مجبوب:

ازقعر گـل سیاه تـا اوج زحل   کردم‌همه مشکلات گیتی راحل
بیرون جستم زقید هرمکروحیل   هر بند گشاده شـد مگر بند اجل

(**منسوب به ابوعلی سینا**)

✩

اخرب مقبوض‌ازل:

چون‌نیست‌زهرچه‌نیست‌جزبادبدست   چون‌هست‌بهرچه‌هست‌نقصان‌وشکست
پندار که هست هرچه درعالم‌نیست   انگار که‌نیست‌هرچه‌درعالم‌هست✩

(**منسوب بنجم‌الدین کبری**)

✩

۲-بحر رجز

اجزاء این بحر درهر بیت هشت مستفعلن است مانند بیت زیر:

ای ساربان منزل مکن جز بردیار یارمن
تایکزمان زاری کنم‌برربع واطلال ودمن

(**امیر معزی**)

ازاحیف بحررجزپنج است:

۱ خبن۲طی ۳ قطع ٤ اذالت ٥ ترفیل

✩ این دوبیتی درجلداول بهشت سخن بنام ابوسعیدابوالخیرضبط شده

اجزائی که ازاین ازاحیف بیرون آید ۷ است:

۱ ـ مخبون (مفاعلن)

۲ ـ مطوی (مفتعلن)

۳ ـ مقطوع (مفعولن)

٤ ـ مذال (مستفعلان)

٥ ـ مطوی مذال (مفتعلان)

٦ ـ مخبون مذال (مفاعلان)

۷ ـ مرفل (مستفعلاتن)

تبصره: بعضی عروضیان بر ترفیل ساکنی اضافه کرده و آنرا تطویل گفته‌اند و آن ضرب را مطول خوانند. ضرب مطول مستفعلاتان است.

بایددرخبن وطی اجزاء را رعایت کنندتامصاریع مختلف نیایدچنانکه شاعری گفته است:

پس چوتوئی نگارمن وزدوجهان بیزارم

بکار من کن نظری و گرنـه دل بردارم

که مصراع اول بروزن (مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفعولن)ومصراع دوم بروزن(مفاعلن مفتعلن مفاعلن مفعولن) آمده.

✡

ضروب رجز اگرمستفعلن باشد یا مفعولن بیکدیگر تبدیل نگردد امامفاعلن بجای مفتعلن آید ونیز دراعاریض مستفعلن تبدیل نمیشود.

رجزمثمن سالم (۸ بار مستفعلن):

من کنده‌ام بنیاد دل ،دل‌میکند بنیاد مـن
کس نشنود فریاد او، اونشنود فریاد من
(**دکترحمیدی**)

✡

بودم دراین تیماروغم ، پروردهٔ رنج والم
کزدر درآمد صبحدم، شمشادقدمه‌پیکری
(**عمید دیلمی**)

✡

بگذشت درحیرت مرا بس ماهها و سالها
چون است حال‌اربگذرد دایم‌بدین‌منوالها
(**وثوق الدوله**)

✡

کیمخت-۱-سبزآسمـان دارداديـم‌بیکران
خون‌شبست‌این‌بیگمان‌بر‌طاق‌خضراریخته
(**خاقانی**)

هم تازه رویم‌هم‌خجل‌هم شادمان هم تنگدل
کـزعهده بیرون آمدن نتوانـم ایـن انعـام را
(**سعدی**)

۱ بیت مسدس سالم (٦ بار مستفعلن):

دل بر گرفت ازمن بتم یکبارگی جاوید ماندم من دراین بیچارگی

✡

۱- بکسرکاف وضم‌میم:پوست دباغی شده

۱ بیت مربع سالم (٤ بار مستفعلن):

ای بهتر از هر داوری　　　بگشای کارم را دری

✡

بیت مسدس مخبون (٦ بار مفاعلن):

فغان زجغد جنگ و مرغوای او　　　که تا ابد بریده باد نای او

(**ملك الشعراء بهار**)

✡

بیت مثمن مطوی مخبون (مفتعلن مفاعلن مفتعلن مفاعلن):

با تو پدید میکنم حال تباه خویش را　　　تا تو نصیحتی کنی چشم سیاه خویش را

(**حکیم نظامی**)

✡

بیت مسدس مطوی مقطوع (مفتعلن مفتعلن مفعولن):

این دل من هست بدرد ارزانی　　　تا نکند باره گر نادانی

✡

بیت مسدس مذال (مستفعلن مستفعلن مستفعلان):

هجران او جانم بتیر غم بخست　　　برمن در آرامش و شادی ببست

✡

بیت مخبون مذال (مستفعلن مفتعلن مفاعلان):

هرچند برمن زغمت قیامتست　　　عاشق شدن جز بتو برغرامتست

✡

رجز مسدس مرفل عروض ومطول ضرب (مستفعلن مستفعلن مستفعلاتن):

چون خواب نوشین یاددارم ماهتابی　　　روشنتر از روز سپید کامگاران

(**شهریار**)

---

۱ بیت مربع سالم رامشطور خوانند

رجزمسدس‌مطول (مستفعلن مستفعلن مستفعلاتان):

روزی دل من مونس فرزانه‌ای داشت

میسوخت‌شمع‌جان، ولی‌پروانه‌ای داشت

(غوغا)

*

رجزمسدس مرفل

شب بود وچشمم‌خیره‌برسیمای او بـود

لبهای من برلعل روح افـزای او بود

(**رضاثابتی**)

*

بیت مثمن مرفل مخبون(٤ بارمفاعلاتن):

چنین شنیدم که هر که شبهانظر زفیض سحر نبندد

ملك زکارش گره گشایـد فلـك بکینش کمـر نبندد

(**صفای اصفهانی**)

(۳ـبحر رمل)

اجزاء این‌بحرچهاربارفاعلاتن است‌مانند بیت زیر:

بازدرپوشید گیتی‌تازه‌ورنگین‌قبائی عالمی‌را کرده‌مشکین‌بوی‌زلف‌آشنائی

*

زحافی که دراین بحرآید چهارده‌است(۱)

اجزاء منشعبه آن سیزده میباشد بدینقرار:

۱ ـ مکفوف(فاعلات) بضم‌آخر

۲ ـ مخبون (فعلاتن)

۳ ـ مشکول(فعلات) بضم‌آخر

٤ـ مقصور(فاعلان)

۱ برای‌اطلاع‌ازازاحیف‌فاعلاتن‌بص۱۷مراجعه کنید.

۵ـ محذوف (فاعلن)

۶ ـ مخبون محذوف (فعلن)

۷ ـ اصلم (فع لن)

۸ ـ اصلم مسبغ (فع لان)

۹ ـ مخبون مقصور (فعلان)

۱۰ ـ مربوع (فعل)

۱۱ ـ مجحوف (فع)

۱۲ ـ مجحوف مسبغ (فاع)

۱۳ ـ مشعث (مفعولن)

قوافی رمل آنچه فاعلاتن وفاعلن باشد بیکدیگر تبدیل نگردد اما فعلن وفع‌لن بهم تبدیل میگردد ونیز در اعاریض (فاعلن و فاعلان) بهم بدل شود ومعاقبت است میان نون فاعلاتن و الف فاعلاتن که پیش ازاو باشد.

*

بعضی ازعروضیان عجم سببی بر سبب آخر جزو افزوده و **توسیع** نام نهاده اند ضرب موسع (فعلییاتن) است.

همچنین یك متحرك ودوساکن بر سبب فاعلاتن افزوده و آنرا **تضفیت** نام نهاده‌اند. ضرب مضفی ۱ (فاعلییاتان است)

مثمن سالم (۴ بار فاعلاتن فاعلاتن):

روزی اندرخاك افتم وربباد میرود سر

کانکه درپای تو میرد جان بشیرینی سپارد

(سعدی)

*

۱ مضفی ازضفو است. ضفو: تمام شدن

دوش بر یادت نگارا گریه‌ای مستانه کردم
رخنه در بنیاد عقل مردم فرزانه کردم
(صدر بلاغی)

*

بستم از آن پس بفرمانهای مادر دفتری را
دفتری را بستم و آسوده کـردم مـادری را
(دکتر حمیدی)

✡

رمل مثمن مخبون (فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلاتن) :

بنما روی نکو تا فرحی رو بنماید بگشا بند قبا تا گره از دل بگشاید

*

بیت مثمن مشکول ۱ (فعلات فاعلاتن فعلات فاعلاتن):

چکنم بشام هجران که دلم رضا نباشد که شب فراق اورا سحر از قفا نباشد
(یغمای جندقی)

*

تو اگر چنین لطیف از در بوستان در آئی
گل سرخ شرم دارد که چرا همـی شکفتم
(سعدی)

*

بیت مثمن مخبون مقصور (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان):

آشتی کردم بادوست پس از جنگ دراز
هـم بدان شرط که دیگر نکند با من ناز
(فرخی سیستانی)

*

ناز کن ای کـه مـرا هست بناز تـو نیاز
لیك از آنسان نه که دلخون کنیم از سر ناز
(دکتر خانلری)

*

بیت مثمن‌مخبون مقصور (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان):

بلبلان را همه شب خواب نیاید از بیم
کـه مباداببرد برگ گلـی باد نسیم
(همام‌تبریزی)

یاد آنشب که صبادرره ما گل میریخت
برسرمازدر و بام و هـوا گل میریخت
(باستانی پاریزی)

رمل مثمن مخبون مقصور (فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلان):

دل ما هر نفسی صید کمان ابروئیست
هرزمانش‌هوسی‌دیگر وخاطرسوئیست
(مولوی)

*

رمل مثمن مشعث مجحوف (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فع):

چندگوئی‌سخن‌ازچرخ‌وزدستانش وزجـفا هـا وغلـطکاری دورانـش
(بدیع الزمان فروزانفرا

*

بیت‌موسع‌مثمن (٤ بارفعلییاتن):

همه‌گویندم که رهایش کن گله کرداری بخدایش کن
دل‌ودین‌فارغ‌زجفایش کن چکنم‌من گوش کری دارم
(دکترحمیدی)

*

بیت‌مثمن مخبون محذوف(فعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن):

هله ، نزدیك شدای دل که زمستان گذرد
دور بستان شود و عهد شبستان گـذرد
(قاآنی)

*

بیت‌مثمن‌مخبون محذوف (فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن):

هر نسیمی که بمن بوی خراسان آرد چون دم عیسی در کالبدم جان آرد

(سید حسن غزنوی)

رمل مثمن محذوف(فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن فاعلن):

این دل غم‌دیده حالش به شود دل بدمکن

وین سر شوریده باز آید بسامان غم مخور

(حافظ)

*

گرچه درس عشق بی آموزگار آموختم

سوختم تا درسها از روزگار آموختم

(حاکمی)

*

دوست میدارم من این نالیدن دلسوز را

تا بهر نوعی که باشد بگذرانم روزرا

(**سعدی**)

*

ای مسلمانان فغان ازدور چرخ چنبری

وزنفاق تیر و قصد ماه و کید مشتری

(انوری)

رمل مسدس سالم (فاعلاتن فاعلاتن فاعلاتن):

ای نگارین روی دلبرزان‌مائی رخ مکن پنهان چواندر جان مائی

*

رمل‌مربع سالم (فاعلاتن فاعلاتن):

من همیشه مستمندم وزغم عشقت نژندم

*

رمل مسدس محذوف(فاعلاتن فاعلاتن فاعلن):

بوی جوی مولیان آید همی یاد یار مهربان آید همی
(رودکی)

*

کاشکی اندر جهان شب نیستی تا مرا هجران آن لب نیستی
(دقیقی)

*

هیچ جز حسرت نباشد کار من بخت بد بیگانه ای شد یار من
(فروغ فرخزاد)

*

تیغ حلم از تیغ آهن تیز تر بل ز صد لشکر ظفر انگیز تر
(مولوی)

*

من زوصلت سوی هجران میروم در بیابان مغیلان میروم

*

بیت مثمن مخبون محذوف(فاعلاتن فعلاتن فعلاتن فعلن):

همچو فرهاد بود کوه کنی پیشهٔ ما کوه ما سینهٔ ما ناخن ما تیشهٔ ما
(ادیب نیشابوری)

رفتم از خطهٔ شیراز و بجان در خطرم وه کزین رفتن ناچار چه خونین جگرم
(عبید زاکانی)

*

مهر را گر نبود با دل من پیوندی بینی آنروز مرا خسته و چون محتضری
(ثامنی)

*

رمل مسدس مخبون محذوف(فاعلاتن فعلاتن فعلن):

ای نگهدار من و سرور من ای خداوند من ای مادر من
(دکتر علی آبادی)

*

بیت مسدس مضفی (فاعلاتن فاعلاتن فاعلیاتان):

(زینهار ای دل‌بر نده تر کك من زود باده پیش آور که غم را باده‌دانم‌سود)

(٤ - بحر منسرح)

اجزاء این بحر ازاصل مستفعلن مفعولات چهار بارمفتعلن‌فاعلات دارد:

ازاحیف این بحریازده است:

١ ـ طی

٢ ـ خبن

٣ ـ کف

٤ ـ وقف

٥ ـ قطع

٦ ـ کشف

٧ ـ حذذ

٨ ـ رفع

٩ ـ جدع

١٠ ـ نحر

١١ ـ اسباغ

*

اجزاء آن ازاصل مستفعلن ٧ است:

١ مطوی(مفتعلن) ٢ مخبون (مفاعلن) ٣ مقطوع (مفعولن) ٤ احذ (فع‌لن) ٥ احذمسبغ(فع‌لان)٦مرفوع(فاعلن)٧مقطوع‌مسبغ(مفعولان)

وازاصل مفعولات نه جزء است:

١ مخبون(مفاعیل) ٢ مخبون موقوف (فعولان) ٣ مخبون مکشوف (فعولن) ٤ مطوی(فاعلات)٥ مطوی مکشوف (فاعلن) ٦ مطوی موقوف (فاعلان) ٧ مرفوع(مفعول) ٨ مجدوع (فاع)٩ منحور(فع)

بیت مثمن مطوی موقوف(مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان):

آنکه دلم صید اوست میر شکارمن است
دست بخونم نگارکرده نگار من است
(سیفی)

*

لطف تو ازحد برون حسن تو بی منتهاست
پیش تونوش روان درد تو درمان ماست
(عبیدزاکانی)

✩

بیت مثمن مطوی مکشوف(مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلن):

تنگ شد از شش جهت ساحت میدان من
بسته شد ازچارسوی عرصهٔ جولان من
(دانش)

✩

بیت مثمن منحور (مفتعلن فاعلات مفتعلن فع).

دیربماندم در این سرای کهن من   تا کهنم کرد صحبت دی وبهمن
(ناصر خسرو)

✩

بیت‌مثمن‌منجور‌عروض‌مجدوع‌ضرب

دانش و آزادگی ودین ومروت اینهمه را خادم درم نتوان کرد

(عنصری)

✻

بیت مثمن مطوی موقوف عروض مکشوف ضرب

ای صنم خوبروی صابری ازمن مجوی

با غم هجران یـار کس نکند صـابری

مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلن

بیت‌مثمن مطوی‌موقوف(مفتعلن فاعلان مفتعلن فاعلان).

روز بهارست خیز تا بتماشا رویم تکیه برایام‌نیست‌تادگرآید بهار

«سعدی»

✻

مثمن مطوی مکشوف (مفتعلن فاعلات مفتعلن فاعلن):

باز بنفشه رسید جانب سوسن‌دوتا باز گل لعل پوش مـی بدراند قبا

(مولوی)

✻

مثمن مطوی مکشوف موقوف عروض وضرب (مفتعلن فاعلن مفتعلن فاعلان):

دست بنه بر دلم ازغم دلبر مپرس چشم‌من‌اندرنگرازمی وساغرمپرس

«مولوی»

✻

مسدس مطوی مقطوع(مفتعلن فاعلات مفعولن):

تازه تر از تازه برگ نسرینی دوستر از دیـده و دل و دینـی

✻

بیت مسدس مطوی(مفتعلن فاعلات مفتعلن):

ماه فلك درحجاب پیش خدت   سر و چمن شرمسار نـزد قدت

☆

بیت مثمن مجدوع (مفتعلن فاعلات مفتعلن فاع):

ملك مصونست وحصن ملك حصینست

منت وافر خـدایرا کـه چنین اسـت

تبصره ۱ :

بعضی عروضیان جزومجدوع را بروتد ماقبل افزوده وآنراتطویل گفته‌اند. بنابراین عقیده‌بیت بالا بصورت (مفتعلن فاعلات مفتعلاتان) تقطیع شده ومسدس مطول است.

تبصره ۲ :

قوافی بحر منسرح درهیچ مورد قابل تغییر نیست‌جزدراعاریض آن که (فاعلن وفاعلان) ونیز (فعولن‌وفعولان)و (فع وفاع) بیکـدیگـر تبدیل گردد.

فع دربحر هزج ابترودرمنسرح منحور است.

(۵-بحر مضارع)

اجزاء این بحر ازاصل مفاعیلن فاع لاتن چهار بار مفاعیل فاعلات آید ازاحیف این بحر ۱۱ است :

۱ کف ۲ خرم ۳ خرب ٤ قصر ۵ حذف ٦ سلخ ۷ طمس ۸ قبض

۹ بتر ۱۰ اسباغ ۱۲ مراقبت

*

اجزاء منشعبهٔ آن ازاصل مفاعیلن ۷ است:

۱ ـ مکفوف(مفاعیل) بضم لام

۲ـ اخرم(مفعولن)

۳ ـ اخرب(مفعول) بضم لام

٤ ـ مخنق مقصور(مفعول)

۵ ـ محذوف(فعولن)

٦ ـ مقبوض(مفاعلن)

۷ـ ابتر(فع)

☆

وازاصل فاع لاتن ٦ است : ۱ مکفوف(فاع لات) ۲ مقصور(فاع لان)

۳ محذوف (فاعلن) ٤ مسبغ(فاعلییان) ۵ مسلوخ(فاع) ٦ مطموس(فع)

<u>بیت مثمن مقصور</u>(مفاعیل فاعلان مفاعیل فاعلان):

صبادوش آورید بمن بوی زلف یار جهان گشت مشکبوی ززلفین آن نگار

*

بیت مثمن اخرب صدر بن سالم ضربین (مفعـول فـاع لاتن مفعـول فاع لاتن):

ای رایت رفیعت بنیاد نظم عالم   وی گوهر شریفت مقصود نسل آدم

*

جانا مرا چه سوزی چون بال وپر ندارم
خون دلم چه ریزی چون دل دگر ندارم
(عطار)

*

اخرب مقصور (مفعول فاع لاتن مفعول فاعلان):

ای عید دین ودولت عیدت خجسته باد
ایـامـت از حـوادث ایـام رسته بـاد

*

اخرب محذوف

مست شبانه بودم و افتاده بی خبر   دی در وثاق خویش که دلبر بکوفت در

مفعول فاع لاتن مفعول فاعلن   مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن

*

اخرب مسبغ حشو (مفعول فاعلییان مفعول فاعلییان):

ای ماه خند خندان ای سرو نازنازان
با روی تن درستان با چشم درد مندان

*

بیت مثمن اخرب مکفوف محذوف (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن):

خاکم بسر زغصه اگر خاک سر کنم   خاک وطن که رفت چه خاکی بسر کنم
(عشقی)

*

هر باغبان که گل بسوی برزن آورد   شیرازرا دوبـاره بیـاد مـن آورد
(دکتر صورتگر)

(فرسوده شد ز گردش ایام پیکرم جز مرگ آرزوی دگر نیست در سرم)

«دکتر نورانی وصال»

ای روشنی دیدهٔ روشن چگونه ای من بی تو تیره روز تو بی من چگونه ای

«فیضی دکنی»

*

شادی ندارد آنکه ندارد بدل غمی آنرا که نیست عالم غم نیست عالمی

«جلال همائی»

ای باد صبحدم زدم روح پروری خوشخو چو نوبهاری و خوشبو چو عنبری

«ابوالفرج رونی»

*

تا هستم ای رفیق ندانی که کیستم وقتی سراغ وقت من آئی که نیستم

«شهریار»

اخرب مکفوف مقصور (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان):

ای خواجه مر مرا بهجا قصد تو نبود جز طبع خویش را بتو بر کردم آزمون

«منجیك ترمزی»

*

بادوك خویش پیره زنی گفت وقت کار کاوخ زپنبه ریشتنم موی شد سپید

«پروین اعتصامی»

*

دیدم همان فسونگر مژگان سیاه بود بازش هزار راز نهان در نگاه بود

«سیمین بهبهانی»

*

اشکم زسر گذشت و همان سوزشم بجاست

درحیرتم کـه سوختن مـن در آب چیست

«وصال شیرازی»

بیت اخرب محذوف عروض مقصور ضرب :

گر دون بدردورنج مرا کشته بود اگر

پیوند عمر من نشدی نظم جان فزای

«مسعودسعد سلمان»

*

اخرب مکفوف مقصور (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلان):

خیزای بت بهشتی و آن جام می بیار   کاردی بهشت کردجهانرا بهشت وار

«عمعق بخارائی»

*

ای آنکه درجهان زتو سری نهان نماند

با عدل تو نشان ستم درجهان نماند

(رشیدوطواط)

*

بیت مثمن اخرب مکفوف محذوف (مفعول فاعلات مفاعیل فاعلن):

گفتم بره ببینم و دامن بگیرمش   کای رشك آفتاب جمال منیر تو

(سعدی)

*

دهقان سالخورده چه خوش گفت باپسر

کای نور چشم من بجز از کشته ندروی

«حافظ»

تبصرهٔ :

دراین بحر مراقبت است میان نون فاعلاتن ومیم مفاعیلن که بعداز

آن آید ودرهرحال یکی ازایندو را باید ساقط کرد و یکی را ثابت داشت لیکن هیچگاه هردو باهم جمع یا ساقط نگردد.

✩

(٦ ـ بحر مقتضب)

اجزاء آن از اصل مفعولات مستفعلن دوبار فاعلات مفتعلن آید و ازاحیف این بحر ٤ است : ١ طی ٢ خبن ٣ قطع ٤ رفع

اجزاء منشعبه آن از اصل مفعولات ٣ تاست:١ مطوی(فاعلات)

٢ مخبون (مفاعیل) ٣ مرفوع(مفعول)وازاصل مستفعلن‌دو میباشد:

١ مطوی (مفتعلن) ٢ مقطوع(مفعولن)

*

بحر مقتضب مثمن مطوی(فاعلات مفتعلن فاعلات مفتعلن):

تا بدید طرف چمن عکس روی یاسمنش

ازحیای عارض اوشد زلالهٔ یاس منش

«سلمان ساوجی»

*

بحر مقتضب مطوی مقطوع (فاعلات مفعولن فاعلات مفعولن):

وقت را غنیمت دان آنقدر که بتوانی

حاصل‌ازحیات‌ایجان یکدم‌است‌تادانی

«حافظ»

همچو شمع میسوزم، همچوابر میگریم
همچو بحر میجوشم تـا کجا رسد کارم
«عطار نیشابوری»

*

بیت مربع مطوی (فاعلات مفتعلن ۲ بار):

ترك خوبروی مرا گو چرا نه خوش منشی

*

مربع مطوی مقطوع (فاعلات مفعولن ۲ بار):

ازوفا چه‌بر کردی چون مرا سمر کردی

*

مربع مخبون (مفاعیل مفتعلن ۲ بار):

همی دل زمن ببرد یکی کودك سفری

*

مربع مطوی سالم ضرب وعروض (فاعلات مستفعلن ۲ بار)

دست بازدارازدلم ورنه‌جان زتن‌بگسلم

*

مسدس مطوی (فاعلات مفتعلن فاعلان):

آن بزرگوار ملك فضل کرد درگذشت آنچـه زمن دیده بود

*

(۷ـبحر مجتث)

اجزاء این بحر ازاصل مستفع لن فاعلاتن چهار بار مفاعلن فعلاتن است.
ازاحیفی که دراین بحر آید ۹ میباشد: ۱ خبن ۲ شکل ۳ قصر ٤ حذف ٥ رفع ٦ جحف ۷ اسباغ ۸ تشعیث ۹ صلم
اجزاءآن از اصل مستفع لن ۳ تاست.

١ مخبون(مفاعلن) ٢ مرفوع(فاعلن)٣ مشكول(مفاعل)واجزائش
ازاصل فاعلاتن ٩ میباشد:

١ ـ مخبون(فعلاتن)

٢ ـ مشكول (فعلات) بضم‌تاء

٣ ـ مخبون مقصور«فعلان»

٤ ـ محذوف مخبون«فعلن»

٥ اصلم «فع‌لن»

٦ ـ اصلم مسبغ «فع‌لان»

٧ ـ مشعث «مفعولن»

٨ ـ مجحوف«فع»

٩ ـ مجحوف مسبغ«فاع»

*

(مثالهای بحر مجتث)

بیت تمام بحر مجتث١ «مفاعلن فعلاتن٤ بار»:

سوار من بسفرشدنگارمن‌بسفرشد دلم که فتنهٔ او بود باززیروزبرشد

*

برآتش‌تونشستیم‌ودودشوق‌برآمد تو ساعتی ننشستی که‌آتشی بنشانی
«سعدی»

هزارجهدبکردم که‌سرعشق‌بپوشم نبود برسرآتش میسرم که نجوشم

*

بیت مربع مخبون (مفاعلن فعلاتن ٢ بار):

جفا مکن کـه نباید رهی مکش کـه نشاید

*

بیت مربع مقصور (مفاعلن فاعلان ۲ بار):

دلم بتو هست شاد   ترازمن نیست یاد

*

بیت مثمن مخبون مجحوف (مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع».

اسیرمحنت آن روی چون نگارم   بگـرد فرقـت او تلخ روزگـارم

بیت مثمن مخبون اصلم «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فع لن»:

زجان کلام تو دلجوتراست ونیکوتر

دم تـو ازنفس بـاد صبح دلجـو تـر

«اهلی شیرازی»

*

ابیات مثمن محذوف مخبون «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلن»:

چهار چیزشد آئین مردم هنری   که‌مردم‌هنری زین‌چهار نیست‌بری

«انوری»

*

چو ماه یکشبه بنهفت چهره ازنظرم

مـه دوهفتـه درآمـد بتهنیت زدرم

«ظهیر فاریابی»

بیت مخبون عروض اصلم ضرب :

دراین زمانه که دلبستگی است حاصل او

همـه گشایشی ازچشمـهٔ جگـر دیـدم

«کمال‌الدین‌اسمعیل»

*

ابیات مثمن مخبون اصلم «مفاعلن-فعلاتن مفاعلن فع لن»:

بباغ بلبل ازین پس نوای ما گوید   حدیث عشق‌شکرریزجانفزا گوید

*

بیابیا که زشوقت دلم بجوش آمد   برفت‌تلخی‌حنظل چوشهد نوش آمد
«مولوی»

*

دل رمیدهٔ ما شکوه ازوطن دارد   عقیق مادل پر خونی از یمن دارد
«صائب تبریزی»

بیت مثمن‌مخبون‌مقصور «مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان».

نشسته دردل خاکم بیاد دوست هنوز
دل گداخته را آرزوی اوست هنوز
«امیری فیروزکوهی»

*

ستورواربدینسان گذاشتم‌همه‌عمر   که برده گشتهٔ فرزندم واسیرعیال
(کسائی مروزی)

*

اگرمحول‌حال‌جهانیان نه‌قضاست   چرامجاری‌احوال‌برخلاف‌رضاست
(انوری)

*

بنوبت‌اند ملوك اندرین سپنج سرای
کنونکه‌نوبت تست‌ایملك بعدل گرای
«سعدی»

*

بیت مثمن‌مشعث اصلم مسبغ‌عروض مقصورضرب:

برمن آمد خورشید نیکوان شبگیر
بقد چو سرو بلندوبرخ چو بدرمنیر
مفاعلن مفعولن مفاعلن فعلان   مفاعلن فعلاتن مفاعلن فعلان

بیت‌مثمن‌مجحوف‌مسبغ(مفاعلن فعلاتن مفاعلن فاع):

بکاست صابری و آب دیده بفزود   دل از نشاط تهی گشت وتن‌بفرسود

*

بیت مسدس‌مخبون(مفاعلن فعلاتن مفاعلن):

بهار بود بچشمم خزان ودی   که شاد بود بـرویم نگارمن

*

تبصره:

بعضی ازعروضیان درابیات مجحوف عروض وضرب تصرفی کرده‌و بااضافه کردن فع برماقبل آن بیت مثمن مجحوف را بصورت مسدس موسع درمیآورند. توسیع دراین بحـر(مفاع‌لاتن) است. همچنین بیت مجحوف مسبغ راب‌ااضافه کردن فاع بماقبل ازمثمن بمسدس‌مضفی‌تبدیل میکنند.ضرب مضفی مفاعلاتان میباشد.

*

۸ «بحرسریع»

اجزاء بحر سریع ازاصل‌مستفعلن‌مستفعلن مفعولات دوبارمفتعلن مفتعلن فاعلات است.ازاحیفی که دراین بحرآید عبارتند از:

۱ ـخبن ۲ طی ۳ قطع ٤ خبل ٥ وقف ٦ کشف ۷حذذ

اجزاءآن‌ازاصل مستفعلن ٤ است:

۱ مطوی(مفتعلن) ۲ مخبون(مفاعلن) ۳ مقطوع (مفعولن)٤مخبول «فعلتن»وازاصل مفعولات شامل چهار زحاف‌است:

۱ ـ مطوی مکشوف«فاعلن»

۲ ـ مطوی موقوف«فاعلان»

۳ ـ مخبون مطوی مشکوف«فعلن»

٤ ـ احذ«فع‌لن»

*

نمونه‌بیت‌مطوی‌موقوف«مفتعلن مفتعلن فاعلان»:

نقش طبیعی سترد روزگار   نقش الهی نتواند سترد

*

بیت‌مخبون‌مطوی‌مکشوف(مستفعلن مستفعلن فعلن):

ازعشق اومن در جهان سمرم   میسوزد ازهجران او جگرم

✩

بحرسریع‌مطوی موقوف(مفتعلن مفتعلن فاعلان):

وقت ضرورت چو نماند گریز   دست بگیرد سر شمشیر تیز
(سعدی)

✩

عمر بخوشنودی‌دلها گذار   تاز تو خوشنود بود کردگار
(ازمخزن‌الاسرار نظامی)

✩

صبح نتابیده هنوز آفتاب   وانشده دیدهٔ نرگس زخواب
(ایرج میرزا)

✩

زنده کدامست بر هوشیار   آنکه بمیرد بسر کوی یار
(سعدی)

*

صبر رباید زدلم عشق یار   عشق رباید زدل من قرار

✩

شاهد باغ است درخت جوان   پیر شود بشکندش باغبان
(نظامی)

مطوی مکشوف (مفتعلن مفتعلن فاعلن):

چند نهان داری آن خنده را		آن مه زیبندهٔ فرخنده را
(مولوی)

✩

یك سر مودر همه اعضای من		نیست بفرمان من ایوای من
(**امیری فیروزکوهی**)

✩

هر که چنین پا نهد از حد بدر		اشتر او موش شود ای پسر
«علی اصغر حکمت»

✩

هر که بجان کشته جانان شود		زندهٔ جاوید به ارکان شود
«مولوی»

✩

عاشق روی چو قمر گشته‌ام		مست لبان چو شکر گشته‌ام

✩

آینه‌ام راز درون مرا		نیك توان دید زسیمای من

✩

۹(بحر غریب)

از جمله بحورتازه ایست که آنرا بحرجدیدنیزمیگویند.اجزاء آن ازاصل(فاعلاتن فاعلاتن مستفعلن) دو بار**فاعلاتن فاعلاتن مفاعلن**آید

بیت مسدس مخبون(فعلاتن فعلاتن مفاعلن) :

اجل ار از گل من گل بر آورد		گل من بار هوایت بر آورد
«سلمان ساوجی»

✩

ملکا تیغ تو مربد سگال را　　بخورد همچو غضنفر شغال را

✡

بیت مربع بحر غریب (فعلاتن مفاعلن):

دل من می چرا بری　　چون غم من نمی خوری

✻

١٠ «بحر قریب»

بحر قریب نیز ازجمله بحور مستحدث است و اجزاء آن از اصل (مفاعیلن مفاعیلن- فاع‌لاتن) دو بار **مفاعیل مفاعیل فاعلاتن** آید.

ازاحیف این بحر ٧ است:

١قبض ٢ کف ٣ قصر ٤ حذف ٥ خرم ٦ خرب ٧ سلخ

اجزاءمنشعبه آن از اصل مفاعیلن ٤ است:

١ مکفوف (مفاعیل) ٢ اخرب(مفعول) ٣ اخرم(مفعولن) ٤مقبوض (مفاعلن)وازاصل فاعلاتن سه است:

١ـ مقصور(فاع‌لان) ٢ـمحذوف (فاعلن) ٣ مسلوخ(فع)

✡

بیت مکفوف مقصور (مفاعیل مفاعیل فاع‌لان):

فغان‌زان سر زلفین تابدار　　فروهشته زیبا قوت آبدار

مکفوف مقصورعروض‌محذوف‌ضرب:

غریبی ببلامبتلاشدست　　چه‌باشد که‌مراواره‌ها کنی

✡

اخرب مکفوف صحیح ضرب و عروض(مفعول مفاعیل فاعلاتن):

تا ملك جهان پایدار باشد　　　فرمان ده او شهریار باشد

(انوری)

*

اخرب مکفوف مقصور (مفعول مفاعیل فاعلان):

کو آصف جم گو بیا ببین　　　بر تخت سلیمان راستین

(انوری)

*

بیت مسدس مقصور (مفاعیل مفاعیل فاعلان):

نهان کرد بیاقوت لب دهان　　　عیان کرد بعقد کمر میان

(سلمان ساوجی)

*

اخرب مکفوف سالم ضرب و عروض (مفعول مفاعیل فاعلاتن):

تا طبع رهی برقرار باشد　　　مداح در شهریار باشد

*

۱۱ «بحر خفیف»

بحر خفیف از بحر قدیم است واجزاء آن ازاصل فاعلاتن مستفعلن فاعلاتن(دوبار فعلاتن مفاعلن فعلاتن) آید ازاحیف این بحر ۷ است:

۱ ـ خبن ۲ قصر ۳ صلم ٤ حذف ٥ تشعیث ٦ جحف ۷ اسباغ

وازاصل فاعلاتن ۸ جزء بیرون آید:

۱ـ مخبون(فعلاتن)

۲ـ مخبون محذوف(فعلن)

۳ ـ اصلم(فعلن)

٤ ـ مخبون مقصور (فعلان)

۵ـ اصلم مسبغ (فع لان)

٦ ـ مشعث (مفعولن)

۷ ـ مجحوف (فع)

۸ ـ مجحوف مسبغ (فاع):

✩

ازاصل مستفع‌لن فقط زحاف خبن (مفاع‌لن) صادر گردد.

✻

بیت مخبون (فعلاتن مفاع‌لن فعلاتن)

صنما طاقت فراق ندارم جز بوصل تو اتفاق ندارم

✩

بیت مخبون مقصور (فاعلاتن مفاع‌لن فعلان):

دوش مرغی بصبح مینالید عقل و صبرم ببرد و دانش و هوش

(سعدی)

✻

بیت مخبون مقصور (فاعلاتن مفاعلن فعلان):

دوش سلطان چـرخ آینه فام آنکه دستور شاه راست غلام

✩

بیت اصلم مسبغ (فاعلاتن مفاعلن فع لان):

چیست این ناله و فغان در شهر چیست این شور و فتنه در بـازار

(اوحدی مراغه‌ای)

✩

بیت اصلم (فاعلاتن مفاعلن فعلن):

بابدان کم نشین کــه درمانی خو پـذیراست نفس انسانــی

*

ای بلای دل آفت رایم تاکی ازهجر تو بفرسایم
(رشید یاسمی)

۱۲«بحر مشاکل»

بحر اخیر یامشاکل ازبحور مستحدث است واشعار فهلوی دراین وزن بیش ازاشعار پارسی است.اجزاء آن ازاصل فاعلاتن مفاعیلن دو بار(فاعلات مفاعیل مفاعیل) است.

بیت مکفوف مقصور (فاعلات مفاعیل مفاعیل):

ای نگار سیه چشم سیه موی سرو قد نکو روی نکو گوی

✩

بیت مثمن مکفوف مقصور(فاعلات مفاعیل فاعلات مفاعیل):

خیزو طرف چمن گیر با حریف سمن روی

گاه سنبل تر چین گـاه شاخ سمن بــوی
(جامی)

✩

کارجان زغم عشقت ای نگاربسامان هست چون سرزلفین دلربات پریشان

*

تبصره:

همانطور که وزن (مفاعیلن مفاعیلن فعولن) هزج مسدس محذوف است (فاعلاتن مفاعیلن فعولن) وزن مشاکل محذوف است و بهیچوجه نمیتوان دو بحر را درهم آمیخت و بردووزن مختلف شعر گفت. نظامی درخسرو وشیرین و فخرالدین اسعد گرگانی درویس ورامین اینقاعده رارعایت کرده وفاعلاتن رابجای مفاعیلن نیاورده‌اند.

۱۳ «بحر متقارب»

بنای بحر متقارب برخماسی مجرداست واجزاءآن چهار بارفعولن میباشد. ازاحیف این بحر عبارتند از:

۱ـ قبض ۲ ـقصر ۳ـ ثلم ٤ـ ثرم ٥ حذف ٦ ـ بتر

۱ـ مقبوض(فعول) بضم لام

۲ ـ مقصور(فعول)

۳ ـ اثلم(فع لن)

٤ ـ اثرم(فعل) بضم لام

٥ ـ محذوف (فعل)

٦ ـ ابتر(فع)

<u>بحر متقارب مثمن سالم</u> (فعولن فعولن فعولن فعولن):

زهی لشکرت کوه و صحرا گرفته سپـاه تـوپستی و بـالا گـرفتـه

(رشید وطواط)

✩

بیا موزمت کیمیای سعادت   زهم‌صحبت‌بدجدائی ، جدائی
(حافظ)

✩

مثمن‌سالم(فعولن فعولن فعولن فعولن):

چو بررخش اندیشه زین میگذارم
قدم دربهشت برین میگذارم
(دکتر حمیدی)

*

بحرمتقارب‌مثمن‌مقصور(فعولن فعولن فعولن‌فعول):

برآمد زقلب دولشکر خروش   رسید آسمان را قیامت‌بگوش
(ازاسکندر نامهٔ نظامی)

*

اگر باده نوشی بپیمانه نوش   بآئین مردان فرزانه نوش
(بهار)

*

بگوش من آید ز پیری نهیب   چوبینم که‌مویم‌سپیدی گرفت
(دکترصورتگر)

✩

همه کار گیتی بود بر قرار   چوبادین و دانش بود شهریار
(رشیدالدین وطواط)

✩

بدوران محمود ایران مدار   سخنور بسی بود در روزگار
(مسرور)

✩

تو آن راد مردی که آزاده وار   بپا خاستی دربر روزگار
(ثامنی)

متقارب مثمن‌محذوف (فعولن فعولن فعولن فعل):

چوخشم آیدت بر گناه کسی　　تحمل کنش در عقوبت بسی

(سعدی)

✡

خداوند مردی ورای وهنر　　بدو شادمان مهتـران سـر بسر

(فردوسی)

خردمند گوید که هر اختری　　بود بیکران عالم دیگری

(دکترمژده)

✡

مثمن‌مقصور (فعولن فعولن فعولن فعول):

من آن گوهرم‌بخت ناسازگار　　مرابسته بر گـردن روزگـار

(منسوب بفردوسی)

*

خرد شاه را برترین‌افسر است　　هش ودانشش نیکتر لشکر است

(اسدی طوسی)

✡

اگر چه بود میزبان خوش زبان

پـزشـکی نـه خوب آید ازمیزبان

✡

بسی دیو داری تو اندر کمین　　چو اندوه ونومیدی و آزو کین

(رشید یاسمی)

١٤ (بحر متدارك)

اجزاءِ این بحر چهار بار فاعلن فاعلن است.

بحر متدارك سالم(فاعلن فاعلن فاعلن فاعلن):

خیز واین دفترت نزد سرهنگ بر
تاخوری ازهنرهات وفرهنگ بر

✩

بیت مثمن مخبون(فعلن فعلن فعلن فعلن):

چورخت نبود گل باغ ارم   چوقدت نبود قد سرو چمن

✩

بیت مثمن مقطوع(فعلن فعلن فعلن فعلن):

تاکی ما را در غم داری   تاکی برما آری خواری

✩

(بحوری که شاعران پارسی سرا کمتر بدان توجه کرده‌اند):

بحر طویل سالم (فعولن مفاعیلن فعولن مفاعیلن):

باحسان توئی حاتم ، برفعت توئی کسری
بفرمان توئی آصف ، ببرهان توئی عیسی
(سلمان ساوجی)

✩

بکویت شبی خفتم چومویت برآشفتم
زدیده گهر سفتم غم دل بتو گفتم
(فرصت الدوله شیرازی)

بحرطویل‌مقبوض(فعولن مفاعیلن فعولن مفاعلن):

بکویت نمیدانم چه خاکی بسر کنم

زاشك دوچشم‌خودزمین بسکه تر کنم

✿

بحر مدید سالم (فاعلاتن فاعلن فاعلاتن‌فاعلن):

دل زهجرت ای صنم خون خودرا میخورد

جان بدستت ای پسر جامهٔ تن میدرد

(جامی)

*

درخمارم ساقیاساغری ده از میم

دلفگارم مطربا نغمه‌ای‌زن‌ازنیم

*

بحر بسیط سالم (مستفعلن‌فاعلن مستفعلن فاعلن):

چون خاروخس روزوشب افتاده‌ام دررهت

باشد که بر حال من افتد نظر ناگهت

(جامی)

✿

گر نرخ یك بوسه‌ات صد جان بود ایصنم

در کیش ما عاشقان ارزان بود ایصنم

✿

ای باوصالت دلم شادان زدور فلك

هجر تو برخاطرم چون بر جراحت نمك

*

بحر بسیط مخبون(مستفعلن فعلن مستفعلن فعلن):

اشتر بشعر عرب درحالتست وطرب
گر ذوق نیست ترا کژ طبع جانوری
(سعدی)

❁

ای زلف دلبر من آشفته ودژمی　　چون روز من سیهی چون قامتم بخمی

❁

روزم سیاه چرا گر توسیاه خطی　　اشکم عقیق چرا گر توعقیق لبی

❁

بحر وافر مثمن سالم(مفاعلتن ۸ بار):

چه شد صنما که سوی کسی بچشم وفا نمی نگری
زرسم جفا نمیگذری طریق و فا نمی سپری
(سیفی)

*

بحر وافر مربع (مفاعلتن ٤ بار):

بدی چه کنی بجای کسی　　که او نکند بجای تو بد
(نصیر الدین طوسی)

بحر کامل مثمن سالم(متفاعلن ۸ بار):

شودم جراحت سینه به ، زعنایت تو اگر بمن
دوسه قطره مشك ترا یصنم، ز ترشح قلمی رسد
(غبار همدانی)

❁

چکنم اگر نکنم نظر بجمال یار سمنبری
بشکنج طرهٔ گیسوئی بجبین ماه منوری
(دکتر حمیدی)

*

کامل مسدس(متفاعلن ٦ بار):

چه کند شمن چو جدا شود شمن ازصنم
بجز آنکه‌روز وشبان نشسته بود بغم

☆

(بخش سوم قافیه)

فصل اول ـ درقافیه وتوابع آن.

تعریف. قافیه‌عبارتست‌ازمجموع‌الفاظ‌مشابهةالاواخرومتغایرالمعنی که دراواخر مصاریع یا ابیات تکرار میشود.

قافیه ممکن است‌یك یادو یاچندحرف‌باشد.درقطعه زیرالفاظ‌قوافی بنظم در آمده:

«قافیه در اصل یکحرف است وهشت آنرا تبع
چارپیش وچارپس او نقطه آنها دایره»
«حرف تأسیس ودخیل وقید وردف آنکه روی
بعد ازآن وصل وخروج است و مزید ونایره»

*

۱ **روی** ـ آخرین حرف‌اصلی‌از الفاظ‌متشابه‌الاواخرومتغایرالمعانی‌است مانند حرف **ز** دراین بیت :

بادوبرق است گوئیاشب‌وروز نیکبختی‌ربای‌وعشرت سوز
(رشیدیاسمی)

حروفی که قبل ازروی آید چهاراست:

۱ **تأسیس** ـ الفی است که قبل ازروی باشدمشروط برآنکه‌حرفی

متحرك بین روی والف تأسیس قرار گیرد مانند الف در کلمات شمایل و قبایل بیت زیر:

(چشم بدت دورای بدیع شمایل ماه من وشمع جمع ومیر قبایل)

(سعدی)

۲ **دخیل** ـ حرف متحرکی است که بین الف تأسیس وروی واقع میشود. درشعر پارسی تکراردخیل ورعایت الف تأسیس ضرورتی ندارد.

۳ **قید** ـ قید حرف ساکنی است غیراز حرف مدولین که ماقبل روی آید تعداد این حروف ۱۰ میباشد وجملگی دراین شعر جمع شده:

(بـاو خـاورا زاوسین و شین غین وفا ونون وها میدان یقین)

اگر بنای قافیه بر کلمات عربی نهندوپیش ازروی واو یا یائی ما قبل مفتوح آیدآن واو یا یاء هم حرف روی باشدمانند واو ویاءدر کلمات (قوس-قیس)واو ماقبل مفتوح بعقیدهٔ شمس قیس جز(نوك بمعنی تیزی سرسنان وسرقلم)ویاء ماقبل‌مفتوح‌جز (پیك) نیست‌وبهیچوجه‌نبایدحرف ردف راباحرف قید درهم آمیخت چنانکه شاعری گفته است:

هروزیرومفتی‌وشاعر که‌اوطوسی‌بود چون‌نظام‌الملك‌وغزالی‌وفردوسی بود

اگرشاعردرتبدیل‌حرف قید بحرفی دیگرناچار گردد باید قرب‌مخارج حروف را درنظربگیرد تاقبح‌آن کمترنماید چنانکه فردوسی گفته است

چه گفت آن خداوند تنزیل ووحی خداوند امر و خداوند نهی

٤ **ردف** ـ هرالف وواو ویاء که ماقبل روی بیایدآنراردف خوانند وآن قافیه رامردف مشروط برآنکه‌ماقبل واومضموم وماقبل‌یاءمکسور وماقبل الف مفتوح‌باشد.ضمه ماقبل واو درفارسی دونوع است ۱ مشبعه (حور ـ سور) ۲ ملینه(روز ـ یوز) کسره ماقبل یاء نیز بردونوع مشبعه

مانند (نیل) وملینه مانند(دیر)تقسیم میشود.شعرای متقدم متحرك بضمه مشبعه‌را(مرفوع‌معروف)خوانده‌اندومتحرك‌بضمه‌ملینه‌را(مرفوع‌مجهول) همچنین متحرك بکسره مشبعه و کسرهٔ ملینه رابترتیب‌مکسورمعروف ومکسورمجهول خوانند.بطوریکه گذشت هرحرف ساکن غیرازحرف مدولین که ماقبل روی آیدحرف قید گفته‌میشود وچون‌ماقبل‌حرف‌قید یکی ازحروف مدولین آید حرف قیدراردف‌زائد گویندوماقبل آنراردف اصلی.حروف ردف اصلی(ا ـ و ـ ی)میباشد .

ردف زائد دونوع است: ۱ ردف زائدمفرد ۲ ردف زائدمرکب

ردف‌زائد مفرد حرفی است‌ساکن که‌ماقبل روی درآید وازحروف قید وردف اصلی نباشدمانند فردوس وعلم‌وعقل که سین‌درفردوس‌ومیم درعلم ولام درعقل روی‌است وماقبل‌هریك ازاین حروف ردف زائداست

ردف زائد مرکب حرفی‌است که‌قبل‌ازحرف روی‌مفردوبعدازردف اصلی‌باشد حروف ردف‌زائدعبارتنداز(خ ـ ر ـ س ـ ش ـ ف ـ ن) که‌شاعری آنهارا دراین بیت جمع کرده؛

(ردف زائد شش بودای‌ذی‌فنون   خـاوراوسین وشین‌وفا و نون)

وادبا این حروف رادردو کلمه (شرف سخن)جمع کرده‌اند.

*

دراشعارمردف التزام ارداف‌زاید واصلی لازم است.چون نظردرحال ردف بعداز فراغت ازحال روی است آنراردف خوانند زیرا ردف‌درلغت بمعنی درپی هم درآمدن میباشد.

میان مکسور معروف‌ومکسورمجهول درقوافی‌نباید جمع کرد زیرا یاء درمکسور معروف اصلی‌ودرمکسورمجهول منقلب‌ازالف است‌ازاین

جهت آنرا با کلمات ممالهٔ عربی میتوان آورد جمع بین مرفوع معروف ومرفوع مجهول را اغلب شعرا جایز دانسته‌اند.

تبصره ـ بیت مردف (بتشدیددال) بیتی است که در آن کلمه‌ئی مستقل ومنفصل از قافیه بعداز اتمام آن در لفظ آید ـ وشعر در وزن ومعنی بدان محتاج باشد مانند کلمهٔ باشد دراین بیت:

هر که را با خط سبزت سرسوداباشد پای ازاین دایره بیرون ننهدتا باشد

ردیف را (**حاجب**) گفته‌اند. حاجب کلمه‌ئی باشد که پیش از قافیه مکرر شود مانند کلمه داری دراین رباعی:

ای شاه زمین بر آسمان داری تخت

سستست عدو تا تو کمان داری سخت

حمله سبك آری و گران داری رخت

پیری تو بتدبیر وجوان داری بخت

(امیرمعزی)

*

چهار حرف نیز پس از روی آید:

۱ وصل ـ حرفی است که روی بدان متصل گردد و بلافاصله پس از آن در آید: حروف وصل دراشعار پارسی (الف ـ ذ ـ گ ـ ه ـ ی ـ حروف اضافه ـ حروف جمع ـ حروف مصدر ـ حروف تصغیر ـ حروف (رابطه) مانند (ی ـ الف) در اشعار زیر :

خوش بود یاری و یاری بر کنار سبزه زاری

مهر بانان روی در هم وزحسودان بر کناری

*

نو بهار آمدو آورد گل ویاسمنا باغ همچون تبت وراغ بسان عدنا

۲ خروج ـ حرفی است که بحرف وصل پیوندد واز آنجهت خروج گفته شد که شاعر ازحرف وصل بواسطهٔ آن تجاوزتواند کرد وبیرون تواند گذشت. مانند میم در کلمات(دادیم-افتادیم):

(روز اول که رخ بره دادیم بیکی خاك توده افتادیم)

۳ مزید ـ مزید حرفی است که پس ازخروج آید-ازآنجهت مزید گفته شد که اقصی غایت حروف قافیه در اشعار تازی حرف خروج است و چون در اشعار عجم حرفی بر آن اضافه گردد مزید خوانده میشود.

٤ - نایر ـ آنستکه حرف مزید بدان پیوندد.اصل این اسم ازنوار (بمعنی رمیدن)است وآتش را بهمین علت نار خوانند زیرا که در التهاب مضطرب ورمنده باشد.وچون این حرف از خروج که اقصی غایت حرف قافیه است بدو مرتبه دورتر میافتد آنرا نایر خواندند.حرف شین درآخر عروض وضرب بیت زیر نایر است:

بکویش گوهر نایاب دل گم گشته جوئیمش

بدامن خاك برداریم وزاشك دیده شوئیمش

*

فصل دوم-درحرکات قافیه

حرکات قافیه شش است : ۱ رس ۲ اشباع ۳ حذو ٤ توجیه ٥مجری ٦ نفاذ **ارس** حرکت ماقبل الف تأسیس است وآن جز فتحه نتواندبود.چون این حرکت بتبعیت الف درعداد حرکات قافیه میآید مثل آنستکه بر پوشیدگی خودرا بقافیه می بندد. زیرارس درلغت بمعنی ابتدا کردن چیزی

است برسبيل پوشيدگی .

۲ اشباع ـ حرکت دخيل است وبحکم آنکه ازحروف قافيه آنچه پيش ازروی آيد جز(تأسيس ـدخيل ـردف)نيست وتأسيس وردف هردو ساکنندپس چون مخالف نظائرخويش آمده حرکت آنرا اشباع خوانده حرکت دخيل رادر قوافی موصول اشباع و درقوافی مقيد، توجيه گويند.

۳حذو حرکت ما قبل ردف است حرکت ما قبل **قيد** را هم حذو گويند و مانند حرکت ما قبل ردف رعايت تکرار حذو در قوافی از واجبات است مگر وقتی که حرف وصل بدان پيوندد چه در آن موقع اختلاف حذوجايزاست مثل اينکه بسته و شسته را باهم قافيه نمايند.

۴ توجيه ـ حرکت ماقبل روی ساکن است وروی ساکن رامقيد خوانند يعنی از حرکت باز داشته .توجيه درلغت بمعنی گردانيدن کسی بود بسوی چيزی واختلاف توجيه درهيچ مورد جايز نباشد. اگر روی موصول باشد حرکت ماقبل آنرا توجيه نگويند.

۵ مجری ـ حرکت روی را گويند واين حرکت را از آنرومجری خواندند که ابتدای جريان صوت درحرف وصل ازحرکت روی است.

۶ نفاد ـ حرکت وصل است وقتی بخروج پيوندد .حرکت وصل را ازآنجهت نفاذگويند که نفوذصوت درحرف خروج ازوست وبدين اعتبار حرکات خروج ومزيدنيز نفاذ گفته ميشود. همچنين اگر ناير متحرك باشدحرکت آنراهم نفاذ خوانند.

تبصره:

ادبا حروف اول حرکات قافیه را ازجهت تسهیل در امر یاد گیری اصطلاحات‌مزبوردردو کلمه(راحت‌من)جمع کرده‌اندوشاعری گفته‌است

رس واشباع است وحذوای نیک زاد

باز توجیه است ومجری ونفاذ

*

فصل‌سوم ـ درحدودقوافی وانواع آن

قوافی رامیتوان ازنظرحرکات بپنج دسته تقسیم کرد.

۱متکاوسـ چهارمتحرك ویك ساکن است و تکاوس درلغت بمعنی انبوهی است دربیت زیر الفاظ (بخوردی ـ نگردی)متکاوس است:

گر یارمن غم دلم بخوردی   زین بهترك بحال من نگردی

۲ متراکب ـ سه متحرك و یك ساکن است چون لفظ سمرم در این مصراع (ازعشق تومن‌درجهان سمرم)تراکب‌بمعنی‌برهم‌نشستن‌است

۳متدارك ـ دومتحرك ویك ساکن‌است‌مانند.خرد

۴متواتر ـ یك متحرك ویك ساکن‌است.چون :

(بر آنی که غم بردل من گماری)

۵مترادف ـ قافیه ایست که درآخر آن‌دو ساکن باشدمانند :

(دی با مداد عید که برصدر روزگار)

*

انواع‌قوافی ـ حرف روی دونوع‌است.مقید، مطلق

مقید آنستکه ساکن باشدوبحرف وصل نپیوندد.

مطلق آنستکه بحرف وصل متصل گردد.

روی مقید سه نوع است : مقید مجرد ـ مقید بحرف‌قید ـ مقیدبردف

مقید مجرد ـ مانند :زهی بقاء تودوران چرخ را مفخر

مقید بحرف قید ـ مانند(هستم بجمالت آرزومند) که دال روی و نون قید وحرکت میم حذو است ودراین قافیه دوحرف وحرکتی لازم است.

مقید بردف خود دونوع است: ردف اصلی چون (ای بهستی داده گیتی را کمال)مقید بردف زائدمانند(ازسرمهر تودلم برخاست) که در کلمه(خاست) تاء روی،سین ردف زائد ،والف ردف اصلی است همچنانکه در لفظ کمال نیزلام روی والف ردف اصلی است.

روی مطلق ۱۲نوع است:

۱ مطلق مجرد(سر مدا ـ دشمنی)*۲ مطلق بقید (بستم) ۳مطلق بردف (دوستداری ـ افراخته)**٤مطلق بخروج:(صنما تابکف عشوه عشق تودریم) ٥ مطلق بخروج ومزید:مانند(دلستش ـ گفتیمش)٦مطلق بخروج ومزیدو نائره مانند الفاظ «پروریمشان ـ آوریمشان»دراین بیت:

تاکی بخون دیده ودل پروریمشان   تاکی زره روند وبراه آوریمشان

۷ مطلق بقید وخروج:

تا ظن نبری که دل زمهرت رستست

یا از طلب تو فارغ وآهستست

---

*از مطلق مجرد دومثال ذکر شد یکی برای مطلق بحرف اطلاق ودیگری مطلق بحرف وصل

**ازمطلق بردف نیز دومثال یکی برای ردف اصلی ویکی برای ردف زاید آورده شد.

۸ مطلق بقید وخروج‌ومزید:

چهرهٔ دلبندلاله‌رنگستش　　غمزهٔ دلدوز چون خد نگستش

۹ مطلق بقیدوخروج ومزید ونایر:

سودای تو از سینه برون رفتنیست　　وآنکه سخن تونیز ناگفتنیست

۱۰ مطلق بردف‌وخروج :«دارمی- دوختمی۱ »

۱۱ مطلق بردف‌وخروج ومزید-خوددونوع‌است‌مطلق بردف‌اصلی:

چون‌سرخ گل شکفته رخانستش　　برسرخ گـل زمشـك‌نشانستش

مطلق بردف زائد :

رخ چوماه آراستستش　　کیسه‌زان پرخواستستش

۱۲مطلق بردف‌وخروج ومزیدونایره- مطلق‌بردف اصلی«یارستمی»
مطلق بردف زاید«پرداختنیستش»

«فصل چهارم - درعیوب قوافی»

عیوب قوافی بنابرآنچه استادان‌این‌فن گفته اند بهشت نوع‌تقسیم میشود ۱ اقواء: «اختلاف حذووتوجیه‌ست».

«الف» اختلاف‌حذومانند :

هروزیرو مفتی وشاعر که اوطوسی بود
چون نظام‌الملك وغزالی‌وفردوسی‌بود

«ب»اختلاف توجیه چون :

ازغصهٔ هجران تودل‌پر دارم　　پیوسته از آن دیده بخون‌تردارم

۲ اکفاء ـ اختلاف‌حرف روی‌است‌وتبدیل آن‌بحرفی که درمخرج

۱ ـ دومثال‌یکی‌برای ردف‌اصلی‌ویکی‌برای ردف‌زائدآورده‌شد

بدان نزدیك باشد مانند

«روبجای آراندرین کاراحتیاط   زانکه جز برتو ندارم اعتماد»

۳ سناد ـ در لغت بمعنی اختلاف ودرشعر پارسی اختلاف ردفست مانند:

«کنی ناخوش بما برزندگانی   اگر ازمادهٔ دوری گزینی»

که ردف قافیه اول الف وقافیه دوم یاء است. اختلاف ردف از اختلاف مجری قبیح تراست.

٤ ایطاء ـ در لغت بمعنی قدم بر جای قدمی دیگر نهادن ودرشعر باز گردانیدن قافیه‌ای است دوبار. ایطاء بردونوع جلی وخفی تقسیم میشود. ایطاء جلی مانند:

دراینزمانه بتی نیست ازتو نیکوتر   نه برتو برشمنی ازرهیت مشفق تر

وایطاءِ خفی مانند دانا ـ بینا آب ـ گلاب وغیره خلاصه آنکه ایطاءِ جلی تکرار قافیه است بطوری که این تکرار ظاهر وهویدا باشد. در ایطاءِ خفی این تکرار ظاهر نیست. بعضی ایطاءِ جلی راشایگان هم گفته‌اند وبرخی دیگر شایگان را عیبی دیگر شمرده‌اندو گویند قافیهٔ شایگان قافیه ایست متضمن الف ونون جمع مانند یاران، دوستان یا اینکه یاءِ ونون جمع در آن باشد مثل مؤمنین ـ مسلمین یا الف ونون فاعل چون رخشان ـ تابان یاالف وتاءِ جمع مثل صفات ـ مشکلات ...بعضی ازشعراء که قافیهٔ ایطاءِ یاشایگان استعمال کرده‌اند در آخر عذر خواهی نموده‌اند . مرحوم فرصت الدوله میگوید :

«ایطاءِقوافی را گرخورده* کسی گیرد

گوبگذراز اینمعنی بنگر بمضامینش

۵ مناقضه ـ تناقض در کلام منظوم یامنثور آنستکه معنی دوم مناقض و

*بهمین صورت دردرهٔ نجفی آمده است

منافی اول باشد شاعری گوید :

«درمش بخشم بوسه ندهد جور کند

بدرم جامه که بوسه نفروشد بدرم»

وجه تناقضی که دراین بیت ملاحظه میشود اینستکه درمصراع اول ذکر بخشش‌درم کرده است ودرمصراع دوم صحبت ازبیع وشری نموده.

٦تضمین ـ تضمین بردونوع است: **نوع اول** آنستکه تمام‌معنی بیت اول به بیت دوم متعلق باشد وبر آن موقوف وآنرامضمن‌خوانند. غالب اشعار مضمن نامطبوع وبرطبع گران است لیکن گاهی‌بعضی‌ازاین‌جنس بسیاربدیع ونادر آید چنانکه مسعودسعد گفته است :

جواد کفی ، عادل دلی ، که درقسمت

زظلم وبخل نیامد نصیب او الا

که جام باده بساقی دهد زدست تهی

بتیغ سر بزند کلك را نکرده خطا

نوع دوم ازتضمین آنستکه شاعر بیتی یامصراعی‌ازشعردیگران در شعر خویش درج کند واین نوع اگر در جای خویش قرار گیرد ودر عذوبت ورونق ماقبل بیفزاید پسندیده است مانند این بیت رشید:

نمود تیغ تو آثارفتح‌و گفت فلك چنین نماید شمشیر خسروان‌آثار

که‌مصراع‌دوم‌ازعنصری‌است.اگر گوینده‌مثلی سایر درشعر خود تضمین کند آنرا ارسال‌المثل خوانند بلمعالی رازی گفته است :

نادیده‌روزگارم ، ازآن رسم دان نیم

آری بروزگار شود مرد رسم دان

۷ تخلیع ـ آنستکه بربحور مستثقل واوزان ناخوش شعر گویند واز اختلاف اجزاء وتفاوت نظم ارکان احتراز ننمایند چنانکه یکی از قدما گفته‌است:

ای بت من چراهمی سوزی مرا　　پس هـر دمی مـی زنیم بی گنه

۸ عدول‌ازجادهٔ‌صواب ـ واین خود بر چند نوع است:

نوع اول : آنکه شاعر برای‌صحت وزن یادرستی قافیه‌لحنی‌بشعر خویش درآوردوخطای لفظی یامعنوی‌جایز دارد وبیشتردراشعارعرب استعمال میشود. شاعر مفلق وصاحب سخن‌حاذق آنستکه‌درنظم‌خویش ازشیوهٔ‌نثربلیغ عدول ننمایدو از کلمات‌عربی وفارسی‌جز آنچه سلیس‌و متداول اهل فضل‌وارباب‌طبع است‌درشعرخودبکار نبرد.ازجمله‌اینگونه تصرفات زاید استعمال‌زیادات، حذوف، تغییر کلمات وحروف وصرف معانی ازوجه صواب واستعمال الفاظ نامهذب است.

(الف) زیادات : چنانکه‌رودکی گفته‌است:

بودنی بود و می بیار اکنون　　رطل‌پر کن مگوی بیش سخون

که لفظ سخون بجای سخن آمده.همچنین الف‌درابر،ابا، گوئیاهمه‌از زیادات بیمعنی‌است‌ازجمله زیادات قبیح تشدید مخفف‌است‌علی‌الخصوص درکلمات‌تازی‌زیرادلالت‌میکند بر آنکه‌شاعراصل‌آنکلمه را نمیدانسته است .خاقانی گوید:

(زان عقل بدو گفت که‌ای عمر[۱]عثمان

هـم عمـر[۱] خیامی‌هـم عمـر[۱] خطـاب)

باید حرفی راکه شاعرمشدد میسازد شایبهٔ ادغامی درآن‌تصور توانکرد واین درسه‌مورد آمده‌یکی درحرف راء مانند:

۱عمردرهرسه‌موردباتشدید میم‌استعمال‌شده‌است.

(فلك درسایهٔ پـر حـواصل   زمین راپرطوطی کرد حاصل

که در کلمهٔ پر راء مشدداست وناخوش نیست.

دوم در کلماتی که آخرش حرف غیرملفوظ مانند دو-تو ـ نی- کی بسته و... باشد که حرکات ماقبل این واو ویاء وهاء رابما بعد آن پیوندند تا تشدیدی بوجودآید چون (دوماه شدای دوست که تو هجر گزیدی)

سوم درعطف یاء درمورداضافه:

(من وتوایم نگارا که عشق وخوبی را

زنعت لیلی و مجنون برون بریم همی)

☆

جز دراین سه مورد مشدد گردانیدن حروف ناپسندیده استو اگرواو (دو ـ تو) راظاهرسازنداززیادات شعربشمار میرود چنانکه معزی گفته است:

(دوچشم توهستند فتان وجادو   دل ودین نگهداشت باید زهردو)

(**ب**) حذوف : تخفیف حرکات مشدداست چنانکه سنائی گوید:

(مصطفی را زحال کرد آگاه   یلمزون المطوعین ناگاه)

طاء مطوعین راکه مشدد است مخفف آورده.

(**ج**) تغییر الفاظ ازمنهج صواب ـ ابوشکور گفته است:

آب انگور وآب نیلو فل   مر مرا ازعبیرومشك بدل

(**د**) خطاهای معنوی ـ استعمال کلمات در غیر مورد خود وبوجه ناصواب استچنانکه رافعی گفته است:

معطی نشود مردم ممسك بتعاطی   احورنشوددیدهٔازرق بتکحل

شاعر پنداشته است که**تعاطی** تفاعل است ازاعطاء درصورتیکه تعاطی در

لغت عرب جرأت واقدام است وازاعطاء مشتق نیست واگر میگفت معطی نشود مردم ممسك بتسخی درست بود لیکن چون خواسته است مجانست معطی وتعاطی رارعایت کند شعر ازلحاظ معنی نادرست شده است .

تبصره: ازجنس زیادات وحذوف آنچه مشهورومتداول گشته استعمال آن جایزاست مانند (گرواگر) (مانا ـ همانا) (کنون ـ اکنون) وغیره.

☆

نوع دوم: آنستکه ترکیبات ناخوش واستعارات باردوتقدیم وتأخیرات نادلپسند ومعانی واهی درشعر بکاربرند مانند این بیت سنائی:

(زهره اندر حضیض نا پیدا　　　گشته ازنورخویش جمله جدا)

که زهره ازنور خویش جدانمیشود.

نوع سوم: آنستکه دربعضی ازاوصاف مدح وهجا وغیر آن چندان غلو کنند که عقلا محال نماید یاترك ادب شرعی رامستلزم باشد چنانکه خاقانی گفته است:

(یوسف نجار کیست نوح دروگر که بود

تـاز هنـردم زنند بـردر امـکان او)

(نوح نه بس علم داشت گرپدرمن بدی = قنطره بستی بعلم برسرطوفان او)

نوع چهارم آنستکه درابتدا ومطالع قصیده لفظی مستکره وسخنی ناخوش آرندودرهنگام سؤال واستعطاف طریق ادب رارعایت نکنندو از نسیب وتشبیب بوجهی نیکونقل ننمایند مطلع ناپسند مانند این بیت:

نیست ترادرزمانه هیچ نظیر　　　هست بروی توچشم خلق قریر

کلمهٔ نیست، نباشد، نماند...درابتدای **قصائدزیبانیست** .ترك ادب درسؤال واستعطاف مانند:

چومن صاحب هنر درخدمت تو　　چرا باید که باشد ضایع وخوار

که در بیت اخیر شاعر خود را مستحق همه گونه محبت میداند و تقصیر در رعایت حق واداء فضل را بممدوح نسبت میدهد.

☆　☆

☆

(بخش چهارم = فن بدیع)

فصل اول ـ در تعریف این علم ومحسنات کلام

تعریف ـ علم بدیع علمی است که شناخته میشود بآن وجوه تحسین کلام بعد از رعایت مطابقه کلام بامقتضای حال ورعایت وضوح دلالت بر معنی.

اگرچه دراینباره متکلفان شعرا اطناب کرده‌اند لیکن دراین فصل بر آنچه مشهور ومتداول متأخران ارباب طبع است وفحول شعرا وسخنوران آنرا معتبر شمرده‌اند اکتفا میکنیم:

۱ ایهام ـ ایهام درلغت بگمان افکندن است ودرفن بدیع آنستکه لفظی را که دارای دومعنی است استعمال نموده ومعنی دوررااراده نمایند مانند:

درگوشه‌ای نشسته‌ام اکنون وهمچنان
هستم زدست مردمکی چند در عذاب
من در درابگوش نیارستمی شنید
اکنون بچشم خویش همی بینم این عقاب

که مراد ازمردمکی چند معنی بعید آن که مردمك چشم است میباشد.

یا : (من زقاضی یسار می جستم　　او بزرگی نمود وداد یمین)

شاعر ازیسار مال و ازیمین ارادهٔ سو گند کرده است.

۲ **ایغال** ـ آنستکه شاعر معنی را تمام بگوید چون بقافیه رسد لفظی بیاورد که معنی بیت بدان مؤکدتر گردد مانند:

(آنکه بدرفشد چو مصقول آینه درآفتاب)

شك نیست که لمعان آینه مصقول در آفتاب بیشتر و تمامتر باشد ولکن معنی بیت بذکر آفتاب احتیاج ندارد زیرا آن تشبیه مشبه را در روشنی و درخشیدن بآینهٔ مصقول تمام است و در این مصراع (آنکه بدرفشد چو تیغی نوزدوده بی نیام) لفظ بی نیام لغوست زیرا دخالتی در درخشندگی ندارد واین جنس زیادات بیفایده را در عیوب شعر **الغا** خوانند یعنی لغو و باطل آوردن.

۳ **اغراق** ـ آنستکه در اوصاف مدح و هجا وغیر آن غلو کنند و مدایح را بر حسب تفاوت درجات ممدوح بحد افراط و تفریط رسانند مانند:

(چون حلقه ربایند بنیزه تو بنیزه   خال از رخ زنگی بربائی شب یلدا

(عنصری)

۴ **استعاره** ـ نوعی از مجاز است و مجاز ضد حقیقت. **حقیقت** آنستکه لفظی را در معنی مخصوص آن بکار برند مانند (دست بشمشیر بر دو پای پیش نهاد) که الفاظ دست و پا دراصل وضع بمعنی ایندو عضو است.

مجاز آنستکه ازحقیقت در گذرند ولفظ را بر معنی دیگر اطلاق کنند که دراصل برای آنمعنی وضع نشده لکن با حقیقت آن لفظ وجه علاقه‌ای موجود باشد که بدان مناسبت مراد گوینده فهمیده شود مثل اینکه مرد شجاع را (شیر) خوانند. مثال شعری:

برقی گرفته در کف وابری بپیش روی

ماهی نهاده برسر و چرخی بزیر ران

بعضی ازمحققین معتقدند که اگر بین معنی اصلی کلمه ومعنی مجازی آن علاقهٔ تشبیه باشد آنرا استعاره گویند وحاصل استعاره آنستکه مشبه را عین مشبه به ادعا نمایند مانند :

مهش مشك ساوشکر می‌فروش   دونرگس کمان کش دو گل‌داغ‌پوش

☆

(دهن مملکت نخندد خوش   تا سر تیغ تو نگرید زار)

۵ ارداف ـ از جملهٔ کنایات‌است‌و کنایه آنستکه‌چون‌متکلم‌خواهد که یك معنی ازمعانی مختلف بگوید معنی دیگر که ازتوابع ولوازم معنی اول باشد بیاورد وازاین‌لفظ بآنمعنی اشاره کند.ظهیر گوید:

نه کرسی فلك نهداندیشه زیر پای   تابوسه‌بررکاب غزل ارسلان‌زند

۶استطراد ـ آنستکه شاعروصفی بریك نسق میآورد تاچون‌بآخر رساند آنچه‌مقصود باشد ازآن شعر بدان‌پیونددوبدان‌اشاره کند. منجیك ترمذی گفته است:

کو گرد سرخ خواست زمن سبز من پر یر
امروز اگر نیافتمی روی زردمی
گفتم که نیك بود که گو گردسرخ خواست
گر نان خواجه خواستی از من چه کردمی

۷ ایجازـ آنستکه لفظ اندك باشد و معنی بسیارسنائی گوید:

تا بحشر ایدل ار ثنا گفتی   همه گفتی چو مصطفی گفتی

۸ اعتراض ـ آنستکه شاعر دراثنای بیت لفظی برای تمامی شعر بیاورد که معنی بدان محتاج نباشد وآنرا**حشو** خوانند. حشو سه نوع است (ملیح ـ متوسط ـ قبیح)

الف حشو ملیح آنستکه هر چند شعردر معنی بدان محتاج نباشد در عذوبت آن بیفزایدرشید گفته است:

درمحنت این زمانۀ بی فریاد   دورازتو چنانم که بداندیش‌تو باد

(دورازتو) دراین بیت حشو ملیح است .

ب حشومتوسط آنستکه آوردن‌ونیاوردن‌لفظی‌درشعر ازلحاظ معنی بیت‌تفاوتی نکند رشیدالدین گوید :

زهجر روی تو ای دلربای سیمین تن

دلـم نـدیم ندم شـد تنم عدیـل عنا

که(دلربای سیمین تن) دراین بیت حشو متوسط است .

ج حشوقبیح ـ آنستکه استعمال لفظی بصحت وعذوبت شعر لطمه وارد آورد. شاعری گفته‌است:

گرمی نرسم بخدمتت معذورم   زیرارمدچشم وصداع‌سرم‌است

ذکر سروچشم بارمدوصداع‌حشو قبیح است.

۹ التفات ـ آنستکه چون شاعر ازمعنی خویش فارغ شددرتمام‌بیت بمعنی دیگر اشاره کند منجیك‌ترمذی گوید:

ماراجگربتیر فراغ توخسته شد   ای صبر درفراق‌بتان نیك‌جوشنی

۱۰ اعنات : اعنات یالزوم مالایلزم آنستکه شاعرحرف‌یاکلمه ای که التزام آن لازم نباشدالتزام کند ودرهر بیت‌یامصراع آنرامکرر گرداند مانند:

چون عارض توماه‌نباشدروشن   مانند رخت گل نبود در گلشن
مژگانت‌همی گذر کندازجوشن   مانندسنان گیو درجنگ پشن*

* این رباعی ازچهار شاعراست:عنصری، فرخی، عسجدی وفردوسی

*

چشم بدت دورای بدیع شمایل ماه من و شمع جمع و میر قبایل
جلوه کنان میروی وباز نیائی سرو ندیدم بدین صفت متمایل
(سعدی)

که دررباعی اول بحرف **ش** که ماقبل روی است ودرشعردوم بحرف یاء التزام شده است.

۱۱ بسط ــ آنستکه معنی رابالفاظ بسیار شرح دهند وبچند وجه آنرا مؤکد گردانند چنانکه اگرلفظی مشترك المعنی باشدبیان مراد خویش ازآن بکنندواگر بتفسیری احتیاج افتدبرای رفع اشتباه اشباعی آورند پس استعارات وتشبیهات همه ازجهت ایجازاست **وایغال وتکمیل وتبیین وتفسیر وتقسیم واستطراد وتفریع** ۱ وهرچه ازاینقبیل برای رفع اشتباه استعمال کنند همه ازقبیل بسط سخن است.مثال بسطناپسند:

من وتوایم من و تو، که درجهان نبود من وترا بهنرجزمن وتو یار وقرین

۱۲ تبیین وتفسیر ۲ــ آنستکه شاعر چندصفت مجمل بشمارد آنگاه دربیت دیگر یادرمصراع بعد آنرا تفسیر وبیان کند.معزی گفته است:

درمعرکه بستاند ودر بزم ببخشد ملکی بسواری و جهانی بسؤالی

*

۱۳ تجنیس الفاظ رامانند یکدیگر آوردن استوبرچندنوع تقسیم

---

(۱) توضیح درمورد تکمیل، تبیین وتفسیروتقسیم وتفریع پس ازاین خواهد آمد.
(۲) صاحب حدائق السحر تفسیررا بخفی وجلی تقسیم میکندوی گوید:
«تفسیرخفی چنان باشدکه لفظ مبهم راکه بتفسیر محتاج بود بوقت تفسیر بازآورده نشودوپوشیده گذاشته آید» ودرمورد تفسیرجلی گوید: «تفسیرجلی چنان باشدکه شاعرلفظی مبهم بگویدچنانکه بتفسیر محتاج بود وبوقت تفسیرهمان لفظ بازآرد و تفسیر کند»

میشود وهمه پسندیده ومستحسن باشد آنرا دلیل‌فصاحت و گواه اقتدار گوینده بر تنسیق سخن شمارند مشروط بر آنکه درهر بیت‌بیش از دو یا چهار لفظ ازاین جنس نیاید. اینك بشرح‌انواع آن‌میپردازیم:

الف تجنیس تام ـ آنستکه دوکلمه از لحاظ لفظ متفق و ازلحاظ معنی‌مختلف‌باشدمانند: (

(مهر رابازمین چوکم شد مهر　　بوستان راپریدرنگ ازچهر)
(دکتر علی آبادی)

ب تجنیس ناقص ـ دراین نوع تجنیس کلمات متجانس‌در حروف متفق و درحرکات مختلفند قطران گوید :

پیاده شود دشمن‌ازاسب دولت　　چوباشی براسب سعادت سوارا
براسب سعادت سواری وداری　　بدست اندرون از سعادت سوارا

*

سلمان ساوجی گوید:

مهر جمالت مرا مهر وفامی نهد　　درد فراقت مرا درد جفا میدهد

ج تجنیس زائد ـ آنستکه‌کلمهٔ متجانس ازحرف نظیرخودحرفی زیاد داشته باشد چون:

درحسرت رخسار توای زیباروی　　ازناله چونال گشتم ازمویه چوموی

د تجنیس مرکب ـ آنستکه الفاظ متجانس یکی مفردودیگری مرکب یاهردو مرکب باشد چون:

سروبالائی که دارد برسرسروآفتاب
آفت‌دلهاست وندردیدگان‌زان آفت‌آب

*

اهلی شیرازی گوید :

خواجه در ابریشم و ما در گلیم　　عاقبت ایـدل همـه یکسر گلیم

ه تجنیس مزدوج (۱) در این نوع تجنیس کلمات متجانس بایکدیگر متشابه‌اند چون:

هست شکر باریاقوت توای عیار یار
نیست کس را نزدآن یاقوت شکر باربار

*

افتاد مرا بـادل مکـار توکار　　وافکنددرین‌دلم دوگلنار تونار
من مانده خجل به پیش گلزار توزار
با اینهمه در دوچشم‌خونخوار توخوار

و تجنیس مطرف ـ آنستکه متجانسان در جملهٔ حروف متفق باشند بجزدرحرف طرف یعنی حرف‌آخرین کلمه چنانکه‌معزی گفته است:

(ازشرار تیغ بودی بادساران راشراب
وز طعان رمح بودی خاکساران را طعام)

*

وچون‌هردو کلمه‌درترکیب‌متقارب‌باشندآنرا **اشتقاق واقتضاب**خوانند چون:

نوای توای‌خوب‌چهرنوآئین　　درآورد درکاره‌ن بینوائی

ز تجنیس خط‌ـ این‌تجنیس‌راتجنیس‌مضارع‌وتجنیس‌مشاکله‌ومشابهه وتجنیس مصحف نیز میگویند وآن چنانستکه‌دو لفظ در کتابت‌متشابه‌و

(۱) این تجنیس را مکرر و مردد نیز گویند .

درلفظ مختلف باشد چون :

همان خوشتر که نوشی اندرین مدت می صافی

همان بهتر کـه پوشی اندرین موسم خزاد کن

۱۴ تدارك ـ آنستکه یك معنی ازمعانی راشاعر بنفی مطلق یااثبات صریح مخصوص گرداند آنگاه آنرا بوجهی تدارك کند وشرطی درمیان آرد که آن صفت بدان شرط تغییر تواند کردچون:

(کجا توانم مـالید کعبتین عدو بلی اگرتو دهی مرمرابحق یاری)

۱۵ تأکیدالمدح بمایشبه الذم ـ ازجملهٔ محسنات معنویه تأکیدمدح است بنحویکه شبیه بذم باشد و درغیر مدح وذم هم میآید. مثال ازشعر پارسی :

همی بعز تو نازند دوستان لیکن به بی‌نظیری تو دشمنان کننداقرار

۱۶ ترجیع ـ آنستکه قصیده را برچندقطعه تقسیم کنند همه‌دروزن متفق ودرقوافی مختلف وشعراء هرقطعه را ازآن خانه‌ای خوانند آنگاه فاصلهٔ میان دوخانه بیتی مفرد آرند وآن بیت‌راترجیع بند گویند. ترجیع بندزیر یك خانه ازقصیدهٔ ترجیع فرخی سیستانی است:

زباغ ای باغبان ما را همی بوی بهار آید

کلید باغ مـاراده کـه فـردامان بکار آیـد

کلید باغ را فردا هزاران خواستار آید

تولختی صبر کن چندانکه قمری برچنار آید

چواندر باغ تو بلبل بدیدار بهار آید

ترا مهمان ناخوانده بروزی‌صد هزار آید

کنون گر گلبنی راپنج شش گل‌درشمار آید
چنان دانی که هر کس‌راهمی زوبوی‌یار آید
بهار امسال پنداری همی خوشتر زپار آید
ازین خوشتر شودفردا که خسرو ازشکار آید
بدین شایستگی‌جشنی بدین بایستگی‌روزی
ملك را درجهان هرروز جشنی بادونوروزی
الخ

۱۷ ترصیعـ درلغت جواهر نشاندن اشت ودرصناعت سخن کلمات‌را مسجع گردانیدن‌والفاظ رادروزن وحروف آخرمتساوی داشتن.چنانکه **رشید الدین‌وطواط** گفته است:

ای منور بتو نجوم جمال   وی مقرر بتو رسوم کمال
بوستانی است صدر تو زنعیم   آسمانی‌است‌قدرتوزجلال(الخ)

☆

منطقی گوید:

برسخاوت او نیل را بخیل شمار   برشجاعت او پیل را ذلیل انگار

☆

واگر درحروف خواتیم متفق نباشد آنرا **موازنه** گویند چنانکه مسعود سعد گفته است:

شاهی که‌رخش‌اورادولت‌بودذلیل   شاهی که‌تیغ‌اورانصرت بودفسان(۱)
اند پی کمانش زه بگسلد یقین   وندر پی یقینش ره گـم کند گمان

۱۸ تسمیطـ آنستکه بنای ابیات قصیده‌برپنج مصراع متفق‌القوافی نهند ومصراع ششم را قافیه‌ای مخالف‌قوافی اول آرند چنانکه‌منوچهری گفته است:

۱ ـ (بفتح) نوعی از سنك‌که بدان‌کارد و شمشیر تیز کنند . . . (غیاث)

خیزید وخز آرید که هنگام خزانست
باد خنك ازجـانب خـوارزم وزانست
آن برك رزان بین که بر آن شاخ رزانست
گوئی که یکی پیرهن رنگ رزانست
دهقان بتعجب سر انگشت گزانست
کاندرچمن وباغ نه گل ماندو نه گلنار

(الخ)

✩

تسمیط دررشته کشیدن مهره‌هاست واین‌شعررا از بهر آن مسمط خوانند که چند بیت رادرسلك یك قافیه کشیده‌اند.

۱۹ تسهیم ــ آنستکه شاعر طوری کلام را منظوم سازد که بعضی از آن بر بعضی دیگر دلالت کند وچون صاحب طبعی یـك مصراع از آن بشنود بداند که مابعد آن چیست.دراین صنعت عمادی گفته است :

درغم یار،یار بایستی یا غمم را کنار بایستی
اندرین بوستان که عیش منست گل طمع نیست خار بایستی

✩

این صنعت را از آنجهت‌تسهیم گفتند که شاعر دیگری‌را دردانستن بعضی از آنچه نظم خواهد کردمساهم ومشارك خود میگرداند.

✩

۲۰ تشبیه ــ تشبیه چیزی را بچیزی مانند کردن است ودراینباره‌از آوردن یك معنی مشترك میان‌مشبه ومشبه‌به‌چاره نیست. بهترین‌تشبیهات آنستکه مشبه ومشبه به‌رابتوان معکوس کرد یعنی جای یکدیگر قرار

داد چنانکه شب‌را بزلف‌وزلف را بشب. ناقص‌ترین تشبیهات تشبیهی‌است که وهمی باشد و آنرا درخارج مثالی‌تصور نتوان کرد ازرقی شاعر بدین صنعت رغبتی تمام داشته است .تشبیه برچند نوع است:

۱ صریح۲ کنایه ۳ مشروط ٤ معکوس ٥ مضمر ٦ تسویت ۷تفضیل

✡

الف -تشبیه صریح یا مطلق ـ آنستکه بعضی‌از کلمات‌تشبیه‌در آن بکاررفته باشد ازرقی گفته است:

پیچیدن افعی بکمندت ماند آتش بسنان دیو بندت ماند
اندیشه برفتن سمندت ماند خورشید بهمت بلندت ماند

ب تشبیه کنایه ـ آنستکه ازادات‌تشبیه خالی‌باشد. چنانکه‌عنصری گوید:

گاه برماه دوهفته کردمشك‌آری‌پدید
گاه مرخورشید را درغالیه پنهان کنی
گه زره پوشی و که چوگان زنی‌بر ارغوان
خویشتن را گه زره سازی‌و که چوگان کنی

ج تشبیه مشروط ـ آنستکه‌حرف شرط‌در آن‌بکاربرند. انوری گوید:

گر دل ودست بحروکان باشد دل ودست خـدایـگان بـاشد

✡

عمعق بخارائی گفته‌است:

اگرموری سخن گوید و کرموئی روان دارد
من‌آن مور سخن گویم من‌آن مویم که جان‌دارد

د تشبیه معکوس ـ درتشبیه معکوس دوچیز را بهم‌تشبیه میکنند

وسپس مشبه به را بوجهی به مشبه تشبیه نمایند. رشیدالدین و طواط گفته است:

پشت زمین چو روی فلک گشته از سلاح
روی فلک چو پشت زمین گشته ازغبار
ازسم مرکبان شده مانند غار کوه
وز شخص کشتگان شده مانند کوه غار

ه تشبیه مضمر ـ در تشبیه مضمر شاعر چیزی را بچیزی تشبیه میکند امابظاهر چنان مینماید که مقصود من چیزی دیگر است نه این تشبیه ودرضمیراو خوداین تشبیه بودمعزی گوید:

گر نورمه وروشنی شمع ترا است   پس کاهش وسوزش من ازبهر چرا است

که غرض شاعر تشبیه روی معشوق بماه وشمع است.

و تشبیه تسویت ـ آنستکه چیزی را باچیزی دیگر دربعضی اوصاف برابر ومساوی کنند **رشیدالدین وطواط** گوید:

درست دردهانت وتیمار تونهاد   دردیدهٔ من آنچه که اندردهان تست

ز تشبیه تفضیل ـ در این صنعت شاعر پس از تشبیه چیزی بچیزی دیگر مشبه را برمشبه به ترجیح وتفضیل میدهد. **مسعودسعد** گوید:

طاهر ثقة الملک سپهرست وجهانست   نه راست نگفتم که نه اینست ونه آنست
نی نی نه سپهرست که خورشیدسپهرست   نی نی نه جهانست که اقبال جهانست

٢١ تفریع ـ آنستکه شاعروصفی بصیغهٔ نفی شروع کندوادات نفی در تشبیه تفضیل بکاربرد مانند:

سبزدریا که برآشوبدوبرخیزدموج   که زبیم غرقش خلق بوندانند روا
نه عطابخش ترازخواجه که خشنودبود   آن و زیر ملک مشرق تاج الامرا

واین صنعت درشعر پارسی رونقی ندارد.

۲۲تفریق ــ ازجمله محسنات معنوی کلام است وآن‌تفریق بین‌دو امر میباشد درمدح یاذم. **رشیدالدین وطواط** گوید:

من نکویم‌با برماننـدی　　　که نکونایداز خردمندی
اوهمی‌بخشدوهمی گرید　　　توهمی‌بخشی‌وهمی‌خندی

☆

۲۳ تفویف ــ آنستکه بنای شعربر وزنی خوش ولفظی شیرین وعبارتی متین وقوافی‌درست‌وترکیبی‌سهل‌ومعانی‌لطیف‌نهندبنحوی که‌ازاستعارات بعید ومجازات شاذ وتشبیهات‌کاذب وتجنیسات متکررخالی بوده هربیت بخودی خود درلفظ ومعنی‌کامل باشد چنانکه انوری گفته است:

ای‌درضمان عدل تومعمور بحروبر
وی‌درمسیر کلك تواسرار نفع‌وضر
ای‌روزگار عادل وایام فتنه سوز
وی آسمان ثابت وخورشیدسایه‌ور

۲۴تقابلــ آوردن اسماء متلازم درمقابل یکدیگراست.مانند:

(صلح وجنك تو شادی و آمد وغم　　خصم و خشم تو تیهو آمد و باز)

۲۵ تقسیم ــ آنستکه شاعر یکمعنی بگویدوسپس تفصیل آنرابیان کند. مانند:

رخان وعارض‌وزلفین آن بت‌دلبر　یکی گل‌است‌ودوم‌سوسن‌وسوم عنبر

۲۶تکریر ــ صنعتی است که درآن‌الفاظ تکرار میشود:

(زهی مخالفت امرتوخطای خطا　زهی موافقت رای توصواب صواب)

۲۷تکمیل ــ آنستکه شاعر یکمعنی بگویدودرپی آن‌معنی دیگری

آورد بطوریکه معنی اول‌راتمامتر گرداند بلفرج گفته است:

شد ممکن درجهان هر کو بساطش بوسه داد

وان دهدبوسه بساطش کز درتمکین بود

معنی بزرگی ممدوح درمصراع اول تمامست و شاعر درمصراع دوم‌آن بزرگی راتکمیل کرده و میگوید کسانی بحضرت او توانند رسید که استحقاق تمکین واحترام دارند واین سعادت‌نصیب همه کس نمیگردد.

۲۸تلمیح - آنستکه الفاظ اندك بر معانی بسیار دلالت کند. این صنعت نزد بلغاء پسندیده تر ازاطناب است.معنی بلاغت آنستکه‌آنچه‌در ضمیر باشد بلفظی‌اندك بی‌آنکه بتمام معنی آن خللی راه یابد بیان کنند ودرآنچه به بسط سخن احتیاج افتد از قدر حاجت در نگذرند و بحد ملال نرسانند و اهل نقد گفته‌اند بلاغت لفظ نیکوست با صحت معنی وفصاحت پاکیزگی سخن است از دشواری. بلاغت در سه نوع سخن پیدا شود(ایجاز*ـبسط*ـمساوات)

مساوات ـ آنستکه لفظ ومعنی برابرباشد شاعر گوید:

سؤال رفتی پیش عطا همیشه کنون

همی عطای توآیدپذیره(۱)پیش‌سؤال

۲۹ تمثیل - ازجملهٔ استعارات است جزآنکه استعاره ایست‌بطریق مثال یعنی چون‌شاعر بخواهد که بیکمعنی‌اشاره کندلفظی‌چند که دلالت برمعنی دیگر کند میآوردوآنرا برای‌معنی مقصود مثال‌قرارمیدهدواین صنعت ازاستعارات مجرد زیباتراست.ازرقی گوید:

زمرد و گیه‌سبز هردو همرنگند ولیك‌زین‌بنگین‌دان کشندوزان‌بجوال

---

* تعریف ایندوصنعت درصفحات‌گذشته آمده‌است.

۱ ـ بالکسر : بمعنی استقبال‌کردن‌وپیش‌کسی‌رفتن ...(غیاث)

۳۰ تنسیق صفات ـ آنستکه شاعر چند صفت مختلف را در پی یکدیگر آورده وصفاتی بطور متوالی در عقب موصوف آورد چنانکه سعدی گوید:

دست حاجت چو بری پیش خداوندی بر

که کریم است ورحیم است وغفور است وودود

۳۱ توسیم ـ آنستکه بنای قافیه بر حرفی نهند که نام ممدوح یا آنچه مقصود شاعر است در آن بیاید. مانند:

گر نکردم وداع معذورم　　　نیست برمکیان طواف وداع

درشعر بالا شاعر خواسته است عذر تخلف وداع مخدوم بخواهد بدین مناسبت بنای قافیه بر حرف (عین) نهاده تا مقصود خود را بیان کند. این صنعت را از آنجهت توسیم گفتند که شاعر اثری از مقصود خویش درقافیه نشان داده است زیرا وسم درلغت بمعنی داغ ونشان کردن است.

۳۲ توشیح ـ توشیح آنستکه بنای شعر بر چند بخش مختلف الوزن نهند که جملهٔ آن یك قصیده باشد وچون هر بخش را جداگانه خوانیم قصیدهٔ دیگر بروزنی دیگر حاصل شود.

رشیدی گفته است:

(ای کف راد تو در جود به از ابر بهار

خلق را با کف تو ابر بهاری بچه کار)

(عالمی را دل از افشاندن باران کفت

خوش وخرم شدو آراسته چون باغ بهار)

(بیش از اندازهٔ این طایفه **بر بنده نهاد**

جود تو بار گران زان دو کف گوهر بار)

(دیگرانند چو من بنده **ومن بنده زشکر**

عاجزم چون دگران وزخجلی گشته فگار)

(عجز یکسو نه‌وانگار که **کرد ستم جرم**
سوی عفوت نگران مانده ودل پر تیمار)
(توخداوندی احسان کن **واین جرم بفضل**
زین رهی درگذران زآنکه توئی جرم گذار)

✡

تمام قصیده‌ازبحر رمل است وقسمتهائی که **باحروف سیاه** مشخص گشته چون جدا گانه خوانده شود بصورت زیر درمیآید:

(بر بنده نهاد جود تو بار گران
من بنده زشکر عاجزم چون دگران)
(کرد ستم جرم سوی عفوت نگران
این جرم بفضل زین رهی در گذران)

*

بعضی اوقات شاعر درهر مصراع حرفی یا کلمه‌ای میآورد که چون آن حرف یا کلمات باهم جمع شود اسمی یا شعری یا دعائی گردد چنانکه رشیدالدین وطواط یك رباعی گفته‌ودر آن نام(محمد)را که‌ازچهارحرف تشکیل میشود درچهارمصراع جمع کرده‌است:

معشوقه دلم بتیر اندوه بخست حیران شدم‌و کسی‌نمیگیرددست
مسکین تن من زپای محنت شدپست
دست غم دوست پشت صبرم بشکست

این توشیح اگر بشکل درختی ساخته شود**مشجر** واگر بشکل حیوانی **مجسم** واگر بصورت مرغی درآید **مطیر**خوانند. آنها که بشکل‌دایره یااشکال هندسی دیگردرآید **مدور** و **معقد** گفته میشود.

شعر زیررا که **مضلع مربع**است هم بصورت افقی و هم بصورت عمودی میتوان خواند:

از فرقت	آن‌دلبر	من دایم	بیمارم
آن‌دلبر	کز عشقش	بادردم	وبیدارم
من دایم	بادردم	بی مونس	وبی یارم
بیمارم	وبیدارم	وبی یارم	وغمخوارم

۳۳ جمع ـ دراین صنعت گوینده امور متعدده را درحکم‌باهم‌جمع مینماید. چنانکه سعدی گوید:

همه آرام گرفتندوشب ازنیمه گذشت
آنکه درخواب نشد چشم من‌و پروین است

✿

۳۴جمع‌وتفریق ـ این‌صنعت چنانستکه شاعردو چیزرا جمعاً بیك چیزتشبیه کند وسپس بین آندو مفارقت اندازدبدو صفت متغایر چنانکه بهرامی سرخسی گفته است:

(ما هردو بتا گل دو رنگیم بنگر بچه‌خواهمت‌صفت کرد)
(یك نیمهٔ آن‌توئی بسرخی وین نیم دگر منم چنین زرد)

۳۵جمع و تقسیم ـ آنستکه شاعر درقسمتی از شعر خود چیزهائی بیکمعنی جمع کند وسپس برای هریك صفتی برشمارد.عنصری گوید :

دوچیز راحرکاتش همی دوچیز دهد
علوم را درجات ونجوم را احکام

☆

۳۶حسن سؤال ـ این صنعت چنانستکه از کسی چیزی خواهند بوجهی لطیف ازروی احترام وتعظیم. اهلی شیرازی گوید:

(اهلی که فشاند برتو درپر   شاید که کنی دهانش پردر)

☆

بوشکور بلخی گفته است:

ادب مگیر وفصاحت مگیر وشعر مگیر
نه من غریبم وشاه جهان غریب نواز ؟

۳۷حسن مطلع ـ حسن مطلع یاحسن ابتداء که آنرا براعت مطلع هم گویند آنستکه درابتدای کلام کلماتی نشاطانگیز ومطبوع آورندودر نظم سخنانی که بفال نیك باشد.درمرثیه یاهجو نیز آنچه بنسبت باآنحال زیباتر وپسندیده تر است درآغاز بیت میآید.انوری گفته است:

(صبا بسبزه بیاراست روی دنیارا   نمونه گشت زمین مرغزارعقبی را)

☆

۳۸حسن مقطع ـ یا حسن ختام آنستکه شعرآخر رانیکو و بدیع گویند بنحوی که برای شنونده مطبوع ولذت بخش واقع گردد. سعدی فرماید:

هزارسال نگویم بقای عمرتو باد   که این مبالغه دانم زعقل نشماری
همین سعادت وتوفیق برمزیدت باد   که حق گذاری وناحق بسی نیازاری

ذوبحرین ـ یاسلون گفتن شعراست بطوری که این بیت یاشعر بدو بحر یابیشتر خوانده شود مانند:

(ای مه شکرلب شیرین دهن　　ای بت سنگین دل سیمین بدن)

که بدوبحر رمل‌وسریع خوانده میشود.

ذوقافیتین ـ آنستکه شاعر قطعه یا قصیده‌ای گوید که آنرا دوقافیه پهلوی یکدیگر باشد. **رشید الدین وطواط**دراین صنعت گفته‌است:

ای‌ازمکارم توشده درجهان خبر　　افکنده از سیاست توآسمان سپر

صاحبقران‌ملکی‌وبرتخت خسروی　　هرگز نبوده مثل‌توصاحبقران‌دگر

بارای پیروبخت جوانی و کرده‌اند　　اندر پناه جاه تو پیر و جوان مقر

گیتی‌زبان گشاده بمدح تو و فلك　　بسته زبهر خدمت تو برمیان کمر

باموکب سیادت توهم کتف شرف　　بـامرکب سعادت تـوهم عنان ظفر

۞

۴۱رجوع ـ آنستکه شاعر پس‌ازبیان مطلبی کلام‌خودرا ادامه‌داده بگفتهٔ سابق رجوع وآنرانقض وابطال کند.چنانکه سعدی گوید:

شمع را باید ازین خانه برون بردن و کشتن

تـا بهمسایه نگوید کـه تو در خـانهٔ مـائی

کشتن شمع‌چه حاجت بوده از بیم رقیبان

پر تو روی تـو گوید کـه تو درخانهٔ مائی

۞

۴۲ ردالعجزالی‌الصدر(*)-عجزدراصطلاح‌علمای‌فن بدیع آخر بیت را گویند این صنعت**مطابق و مصدر** نیز گفتـه میشود وآن چنانستکه

*در کتاب المعجم بدینصورت‌ودرحدائق‌السحروسایرمآخذ کتاب‌حاضر بصورت(ردو العجزعلی‌الصدر)ضبط شده است.

نویسنده یاشاعر باول سخن منثور یاباول بیت‌لفظی گوید وهمان رادر آخرسخن دوباره بیاوردواغلب علمای علم بدیع بین **ردالعجزالی‌الصدر وردالصدرالی العجز** تفاوتی قائل نشده‌واینرا تحت عنوان ردالعجز علی‌الصدر بانواع‌مختلف تقسیم کرده‌اند.لکن صاحب‌المعجم این‌صنایع راازهم‌جدادانسته وبرای‌هریك مثالی‌میآورد: مثال**ردالصدرالی العجز**:

بیمین تو چرخ داده یسار　　　بیسار تو ملك خورده یمین

✡

شمس قیس رازی گوید اگرآنچه درآخر بیت آمده دراول بیت‌دیگر بیاورند آنرا**ردالعجز الی‌الصدر** خوانند مانند:

قوام دولت و دین روزگـار فضل وهنر
زفضل وافر تـو یافت زیب‌و فرو نظام
نظام ملت و ملکی عجب نباشد اگـر
برونق‌است دراین روزگار کلك‌وحسام(الخ)

که‌کلمهٔ **نظام** درآخر بیت‌اول واول بیت دوم ذکرشده است.

✳

چند مثال دراین صنعت :

سخن راسراست ای‌خداوندوبن　　　میـاور سخن در میان **سخن**

✡

بندهٔ **دستم** کـه بروز فـراق　　　از همه تن یار دلـم بود **دست**

✳

آنرا که بود بدست **جانی**　　　بیرون نبرد ز دست تـو **جان**

✡

نه دردشت سبزه نه درباغ شخ **ملخ** بوستان خوردو مردم **ملخ**

❊

زین بیش پایه سخنم نیست **چون** کنم

بستم براسب خامشی از اضطراب **زین**

✩

از دل **هزار** ناله بـر آرم بـوقت صبح

برشاخ گل چـو گوش کنم نـالهٔ **هزار**

✩

نظر گر کنددیدهٔ من **بغیرت** بریزم‌روان خون اورا **بغیرت**

❊

بهرشاخی ز گل درمرغزاری **نگاری** چون کف‌دست **نگاری**

✩

بیازردی مرا بی هیچ حجت زمن‌هر گز تورا نـابود **آزار**

✩

تا جهان بوده است کس برباد **نفشانده** است مشك

زلف‌یارم هرشبی برباد **مشك افشان** شده است

✩

در عاشقی و درحسن ای کام‌ولبت **شیرین**

من رنجه‌چو فرهادم تو خوبتر از **شیرین**

✩

هر که‌آب و تاب‌و رخسار عرقناك تودید

چشمهٔ خورشید را هر گز نمی‌آرد **بچشم**

✩

نارد از خدمت تو بیرون سر　　گرچه بشکافیش به‌تیغ‌چو **نار**

✻

رخسارهٔ **تابنده** چواز پرده نمود　　یکباره ببرد ازدل من‌طاقت‌و **تاب**

✩

ناهید زچنگ‌افکند **چنگ**　　مضراب چوآورد **بچنگال**

✻

شده خاك وخاکستر آب حیات　　نباتش برآورده شور از نبات

۴۳سؤال و جواب ـ این صنعت که مراجعه نیز گفته میشود آنست که شاعردریك یاچندبیت سؤال وجواب بیاورد مانند :

گفتم مرا سه‌بوسه ده ای حور دلستان

گفتا زحور بوسه‌نیابی درین جهان

(فرخی)

✩

گفتم غم تودارم گفتا غمت سر آید

گفتم که ماه من شو ، گفتا اگر بر آید

(حافظ)

۴۴سیاقة‌الاعداد ـ سیاقة‌الاعداد یا تعدید آنستکه متکلم اسماء مفرده را بریك‌سیاق واردسازد واگراین‌صنعت باتجنیس‌یامطابقه‌همراه باشد بسیار زیبا وپسندیده است .

حافظ‌گوید :

سال‌وفال‌و مال وحال واصل ونسل وتخت وبخت

بادت اندرهر دوگیتی برقرار و بردوام

✿

فرخی گوید :

جائی زند او خیمه که آنجا نرسد دیو
جائی برد او لشکر کانجا نخزد مار
اسب و گهر و تیغ بدو گیرد قیمت
تخت و سپه و تاج بدو یابد مقدار

۴۵ لطف تخلص - این صنعت چنان بود که شاعر ازغزل یااز معنی دیگر که شعررا بدان تشبیت کرده باشد بمدح ممدوح آید بوجهی خوبتر ودر آن سلاست لفظ ونفاست معنی را نگاه دارد .

عنصری گوید :

گر گلستان ببادخزان زرد شد رواست
باید که سرخ ماند روی خدایگان

✻

۴۶ لف ونشر - در این صنعت شاعر امور متعدد را اول برسبیل اجمال یا تفصیل درشعر خود میآورد وسپس برای هر کدام حکمی بیان میکند بدون تعیین از جهت اعتماد بفهم شنونده .

لف ونشر بدو نوع مرتب ومشوش تقسیم میشود .

صاحب نصاب الصبیان دو بیت زیر را درتعریف لف ونشر مرتب در آن کتاب آورده است :

لف و نشر مرتب آنرا دان   که دولفظ آورند و دومعنی
لفظ اول بمعنی اول   لفظ ثانی بمعنی ثانی

لف ونشر مشوش آنستکه لفظ اول بمعنی ثانی و لفظ دوم بهمعنی اول باشد .

مثال لف و نشر مرتب :

بروز نبرد آن یـل ارجمند		بتیغ و بخنجر، بگرز و کمند
بریدو دریدو شکست و ببست		یلانرا سرو سینه و پا و دست

لف و نشر مشوش :

افروختن و سوختن و جامه دریدن
پروانه زمن، شمع زمن گل زمن آموخت

۴۷ مراعات النظیر ـ مراعات النظیر یامتناسب صنعتی است که در آن شاعر چیزهای متناسب را که از جنس یکدیگر باشند در شعر جمع کند مانند ماه و آفتاب یا تیر و کمان وغیره .

سعدی فرماید :

هندوی چشم مبیناد رخ خـوب تو باز
گــر بچین سر زلفت بخطـا می نگرم

☆

مزرع سبز فلك دیـدم و داس مـه نــو
یـادم از کشتهٔ خویش آمدو هنگام درو

(حافظ)

۴۸ مشاکله ـ آنستکه شاعر بمناسبت مطلبی که قبلا اظهار داشته ترکیبی بدیع بوجود آورد که معمولا بدانصورت استعمال نشود مانند:

ستاره میشکنند آفتاب میسازند		مغان که دانه انگور آب میسازند

که گوینده بجای آب میگیرند آب میسازند گفته بجهت آنکه کلام در ساختن بوده است.

۴۹ مطابقه ـ در اصل لغت مقابلهٔ چیزی است بمثل آن و در صنعت سخن مقابلهٔ اشیاء متضاداست چنانکه مسعود سعد سلمان گفته است:

ای سردو گرم دهر کشیده　　شیرین وتلخ چرخ چشیده

✿

بلفرج گوید:

من عهد تو سخت سست میدانستم
بشکستن آن درست میدانستم
این دشمنی ای دون که تو کردی بامن
آخر کردی نخست میدانستم

۵۰ هجوفی‌معرض‌المدح - که آنرا تأکیدالذم‌بمایشبه‌المدح نیز میگویند آنستکه متکلم قصد هجا داشته باشد بالفاظی که ظاهر آنها مدح نمایدودر باطن‌قدح باشد مانند ابیات زیر که‌درقدح حاکم‌اصفهان سروده شده است:

ای طایر عیسی آفرینش　　چون طایر عیسوی به بینش
بینند چو مفلسان بخوابت　　تعبیر رود بزر نابت
دیدار تو را بخواب دیدن　　باشد بوصال زر رسیدن
هرچند مصحف غلافی　　چون‌تیغ‌برهنه درمصافی(الخ)
(صبای کاشانی)

«فصل دوم - اجناس‌شعر»

دراین فصل بعضی ازاجناس شعررا که مصطلح ومتداول عامه‌شعراء است ذکر می‌نمائیم:

نسیب - نسیب غزلی باشد که شاعر بطور مرسوم مقدمه مقصود خویش سازد تا بسبب میلی که بیشتر مردم بشنیدن احوال عاشق و معشوق دارند طبع ممدوح بشنیدن آن رغبت‌نماید وموقع آن بنزدیك

اومستحسن ترافتد چنانکه انوری گفته است:

(برمن آمد خورشید نیکوان شبگیر
بقد چوسرو بلند وبرخ چو بدر منیر)
(هزار جان لب لعلش نهاده برآتش
هزار دل سر زلفش کشیده درزنجیر

تشبیب - تشبیب غزلی باشد که صورت واقعه‌وحسب‌حال شاعر بود بعضی ازشعرای‌مفلق(۱) گفته‌اند تشبیب غزلی‌باشد که در اول قصائد بر مقصود شعر مقدم شود ودرآن ازشرح محنت ایام وشکایت فراق ووصف دمن واطلال ونعت ریاح وازهارصحبتی بمیان آیدرضی **نیشابوری** گفته است:

شراب حاضر ودلبر ندیم ومن مخمور
چرا نشسته‌ام ازعشرت وطرب مهجور
شراب لعل مروق(۲) بده پری رویا
که دیو رنج به‌لاحول باده گردد دور

✿

هر قصیده که‌ازحلیهٔ‌نسیب‌خالی‌باشدآنرا **محدود** خوانندو **مقتضب** نیز گویند یعنی بازبریده ازنسیب چنانکه انوری گوید:

گردل ودست بحروکان باشد   دل و دست خدا یگان باشد

غزل - دراصل‌لغت حدیث زنان وصفت عشقبازی‌باایشان وتهالك‌در دوستی آنهاست.درشعر مقالات عاشقانه واوصاف معشوق وتعریف‌می یا

(۱) بضم‌اول‌وکسرثالث:زیرك‌وزبردست.
(۲) بضم‌اول‌وفتح ثانی وواو مشدد ومفتوح:صاف‌شده

شرح وصال یافراق است که شاعر بیان میکند و گاه درحکمت‌وتوحید نیزاستعمال میشود. حداقل ابیات غزل پنج وحداکثر سیزده یا چهارده میباشد مانند:

(بجهان خرم ازآنم که جهان خرم ازوست
عاشقم برهمه عالم که همه عالم ازوست)

(بغنیمت شمرایدوست دم عیسی صبح
تادل مرده‌مگرزنده کنی کاین دم ازوست)

(نه فلك راست مسلم نه ملك را حاصل
آنچه در سر سویدای بنی‌آدم ازوست)

(به حلاوت بخورم زهر که شاهد ساقیست
بارادت ببرم درد که درمان هم ازوست)

(زخم خونینم اگر به نشود به باشد
خنك آن زخم که هرلحظه‌مرا مرهم‌ازوست)

(غم وشادی برعارف چه تفاوت دارد
ساقیا باده بده شادی آن کاین غم ازوست)

(پادشاهی و گدائی برما یکسانست
که‌براین درهمه را پشت‌عبادت‌خم‌ازوست)

(سعدیا گر بکند سیل فنا خانهٔ دل
دل قوی دار که بنیاد بقا محکم‌ازوست)

✩

رباعی ــ پیش ازاین دربخش دوم‌ذکری ازرباعی‌ودوبیتی‌رفته‌است اکنون اضافه میکنیم که غالباً وزن رباعی (لاحول‌ولاقوة‌الابالله) بوده و

قافیهٔ مصاریع اول ودوم وچهارم یکی استودر مصراع سوم رعایتقافیه ضرورتی ندارد.مانند:

ابر آمد وباز برسر سبزه گریست   بی بادهٔ گلرنگ‌نمی شاید زیست
این‌سبزه که‌امروزتماشا گه‌ماست   تاسبزهٔ خاك ماتماشا گه کیست

✩

مثنوی ـ یا مزدوج اشعاری را گویند که دو مصراع آن‌دارای یك قافیه‌باشد ولی قوافی اشعار بعد تغییر کندمانند:

درختی که تلخست‌ویرا سرشت   گرش بر نشانی بباغ بهشت
ورازجوی خلدش بهنگام آب   به بیخ انگبین‌ریزی‌وشهدناب
سر انجام گوهر بکار آورد   همان میوهٔ تلخ بار آورد

*

مصرع ـ بیتی است که عروض وضرب آن دروزن و حروف قافیه متفق باشد چنانکه بلفرج گفته است:

ترتیب ملك وقاعدهٔ حلم ورسم داد   عبدالحمید احمد عبدالصمد نهاد

که حرف قافیه هردو مصراع (الف ـ دال) است ووزن هردوفاعلان.در قصائد فارسی تصریع مطلع ها لازم‌است وهرقصیده که مطلع آن‌مصرع نباشد اگر چه دراز بود آنرا **قطعه** خوانند واسم قصیده بر آن اطلاق نکنند. همچنین در **رباعیات** تصریع بیت اول‌لازم است تافرق باشدمیان آن ومقطعات دیگر.ودر **مثنویات** چنانکه گفتیم‌چون بنای‌آن برابیات مفرداست درجملهٔ قضیه تصریع ضرورت دارد.

ممکن است که یك قصیده راچند مطلع کنند وقتی که شاعر از صفتی بصفت دیگر وارد میشود.ازجملهٔ شعراء خاقانی بدین شیوه رغبت

نشانداده است چنانکه میگوید:

چون آه عاشق آمد صبح آتشین معنبر
سیماب آتشین زد در بادبان اخضر

ودرهمین‌قصیده گوید:

درآبگون قفص بین طاووس آتشین پر
کز پر گشادن او آفاق گشت زیور

☆

ونیزممکن است هنگام نقل‌ازنسیب بمدح ممدوح مطلع رانو کند چنانکه‌انوری گفته است:

مست شبانه بودم افتاده بی خبر
دی دراتاغ خویش که دلبر بکوفت در

وبعد از تخلص لطیف گفته است:

(ای‌درضمان عدل تو معمور بحروبر
وی در مسیر کلك تواسرار نفع وضر)

☼

همچنین میتواند شاعری قصیدهٔ خودرا بمدح آغازوبغزل ختم کند.

مقفی ـ آنستکه‌ضرب وعروض‌آن درحروف‌مختلف باشندچنانکه رضی نیشابوری گفته است :

زهی سرفرازی که باپایگاهت میسر نشد چرخ راد ستیاری

☆

تبصره :

اگر بنای قافیه برجزوی، اصلی باشد مانند**فعولن** دربحرمتقارب،

مفاعیلن دربحر هزج **فاعلاتن** در بحر رمل **ومستفعلن** در بحررجز بهیچوجه درتصریع وغیر تصریع نمیتوان جزواصلی راتغییر دادواگر بنای قافیه برجزوی فرعی نهند مانند:

ایا پادشاه شریعت که هست　　　زاوصاف تو قاصر افکار من

درتصریع بایدعروض رانگاهداشتودر غیرتصریعمیتوان(فعول) گذاشت زیرا وزن عـروض آن(فعولنفعولنـفعولنـ فعول) و وزن ضـرب آن (فعولن ـ فعولن ـ فعولن ـ فعل) است.دراشعار پارسی بنای اتفاق و اختلاف ضروب واعاریض براجزای اصلی و فرعی است.

✡

اگرمطلع شعری موهم باشد بتصریع ومقفی آید آنرا تجمیع خوانند وآن بیت را**مجمع** گویند .چنانکه شاعری گفته است:

(بسحرگاهان ناگاه بمنباد نسیم　بویدلدار منآوردهمازسویشمال)

که قافیهٔ نسیم موهم است بدانکه قافیهٔ دیگر نعیم و مقیم و مانند آن باشد درصورتیکه قافیهٔ بعدیشمال است.

قصیده ـ اشعاری است که هردومصرع بیت اول بامصارعدوم‌ابیات دیگر همه بریك قافیه باشند ودرآن مدحیا ذم کسی باشد یا نصیحت و وعظ ودراوایل آنخواهتشبیب بـاشد یانباشد ابتدا بمدح شده،باشد.حد معینی برایقصیدهنیستلکناغلب ادباءحد اقلآنراپانزدهبیتدانسته‌اند.

بیت‌القصیده ـ آنستکهشاعررانخستمعنائی درخاطرآیدوآنرانظم کند وبنای قصیده برآن نهد و ممکن است درقصیده بهتر ازآنبیتزیاد باشد وعامهٔ شعرا**بیت‌القصیده** آنرا گویند که بهترین ابیات باشد لکن قول اول درست تراست چنانکه شاعری گفته است:

ای چودریاسخی چوشیر شجاع　　چون قضا چیره وچو چرخ مطاع

تا آنجا که گوید:

گر نکردم وداع معذورم　　نیست بر مکیان طواف وداع

چون خواسته است عذر تخلف وداع ازمخدوم بخواهد گفته‌است(نیست برمکیان...)بنای شعر برعین نهاده وبنابراین بیت القصیده همین‌بیت آخراست

☆

قصیدهٔ زیر را خاقانی هنگام مشاهدهٔ ویرانه هـای کاخ ساسانیان سروده است:

(هان ایدل عبرت بین ازدیده نظر کن هان
ایوان مدائن را آئینهٔ عبرت دان)

(یکره زره دجله منزل بمدائن کن
وز دیده دوم‌دجله برخاك مدائن ران)

(خود دجله چنان گرید صد دجلهٔ خون گوئی
کز گرمی خونابش آتش چکداز مژگان)

(بینی که لب دجله چون کف بدهان آرد
گوئی زتف آهش لب آبله زد چندان)

(از آتش حسرت بین بریان جگر دجله
خود آب شنیدستی کاتش کندش بریان)

(بردجله گری نونو وزدیده زکوتش ده
گرچه لب دریا هست ازدجله زکوة آسان)

(گر دجله درآمیزد باد لب وسوزدل
نیمی شود افسرده‌نیمی شود آتشدان)

(تا سلسلهٔ ایوان بگسست مدائن را
در سلسله شد دجله چون سلسله شد پیچان)
(گه گه بزبان اشك آوازده ایوان را
تا بو که بگوش دل پا سخ شنوی زایوان)
(دندانهٔ هر قصری پندی‌دهدت نونو
پند سر دندانه بشنو زبن دندان)
(گوید که تو ازخاکی ما خاك توایم اکنون
گامی دوسه برمانه اشکی دوسه هم بفشان)
(از نوحهٔ جغدالحق مائیم بدردسر
ازدیده گلابی کن درد سرما بنشان)
(آری‌چه عجب داری‌کاندرچمن گیتی
جغد است پی بلبل نوحه است پی الحان)
(ما بارگه دادیم‌این‌رفت‌ستم‌برما
بر قصر ستمکاران تا خود چه رسد خذلان)
(گوئی که نگون کرده است ایوان فلك‌وشرا
حکم فلك گردان یاحکم فلك گردان)
بردیدهٔ من خندی‌کاینجا زچه میگرید
خندند بر آن دیده کاینجا نشود گریان
این‌است‌همان ایوان کز نقش رخ مردم
خاك در او بودی دیوار نگارستان
این است همان درگه‌کاورازشهان بودی
دیلم ملك بابل وهندو شه ترکستان

این است همان صفه کز هیبت او بودی
بر شیر فلك حمله شیر تن شاد روان

پندار همان عهد است از دیدهٔ فکرت بین
در سلسلهٔ درگه در کوکبهٔ میدان

مستست زمین زیراك خورده است بجای می
در کاس سر هرمز خون دل نوشروان

کسری و ترنج زر، پرویز و تره زرین
برباد شده یکسر با خاك شده یکسان

پرویز بهر خوانی زرین تره گستردی
کردی ز بساط زر زرین تره را بستان

پرویز چنین گم شد زان گم شده کمتر گو
زرین تره کو بر خوان رو کم تر کوا بر خوان

خاقانی از این در گه دریوزهٔ عبرت کن
تا از در تو زین پس دریوزه کند خاقان

✿

ترکیب بندـ همان است کــه در فصل اول این بخش گذشت. اکنون اضافه میکنیم که فرق بین ترجیع و ترکیب آنستکه در ترجیع بند بیت حد فاصل خانه ها بدون تغییر تکرار میگردد و در ترکیب این بیت تغییر میکند.

مستزادـ کلام موزونی است که پس از هر مصرعی یك پاره از مصرعی زیاد کنند که با خود مصرع ارتباط داشته باشد ولی درمعنی آن مصراع محتاج بآن پاره نباشد مانند:

درخواب جمال یار رامیدیدم (درعین صفا)
وزگلشن‌وصل‌او گلی‌می‌چیدم (بی‌خارجفا)
ناگاه‌خروس‌سحری‌بیدارم کرد (گویاز حسد)
ای‌کاش که‌بیدار نمیگردیدم (تاروز جزا)

✩

الغز - لغز که بفارسی چیستان گفته میشود صنعتی است که در آن صفت چیزی را گفته وبطورصریح آنراذکر نکنند.وجه‌تسمیهٔاین‌صنعت به چیستان آنستکه اکثر بالفظ(چیست آن) شروع میشود.شاعری در در مورد **پیاز** گفته‌است:

(چیست آن طرفه خرگه بی در اندران خیمه خیمهٔ دیگر)
(مفلسان را مصاحب و درخواست منعمان را رفیق راه سفر)
(گاه بینی زمردی علمی ازگریبان او برآرد سر)
(این لغز را هرانکه بگشاید چشمهٔ آب آیدش بنظر)

✩

منوچهری دامغانی لغز زیررا برای شمع ساخته :

ای نهاده برمیان فرق جان خویشتن
جسم مازنده بجان‌وجان تو زنده بتن
چون بمیری آتش اندر تو فتد زنده شوی
چون شوی بیمار بهتر گردی از گردن زدن
پیرهن درزیر تن داری ودارد هر کسی
پیرهن‌برتن توتن داری همی برپیرهن

*

درمقراض(قیچی)گفته‌شده:

چیست کاندر دهان بی دندانش　　هـرچـه افتاد ریز ریز کنـد
چون زدی‌دردوچشم‌اوانگشت　　در زمان هـر دو گوش تیز کند

*

شاعری دربارهٔ کوزه گفته است:

لعبتی چیست نغز وخاك مزاج　　کـه بآبست در جهان خرسند
دست بـر سر نهـاده پنداری　　بسـر خویش میخوردسو گنـد

✩

معما ـ آنستکه اسمی یایك معنی را بنوعی از غوامض حساب یا قلب‌وتصحیف بپوشانند تاجز باندیشهٔ تمام وفکر بسیار بآن نتوان‌رسید شاعری دراسم(بوسعید گفته است):

(آنچه ازلب دلبران ستانی بستم　　بـا روز نخست مـاه شـوال بهـم)
(جمع آوری آن‌حروفـراهردوبهم　　این نام بت منست آن شهره‌صنم)

که‌مضمون‌معنی‌مصراع‌اول‌ازبیت نخست(بوس)ومضمون‌معنی‌مصراع دوم (عید) است ورویهمرفته (بوسعید) میشود.

✩

معمای زیر را **بلفرج** در اسم(عبدالرحمن) ساخته:

(سورتی‌کاندر آن یك آیت را　　کـرد باید همی بسی تکرار)
(آخـر نـام تسـت اول آن　　ای نکوسیرت نکـو کـردار)
(آخر نـام تـو تـرا بد هاد　　اول نـام تـو چـومـن بسیار)

✩

متکلف‌ومطبوعـ عامهٔمردم‌تصور میکنند که شعر متکلف‌آن باشد که بروزنی مشکل وازاحیف گران گفته باشند یا کلمات‌آن بزور برهم

بسته باشد ومعانی آن بدشواری فراهم آورده واین گمانی خطااستزیرا تمام مصنوعات شعری که درفصول گذشته آوردیم و آنرا از مستحسنات شمردیم ازنوع متکلفات اشعاراست که‌جز بامعان نظرودقت کافی‌مثل آن حاصل نشود. نطنزی گفته است:

تازحل راهست چون هر مزد وچون بهرام و تیر
مهر وناهید وقمر را جمله بر گردون بیوت
تا حمل تا ثور وجوزا باشد وخرچنگ وشیر
خوشه ومیزان وعقرب قوس وجدی و دلو وحوت
تا بهفت افلاك بر آن هفت را باشد مسیر
تا بود برضد ایشان این دو وده راثبوت
عمر بادت ثابت ونامت بنیکوئی‌روان
وین همه پیشت کننده همچو من بنده قنوت

مقلوبات نیز ازهمین نوع است مانند:

(یاخسرو نو نورسخای یاری ده ما مهدی رای)

که هر مصراع ازاین بیت را اگر از آخر بخوانیم با غیر مقلوب آن تفاوتی ندارد انواع مقلوبات بسیاراستدراینجا چهار نوع معروف آنرا یاد آور میشویم:

۱ ـ مقلوب بعض ـ آنستکه بین کلمات تأخیروتقدیمی در بعضی‌از حروف باشد مانند(رقیب‌وقریب، شاعر ـ شارع ، رشك ـ شکر) مثال منظوم:

(ازآن**جادوانه** دوچشم سیاه دلم**جاودانه** عدیل عناست)

۲ ـ مقلوب کل ـ دراین صنعت تقدیم وتأخیردرهمهٔحروف‌کلمه‌آید

عنصری گوید:

بگنج اندرش ساخته خواسته **بجنگ** اندرش لشکر آراسته

۳ ـ مقلوب مجنح * ـ همان مقلوب کل است با این تفاوت که شاعر کلمات مقلوب را در اول و آخر بیت یا اول و آخر مصراع میآورد مانند:

(**زان** دو جادو نرگس مخمور با کشی و **ناز**

زار و گریان و غریوانم همه روز دراز)

٤ ـ مقلوب مستوی ـ آنستکه درشعر یك مصراع یا یك بیت تمام چنان باشد که هم از اول وهم از آخر هردو خوانده شود ویکمعنی از آن استنباط گردد مانند:

(شکر بترازوی وزارت بر کش شوهمره بلبل(۱) بلب هرمهوش)

که هر کدام ازدو مصراع این بیت را بعکس هم میتوان خواند.

*

تصحیف ـ بیت مصحف آنستکه در آن الفاظی استعمال شود که بتغییر نقاط وحرکات معانی دیگر از آن مفهوم گردد. شاعری گوید:

(تاج دولت ای جهان بی نظیر ازتو عاقلتر نباشد هیچ پیر

*

ازمتکلفات اشعار یکی آنستکه کلمات عربی کـه در محاورات فارسی زبانها غریب باشد یا کلمات فهلوی که درلغت دری مهجور الاستعمال در آن بکار رود چنانکه منوچهری گوید:

(غرا بامزن بیشتر زین نعیقا که مهجور کردی مرا ازعشیقا)

(نعیق تو بسیار وما راعشیقی نباید بیك دوست چندین نعیقا)

(الخ)

---

* این صنعت را معطف نیزخوانند.

(۱) لولۀ کوزه.

استعمال فهلوی غریب مانند:

(دارد هر کس بتا باندازهٔ خویش   درخانهٔ خود بندهٔ آزاد وخدیش)

که خدیش بمعنی کد بانوی خانه است و درلغت دری غریب و مهجور.

*

(فصل سوم ـ سرقات شعری)

نباید تصور کرد که شعر موضع اضطرار است ومتقدمان برای ضرورت شعر خطاها مرتکب شده اند. اقتداء بنیکو گویان سزاوار است نه ببد گویان شاعر باید که از آوردن معانی دیگران بتغییر اوزان واختلاف الفاظ احتراز کند زیرا سخن دیگران برخویشتن بستن دلالت بر فضل نکند.

سرقات شعری چهار نوع است :انتحال ـ سلخ ـ المام ـ نقل.

انتحال ـ انتحال استعمال شعر دیگران بدون تغییر یا تصرف مختصر است درشعر خود. معزی گفته است:

(مردم بشهر خویش ندارد بسی خطر
گوهر بکان خویش نیارد بسی بها)

انوری ازوی برده و گفته است:

(بشهر خویش درون بی خطر بود مردم
بکان خویش درون بی بها بود گوهر)

سلخ ـ آنستکه معنی ولفظ را شاعری بگیرد و ترکیب الفاظ آنرا تغییر دهد وبنحوی زیباتر وبهتر ادا کند. رودکی گفته است:

(هر که نا مخت از گذشت روزگار
نیز نـامـوزد زهیچ آمـوزگـار)

بوشکور اینمعنی را بصورت زیر ادا کرده:

(مگر پیش بنشاندت روزگار   که به زو نیابی تو آموزگار)

المام - المام آنستکه شاعر یکمعنی را ازدیگری بگیردو بوجهی دیگر بیان کند ازرقی گفته است:

(صدف زبیم یلان‌درشودبکام‌نهنگ زخون‌برنگ‌یواقیت‌رنك کرده‌لآل)(۱)

انوری همین بیت را ازاو برده و بهتر ادا کرده است:

(قهر تو گر طلایه بدر یا کشد شود در درصمیم حلق صدف دانهٔ انار)

نقل - بردن معنی شعرازبابی ببابی دیگراست. مختاری گفته است:

(کجاشد آن زقبائی دریده دوخته‌چتر

کنون ببایدچترش دریدودوخت قبا

رضی نیشابوری‌این بیت رابباب مدح برده ومیگوید:

بعزم‌خدمت درگاه توبهرطرفی بسا ملوك که ازتاج می‌نهند کمر

*

رودکی گفته است:

اگر گل‌آردبارآن رخان‌اونشگفت هرآینه‌چوهمه‌می‌خورد گل آردبار

دقیقی این بیت را بهمان‌وزن وقافیه نقلی‌نیکو کرده‌است:

اگرسرآردبارآن‌سنان‌اونشگفت هرآینه‌چوهمه خون‌خوردسرآردبار

شاعری گفته‌است:

درعشق توهم واقعهٔ مجنونم یعنی زشمارعاقلان‌بیرونم

زین‌غصه که‌بامن‌چوالف‌راست‌نه‌ای پیوسته‌چوواودرمیان خونم

شاعردیگری تقلید کرده ودرمورد لفظ جان میگوید:

ازخط تودیده راگهر سای کنم وزلفظ تونطق‌راشکرخای کنم

هرحرفی رازنامهٔ میمونت مانند الف میان جان جای کنم

* * *

پایان کتاب

---

(۱) لآل بجای لآلی استعمال شده ویاء بضرورت شعری حذف‌گردیده است.

منابع

۱ المعجم فی معائیر اشعار العجم: شمس الدین محمد بن قیس الرازی

۲ اشك معشوق: دکتر مهدی حمیدی

۳ بهشت سخن (جلد اول ودوم): « « «

٤ تاریخ ادبیات ایران (برای دبیرستانها): دکتر رضازادهٔ شفق

٥ تاریخ ادبیات در ایران: دکتر ذبیح‌الله صفا

٦ درر الادب: حسام العلماء آق اولی

۷ درهٔ نجفی: نجفقلی میرزا (آقاسردار)

۸ دریای گوهر (جلدسوم): دکتر مهدی حمیدی

۹ دیوان حافظ: شمس الدین محمد حافظ شیرازی

۱۰ دیوان رشیدالدین وطواط وحدائق السحر: سعید نفیسی

۱۱ دیوان عشقی وشرح حال شاعر: ع . سلیمی

۱۲ سبك شناسی: شادروان محمدتقی بهار (ملك الشعراء)

۱۳ شعر در ایران « « « «

۱٤ عروض همایون عبدالقهار بن اسحق ملقب ومتخلص بشریف

۱٥ غزلیات شورانگیز شمس تبریزی: فریدون کار

۱٦ کلیات سعدی بکوشش: مظاهر مصفا

۱۷ گنجینهٔ گنجوی « : وحید دستگردی

۱۸ مثنوی معنوی: جلال الدین محمد مولوی

۱۹ مجلهٔ دانشکدهٔ ادبیات: (انتشارات دانشگاه شیراز)

۲۰ نغمه های جدید وچند اثر منظوم ومنثور دیگر.

غلطنامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۱	۱۸	بهمن	بهمین
۳	۲	ولیه	اولیه
۳	۵	اجری	اجراء
۵	۱	کتاب	کتاب
۵	۱ پاورقی	پیرونی	بیرونی
۹	۱٤	تغئیر	تغییر
۱۱	۱۷	گوید	گویند
۱٦	۱۸	تغئیراتی	تغییراتی
۲٦	پاورقی	عروض	جمع عروض
۲۷	۱۱	ساقط.	نقطه پس از ساقط زائد است
۲۹	پاورقی	۲	۱
۳۲	۲۳	کنده شد	کنده شده
۳۳	۱٦	اخیر و بحر	اخیر و
٤۲	آخر	واطواط	وطواط
٤۹	در پاورقی		۱ـ یك رکن مشکول
۵۰	۸	مبون	مخبون
٦۰	۱۷	تبصرۀ	تبصره
۷٦	٦	مخبیون	مخبون

صفحه	سطر	نادرست	درست
۸۰	۹	رازا	راوزا
۸۳	۱۹	ارس	اـ رس
۱۰۱	۱۸	اند	اندر
۱۱۱	۱۶	بوده	بود
»	اول پاورقی	بدینروت	بدینصورت
»	»	زدو	ردـ
۱۱۳	۲	پایه	پایهٔ
۱۱۷	۱۷	عامه	عامهٔ
»	۱۹	مقدمه	مقدمهٔ
۱۲۰	۱۸	قضیه	قصه
۱۲۲	۱۴	مصارع	مصاریع
»	۱۶	شده ،	شده
۱۲۵	۱۷	تغییر	تغییر
۱۲۶	۸	درمورد	مورد